

THE
IQBALNAMAH-I JAHANGIRI;
OF
MOTAMAD KHAN.

PUBLISHED BY
THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

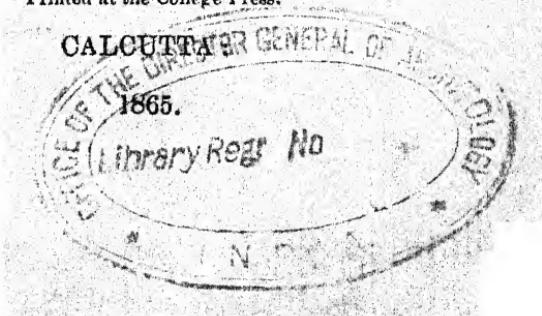
—••••—
EDITED BY
MAWLAWIS ABD AL-HAII, AND AHMAD ALI.
UNDER THE SUPERINTENDENCE OF
MAJOR W. N. LEES. LL. D.

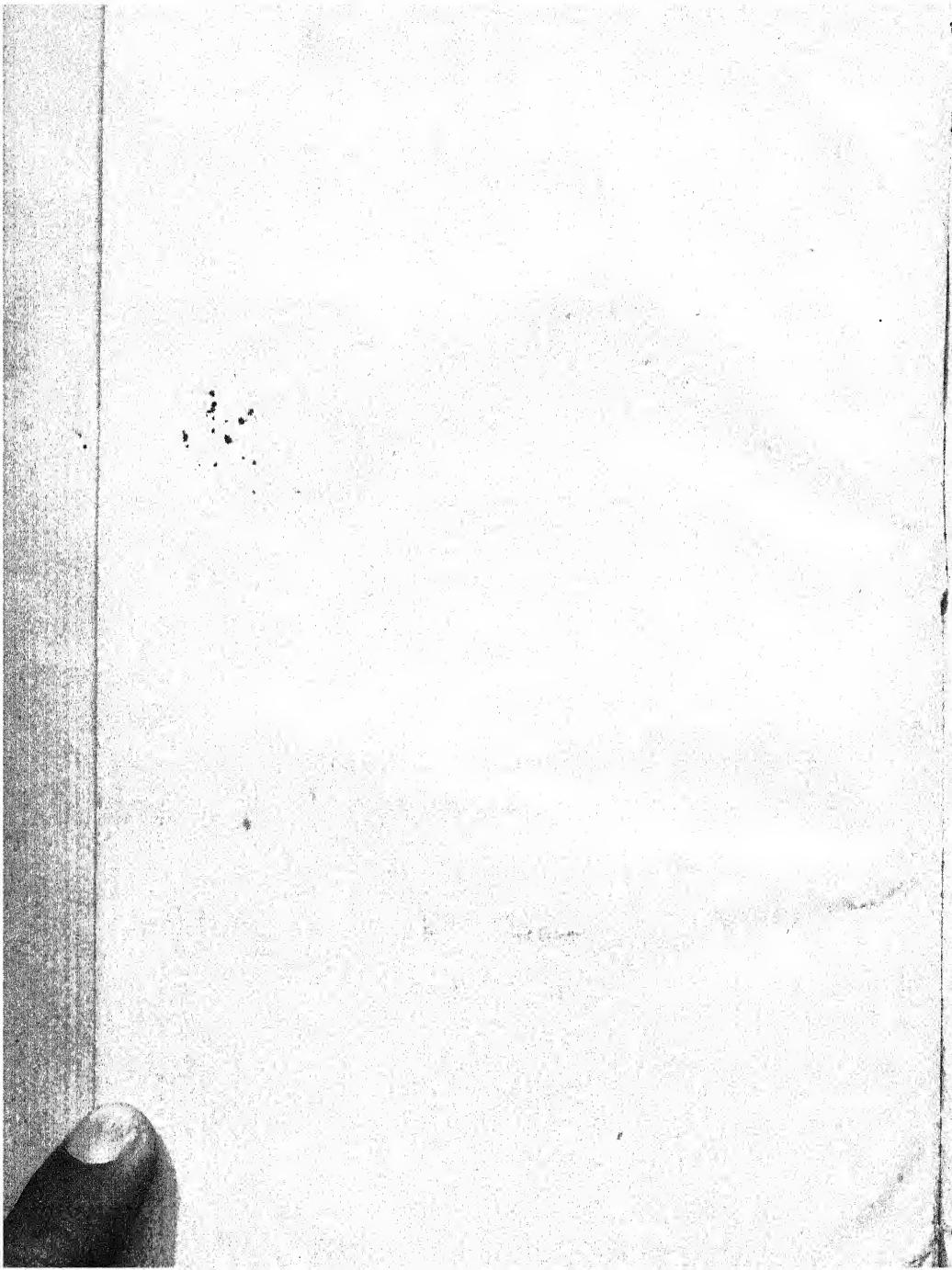
—••••—
Printed at the College Press,

CALCUTTA: SUPERINTENDENT OF

1865.

LIBRARY REG. NO.





ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند

ملا روزبهان شیرازی - ملا شکرالله شیرازی - ملا تقیای شمشیری -
 میر ابو القاسم گیلانی - اعمی اعمربی - ملا باقر کشمیری - ملا
 باقر تهیی - ملا مقصود علی - قاضی نورالله - ملا فاضل کابلی - ملا
 عبد الحکیم سیالکویی - ملا عبدالمطلب ملطان پوری - ملا عبد الرحمن
 بهروز گجراتی - ملا حسن فراغی گجراتی - ملا حسین گجراتی -
 خواجه عثمان حصاری ملا محمد جونپوری *

ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند

حکیم رکنای کاشی - حکیم مسیح الزمان کاشی - حکیم ابو القاسم
 گیلانی ملقب به حکیم الملک - حکیم مومنای شیرازی - حکیم روح الله
 بروجی - حکیم حمید گجراتی حکیم تقی گیلانی *

ذکر شعرا که معاصر آنحضرت بودند

باباطالب اصفهانی - ملا حیدری گیلانی - ملانظیری نیشاپوری -
 ملا محمد صوفی مازندرانی - ملک الشعرا طالبای آملی - مسیده ای
 گیلانی - میر معصوم کاشی - فسونی کاشی - ملا حیدر خصالی - شیدا *

گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند

حافظ نادعلی - حافظ کیب فتحا - نصیرا - باقیا - حافظ عبد الله -
 امداد محمد نائزی - حافظ چیله *

لغمه مرایان هند

جهانگیرداد - چترخان - پرویزداد - خرمداد - ماههو - حمزه *

یافت اما مدار مهمات بیشتری خان بود که پس از جلوس
 آنحضرت برادرنگ فرمان روائی بخطاب والی امیرالامرائی
 سرعت برفلک مود و چون لب مکه بنام نامی خندان شد
 و فرق منیر بالقاب گرامی ارتفاع پذیرفت میرزا غیاث بیگ
 طهرانی را که شمۀ از احوال او در محل خود نگاشته خامه
 بیان گشته بخطاب اعتماد الدوله اختصاص بخشیده بشرکت
 خان بیگ که خطاب وزیر الملک یافته بود دیوان ماختند
 و همچندین امیرالامرای وکیل مدار علیه بود چون او به بیماری مزمن
 گرفتار آمد و موكب «مهدو» بصوب کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی
 مخاطب آصفخان که احوال او نیز در جای خویش تحریر پذیرفته
 بخدمت جایل القدر وکالت چهرۀ سعادت برا فروخت خواجه
 ابوالحسن تربیتی را بهمراهی خود التماس نمود تا سرشنۀ دفتر
 وکاغذ ذکا هدارد خواجه اگرچه مرد راست و درست کار گذار بود
 اما بفترش روئی و درشت خوئی اتصاف داشت و بعد از آنکه آصفخان
 بهم دکن رخصت یافت بتازگی خدمت دیوانی به اعتماد الدوله باز
 گشت او تا آخر ایام هیات بامتنقال تمام بلوام آن امر خطیر
 پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم نویت دیگر خواجه
 ابوالحسن خلعت وزارت پوشید بعد از آنکه مهابتخان را از درگاه
 معلی اخراج نمودند یمین الدوله آصف خان خلف الصدق
 اعتماد الدوله را بمنصب بزرگ وکالت اختصاص بخشیدند و همچنان
 خواجه ابوالحسن بخدمت دیوانی مشغول بود تا آنکه حضرت
 جنت مکنی از جهان فانی بسرای چاودانی شناورند *

و فضلًا و هنرمندان که معاصر زمان مبارک بودند می پردازد *

ذکر اولاد والا نهاد حضرت جنت مکانی

بادشاہ مغفور مبرور را پنجه پسر والا گهر و دو دختر قدسی
اختر بود - سلطان خسرو - سلطان پریز - سلطان خرم - سلطان
جهاندار - سلطان شهربیار - سلطان نسا بیگم - بهار بانو بیگم - خسرو
و پریز و جهاندار در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شناختند و تاریخ
وفات آن مسافران ملک بقا در محل خود رقمزدگ کلک بیان
گشته - و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود پسران بعد از
شنغار شدن آنحضرت بطریقیکه نگاشته آمد راه ممات پیش گرفتند
و دخترتا حال در قید حیات است - و از سلطان پریز طفای و صبیه
بود طفل پس از پدر بیزودی رحلت نمود و صبیه در عقد ازدواج
شاهرزاده دارا شکوه است - و از شاهجهان چهار فرزند اقبال مند و سه
صبیه قدریه روشنی افزای دیدگ جد بزرگوار بودند - سلطان دارا شکوه -
سلطان شجاع - سلطان اورنگ زیب - سلطان مراد بخشش - پر هنر
باتو بیگم - جهان آرا بانو بیگم - روشن رای بانو بیگم - و از جهاندار
اولاد نماند و از شهریار دختری هست لارنلی بیگم نام *

ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه

در زمان شاهزادگی نخست رای کهنسور خدمت دیوانی
آنحضرت داشت بعد ازو بایزید بیگ با این خدمت پرداخت بعد ازو
خرابه درست محمد کابلی که در ایام سلطنت بخطاب خواجه جهانی
و دشخواش گشته دیوان شد بعد ازو جان بیگ باین منصب امتیاز

و ششم شهر چهارمادی الاول مال هزار و می و هفت هجری مؤکب فلک
 شکوه بظاهر دار الخلافت اکبر آباد در باغ نور مژل نژل اقبال ازانی
 فرمود قاسم خان حاکم شهر نیز در باغ مذکور بسعادت زمین بوس
 جبین اخلاص را نوزانی ساخت و صیاح روز مذکور همایی چتر هماییون
 شهنشاه بلند اقبال همایه ابد پیرایه برق متوطنان مصتقر مریر
 خلافت و منتظران صبح سعادت افکنده آن شهر کرامت به را بفروغ
 جمال جهان آرای خوبیش روشنی بخشیدن و از باغ مذکور تادر و تخلانه
 ارک بر تخت فیل کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زرمسکوک پریمین و
 یصار ریخته دامن اهل حاجات را مال امال مراد ساختند و از مردم
 شهر و دیهها که بپوای نظاره آمد بودند از زمین کوچه تا پشت
 بام خانهای دو آشیانه و سه آشیانه خلق انبوی پیرون از شمار و
 حساب تماشائی بودند بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نمادند که
 سو زنج ایام سلطنت و وقایع هنگام خلافت نیز برج دولت و اقبال
 کوکب سپهر عظمت و اجلال درة الناج نصرت و فیروزی قرة العین
 عدالت و جهان افروزی مشید قوانین نصفت و رافت مومن
 میانع مرحمت و معدالت شهنشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین
 محمد صاحبقران ژانی شاهجهان پادشاه غازی را بحکم هماییون
 آنحضرت دانشوران سخن آفرین و منشیان فصاحت گزین
 متصدی گذارش و نگارش گشته بعبارتی که مقتتب معتقدان
 روزگار زیبد در سلک تحریر کشیده معادت جاوید را فخریه می نهند
 لاجرم این اتفاقیر قلیل البضاعت و حقیر عدیم الاستطاعت دست ازان
 شغل خطیر باز کشیده بشرح اولاد جنت مکانی و وزرای آنحضرت

در مقام گوئنده که سابق در ایام شاهزادگی یا پدرش رانا امرمنگه
 بادرآک سعادت آستان بوس مقنخ و مباھی گشته بود بتارک اخلاص
 شتافته دولت زمین بوس دریافت و پیشکش درخورخویش گذرانیده
 سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریا نوال آن برگزاده خویش را
 بانواع و اقسام مراحم و نوازش سر افزایی بخشیده خلعت خاصه با
 دکھدهکی لعل قطبی که سی هزار روپیه قيمت داشت و شمشير
 مرصع و خنجر و فیل خاصه با يراق نقره و اسپ خاصه با زین طلا
 عنايت فرمودند و محل جاگير او را بمستور سابق مقرر داشتند و
 بر کنار گول ماندل جشن وزن مبارک شمسی مال سی و هشتم از
 عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفدهم شهر جمادی الاول
 مطابق پنجم بهمن ماه ساحتدار البرکت اجمیر از عساکر موكب منصور
 محسود بهشت بروی گردید و با آئین جد بزرگوار خویش پياده بزيارت
 روضه متبرکه معينه شتفته از سعادت جاوید خیره برگرفتند و بعد از
 مراسم زيارت و شرایط نيازمندي معتقدان و مجاوزان مزار فائض
 الانوار و مایر مستحقین آن ديار را از فيض نذورات و تصدقات
 کامرواي مراد ساختند و مسجد عالي از سنگ مرمر طرح افگنده
 بتایان چابکدست مقرر فرمودند که در اندک فرصت بمستوری که
 مقرر شده حسن الجام بخشند و بخواهش سپه سالار مهابتخان
 صوله اجمير و پرگنات نواحی آن بجاگير او مرحومت شد درین چند
 روز خانعالم مظفرخان معموري و بهادر خان ارزیك و راجه جيئنگه
 و اندراي منکردن و راجه بهارت بوندیله و میدريه و بسياري از بندها
 بتارک شوق شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و بتاریخ یيھست

عیه‌ی را به‌نیصب چهار هزاری ذات ر در هزار موارد ایالت ملک
 تنه سرانراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام
 مصالح دولت خدمت پرست خان را که از معتمدان و محترمان جان
 نثار بود فرزد یمین الدوله آصفخان بلاهور فرستادند و نرمان عالی شان
 بخط خاص شرف صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب
 طلب و زمین فتنه خیز است اگر داور بخشش پسر خسرو و برادر
 او نا شدنی و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته
 دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بصلاح و صواب
 قرین ترخواهد بود روزیکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول هزار
 و می و هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه آگهی سال بیست
 و دو از جلوس چهارگیری باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه
 خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامی شاه جوان
 بخت بلند اقبال معمن آرای تخت خلافت و اجلال رونق و بها
 پذیرفت داور بخشش را که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت
 وقت و تسکین شورش بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در
 گوش ادبار محبوس گردانیدند روز چهار شنبه سیزدهم بهمن ماه
 مطابق بیست و ششم جمادی الاول اورا با کرشامب برادرش و شهریار
 و طهمورث و هوشک پسران سلطان دانیال مرحوم بادیه پیمایی
 راه فنا گردانیدند و گلشن هستی را از خصم و خاشاک وجود شان
 پر اختنف درینوقت موکب اقبال بحدود ملک رانا پیوست رانا کرک

را دمّت نشان ساخته بمقابلة و مقاتله شهریار ناشدی شناخته بودند در حوالی لاهور با انجوچ او جنگ کرده رایت فتح و نصرت بر افراد خند و ذاتی در حصار لاهور متخصص گشته بزیدان مکافات گرفتار گشت و خدمت پرست خان که بجهت محافظت سیفخان و آزادن او شناخته بود چون بحوالی احمد آباد پیوست شیر خان باستعمال فرمان مرحوم عنوان و خلعت خاصه بر آمده جدیں اخلاص را بسعادت زمین بوس فورانی ساخت سیفخان را که به بیشتر ضعف و ناتوانی انداده بود بر بالکی نشانده حواله خدمت پرستخان کرد خان موسی آنرا نظر بند بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و شهنشاه جرم بخش عذر پذیر بشفاعت نواب قدسی احتجاب ممتاز الزمانی جرایم و زلات (اورا بیمار مرض ادبیار حق نا شناس را) بعفو مقرون داشته از حبس غماها و المها آزاد ساختند و شیر خان از ضبط و نسق شهر خاطر و پرداخته بازیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی وغیرهم در مکحوم آباد بسعادت میدین بوس کسری ای مراد خودها گردیدند و چون تالب کاگریه که در ظاهر شهر احمد آباد واقع است محل فرزوی رایات اقبال گشت هفت روز در آن مقام دلکش بجهت تنظیم و تنسيق ملک اقامت فرموده شیر خانرا بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و صاحب صونگی ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و میرزا

(۶ ن) آن بیمار مرض او بار حق ناشناس را که بر بستر خوف و هراس صاحب فراش بود (۷ ن) ولی

رسیدن عرضه داشت شیر خان مؤیّت و مصدق قول او گشت
 لهذا شیر خان را بمراحم خسروانه مستعمال و امیدوار ساخته بخوید
 صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند و فرمان شد که
 شهر احمد آباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید و سیفخان
 را نظر بند داشته بدرگاه والا حاضر سازد و درینوقت سیف خان
 بیدمایع صعب داشت چون همشیره کلان نواب قدسی احتجاج
 ممتاز ازمانی در حبالة نکاح سیف خان بود و آن ملکه جهان
 به هیمشیره خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر می ساخت
 مراعات خاطر ایشان بر فمۀ مروت شاه بلنگ اقبال لازم و منحتم بود
 خدمت پرست خان دستوری یافت که به احمد آباد شناخته نگذارد
 که آسیب جانی بسیفخان رسد موكب نصوت طراز دریایی نزدۀ را
 از گذر بابا پیاره عبور فرموده ظاهر قصبه سنور که بر لب آب مذکور
 واقع امت نزول سعادت ارزانی داشت و در آن مقام دلکشا جشن
 وزن قمری سال سی و هفتم از عمر اید پیوند آرستگی یافت
 و سید دلیر خان بارهه که از یکتای جوانان رزم آرای نبرد دوست
 او پس پادرآک سعادت زمین بوس فرق عزت بر افراد خات و منصب
 او چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن
 جهان افروز از عرضه داشت شیر خان معروض بساط اقبال گردید
 که از نوشه هندوان گجراتی که شرکا و گماشتهای آنها در لاهور آنده
 معلوم شد که یمین الدوله آصفخان و دیگر دولتخواهان که داور بخش

او نیز بشاه بلند اقبال اخلاص درستی نداشت حرفهای پوچ خانه
براند از آن افعان برگشته بخت خاطر نشان نموده جان نثار خان
را که فرمان گیتی مطابع بجهت استعمالت او آرده بود بی آنکه
عرض داشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید بی نیل مقصود
رخصت معادرت فرمود (راقم حرف خود مکرر از جان نثار خان
شقيقه که آقا افضل باعث اینهمه فساد و خانه براندازی او شد
هرچند من درخواست مدعیات من گفتم او نمی گذاشت که کار
از پیش رود) القصه خان جهان فرزندان خود را با سکندرخان دومانی و
جمعی از افغانان که از صمیم القلب با او موافقت داشتند در برهانپور
گذاشته خود با جمعی از بندهای بادشاھی که بظاهر دم با اجازه موافقت
می زند (و خود را از شر او محفوظ نمودند مثلاً راجه
کچ سنگ و راجه جی سنگ و غیره) بماندو آمده اکثر حال ولایت
مالوہ را متصرف شد و مکنونات باطن فته پرداز خود را برعاله یان
ظاهر ساخت وهم بزودی بگشته ببرهانپور پیوست و چون لشکر
گیهان شکوه بسرحد گجرات رایت اقبال بر افراشت عرضه داشت
ناهرخان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبدی برا ظهار اخلاص
و دولتخواهی خویش و ارادتیای باطل سیفخان که در آنوقت
صاحب صوبه احمد آباد بود رسید و چون سیفخان در ایام حیات
حضرت شاهنشاهی نسبت به بندهای شاه جوان بخت مصدر
گهذاخیها شده بود از کرد های خویش خوف و هراس عظیم داشت

انواع مراحم و نوازش نزه خانجهان اغوان که در آنوقت صاحب
 صوبه دکن بود فرستادند تا اوزرا بنویسد عواطف گونا گون مستعمال
 ساخته برخایر ضمایر او رقوف حاصل نماید چون هنگام زوال و
 ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده با دیشهای
 باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق
 مطلب خویش عهود و مواثیق در میان آورده بسوگندان مغلظه مورک
 گردانید تمام ولایت بالاکهات را بغذیم داده بیرهانپور آمد و همه
 جاگیرداران و مران سرحد بموجب نوشته او محال متعلقة خویش
 را بغذیم و اگذاشده نزه او به بیرهانپور آمدند مگر سپهبدار خان که
 حراست قلعه احمد نگر بعدها او بود هر چند وکلای نظام الملک
 نوشته خانجهان را نموده به تمہید مقدمات بیم و امید خواستند که
 قلعه را متصرف گردند میسر نشد و در جواب گفت که بی فرمان
 بادشاهی من این قلعه را بشما نمیدهم از آذوقه خاطر پرداخته
 منتظر نشسته ام اگر فرمان بادشاهی بهن برسد تسليم میکنم
 و لاسرین است و این قلعه بالجمله چون خانجهان انداز فساد
 داشت و اراده باطل باخود مخمر ساخته بود نخست چندین ملکی
 را مفت و رایکان بغذیم و اگذاشت که شاید بوقت بد بفریاد او
 برسد مقارن اینحال دریائی رویدیه که پیش از شنقار شدن جنت
 مکانی از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار نموده
 بچاندور که داخل ولایت نظام الملک است رفته بنا کامی روزگار بسر
 می برد آمده بخانجهان ملحق گشت و محرك سلسه فتنه
 و فساد شد و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بود

بینش کشد - اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بنارسی
 و نهضت رایات جهانکشای بمستقر سریر خلافت رقم زده
 می گردد بالجمله بنارسی در عرض بیست روز از مقام ج
 مدنزی است در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شر
 هزار و سی و هفت هجری خود را بجنیز که در انتهای
 الملک واقع شده رسانیده از راه بهادر بمنزل مهابتخان که
 روز بشرف تقبیل بساط اقبال سر بلندی یافته بود رفته ه
 معروض داشت د او چون برق و باد خود را بر در هرم سرا
 رسانیده خبر بدرورن فرستاد و آنحضرت از محل برآمد
 زمین بوس نموده حقیقت را معروض داشت و مهر به
 آصفخان را بنظر مبارک در آورد و حدوث این سانحه د
 خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملا
 همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت و تقدیم
 تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت نبود و فرصت توقف
 یافت ناگزیر به التماس مهابتخان و دیگر دولتخواهان ره
 بیست و سوم ربیع الاول منه هزار و سی و هفت هجری
 انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح
 از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان
 عنوان مشتمل بر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار اقبال آذ
 موکب سعادت بصوب دارالخلافت مصحوب امان الله و با
 گرم روان شاهراه خدمت بوند با آصفخان ارمال داشتند و
 خان را که از بندهایی مزاجدان بود با فرمان عالیشان ه

ذاگاه غلام ترکیع از جنگ گاه تاخته بالاهور رسید و این خبر دلکوب را بوسی رسانید و آن برگشته بخت و خیم العاقبت برآمد کار خود را نستجیاده و ببهود خویش نفهمیده برهمنوی ادبار عطف عنان نموده بقلعه درآمد (در حقیقت خود را پایی خویش پدام افگند) روز دیگر اصرارآمد متصل بحصار شهربر سمت باخمه دی قاسم خان لشکر گاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب اعظم خان بدرورن قلعه درآمد در صحن دولتخانه پادشاهی توقف گزید و صبح آن اصراری هظام بدرورن ارک شتافتہ شهریار را سریر آرای ادبار ساختند و آن برگشته روزگار بحرم سرای حضرت جنت مکانی رفته در کنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه سرای که از سحرمان و معده دان شیستان اقبال بود او را بدرورن آورده باله وردیخان سپرد و اوا فوطة کمرش کشوده هردو دستش بسته پیش داور لخیش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم در جائی که قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویه ادبار بحال تباہ و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند طهمورث و هوشگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و یمین الدله عرضه داشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاهجهان جوان بخت بلند اقبال ارسال داشته التماس نمود که لوای آسمان عایی بر جناح استعجال شتافتہ جهان را از آشوب و اختلال بی ملال سازد و دیده منظران شاه راه اخلاص را بغار موکب گیتی نور سرمه

که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفتاد لک روپیه
 بمنصب از این قدر و جدید داده بخیال محل همت مصروف داشت
 و میرزا بایستی غر پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از شنقار
 شدن آنحضرت فرار نموده بلahور نزد شهریار آمده بود بجای خود سریر
 آرامی ساخته لشکر را از آب گذرانیده غافل از ازنه کار فرمایان قضاوقدر
 در تهیه دو تی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه غاشیه اطاعت و
 فرمان برداری او را پیرایه دوش مفاخرت و مباراکات خواهند ساخت
 و فلک شاهبازی بر سر دست دارد که با وجود اوصاع و گنجشک را چه
 حد و یارای آنکه در هوا ی همت او بمال هوس تواند کشود و قدره را بدریا
 فسیت داده آن بروی خود بردن است از آفطرف آصفخان داور
 بخش را بر فیل سوار ساخته خود ذیز بر فیل دیگر نشسته روی
 بعرصه کارزار نهاده در غول جا گرفت خواجه ابوالحسن و مخلص
 خان و آله وردیخان و سادات بارهه در هراول کار طلب گشتند شیر خواجه
 و پسران شاهزاده دانیال در التمیش مقرر شدند اعظم خان با بسیاری
 از امرای در برانگار پایی همت انشده صادق خان و شاهنواز خان
 و راقم حرف و جمعی در جرانگار مقرر گردیدند در همه کروهیع
 شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد و در حمله اول انتظام افواج شهریار
 از هم گشیخت نوکران زربنده که بنازگی فراهم آورده در برابر
 امرای موروثی این دولت اید قریب فرستاده بود هر کدام براهمی
 شتافتند درین وقت شهریار برگشته روزگار با دو سه هزار موار از مردم
 قدیم در ظاهر شهر لاهور استاده انتظار نیرنگی تقدیم داشت * مصرع
 تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

باً صفاخان موافقت و متابعت نمودند آنچه می گفت میکرند تابع
و رضا جوی بودند و در حوالی بهندر خطبه بنام داور بخش خوانده
روانه لاهور شدند چون پیوسته از صادقخان ابن عم یمین الدولة آصفخان
اثر بی اخلاقی و نفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد
درینوقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و
بخدمت یمین الدولة ملتیجی گشته در اصلاح اینکار امتعانت جست
و شفیع بجهت تقدیرات خود درخواست آن مدار السلطنت
شاهزادهای عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود باو حواله نمود که
بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک ایندولت را شفیع جرایم
خویش ها زد و همشیره یمین الدولة که در عقد ازدواج صادق خان
بود پرستاری شاهزادها را سعادت جاوید دانسته پردازه صفت برگرد
فرق مبارک ایشان می گشت و یمین الدولة چون از جانب نورجهان
بیگم مظمن خاطر نبود نظر بند داشته احتیاط میکرد که هیچکس نزد
ایشان آمد و رفت ننماید و بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار
سریر آرای سلطنت گردید و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شنقار
شدن جنت مکانی را شنیده بتحویل زن و فتنه پردازی آن کوتاه
(ندیش خود را باسم بی مسمای سلطنت موسوم ساخته دست
تصرف بخزائن و هایر کارخانجات پادشاهی دراز کرد و هر کس
هرچه خواست بوسی داده بفرام آوردن لشکر و جمعیت پرداختا
و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و قورخانه وغیره

گه ازندائیان و داعیان این دولت ابد قرین بود با اعظم خان همدامن
 شده داور بخشش پسر خسرو را از قید و حبس برآورده بخورد
 سلطنت موهوم شیرین کام ساختند لیکن او این حرف را باور نمی
 داشت و اعتماد نمی کرد تا آنکه بسوگندان مغاظت تسلی بخش خاطر
 آشفته او شدند آنگاه آصفخان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر
 بر سر گرفته روانه منزل پیش گشتند نور جهان بیگم هرچند کسان
 بطلب برادر فرستاده آصفخان عذرها گفتند نزد او شان نرفت ناگزیر فعش
 جفت مکانی را پیش انداده با شاهزادهای عالی مقدار برعماری
 نیل نشسته از پی شدانند یمین الدوّله آصفخان بذارسی نام هندوئی
 را که در تیز روی و داکچوکی ید طولی داشت بخدمت حضرت
 صاحب قران ثانی فرستاده خبر شنقار شدن جدت مکانی را بتقریر
 او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضه داشت نوشتن نبود
 انگشتی مهر خود را باز مپرده تا سجلی باشد براعتماد او القصه
 آن شب در نوشهره توقف گزیده روز دیگر از کوه بی آمد در بهنبر
 نزول فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعش آنحضرت
 را مصیب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند و روز
 جمعه در آنطرف آب لاهور در باعی که نور جهان بیگم اساس نهاده
 بود بخاک سپرده بایتمله امرای عظام و مایر بندهایی که در مکوب
 مسعود بادشاهه موهوم مغفور بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت
 استقامات و استدامت دولت شاه جهان این توطیه برانگیخته
 داور بخشش را بسلطنت برداشت و در حقیقت او را گومند قریانی
 ساخت و بی تکلف بگومند قریانی مناسبت تمامی داشت همه

زمین افتاد افتادن همان بود و تسلیم شدن همان تمام اعضا یاش از هم گسیخت از مشاهده ایصال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرانید و خاطر قدسی مظاہر بغایت مکدر گشته و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آورده مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او را بتقد تسلی فرموده نیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گوئی ملک الموتی با یادن صورت مخلوق گشته بمنظر اشرف در آمده بود از آن ساعت آرام و قرار از پیش دل برخاست و حال متغیر گشت از بیرون کله به تنه و از تنه براجور تشریف آورده و بدمتور معهود یک پهراز روز مانده کوچ فرموده در اثنای راه پیاده خواسته و همین که بر لب نهاده گوارا نیفتاد و برگشت و تا رسیدن بدولتخانه حال بدین مفهول بود آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه نمود نفسی چند بسختی برآمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر آنحضرت از آشیانه خاک بال افشارانه سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک افگنده جان بجان آمرین مپرد و از شنقار فرمودن شاه رضوان آرامگاه جدت مکانی اذار الله برهانه آثار روز رستخیز نمود ارشد از درون و بیرون آواز نغان و شیون در گنبد نیلگون پلچید و از منوح اینواقعه دلخراش و قوع حادثه جکر تراش جهان بشورش و آشوب گرانید و جهانیان سرزنه تدبیر از دست داده سراسیده شدن درین وقت آفغان

نگشت بنابر خجالت التماس نمود که پیشتر بالاهور شناخته روزی چند
بمعالجه و مداوا پردازه لحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش
پسر خسرو را که نظری نداشت التماس نمود که بدیگرسی حواله
شود بهمان دستور باراد تخان سپرده ند *

معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر

بجانب لاهور و در انتای راه نوجه فرمودن
از جهان فانی بقدمی سرای جاودانی

مقارن اینحال در اوایل زمستان رایات عالیات بعزیمت
دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرون کله به نشاط شکار
پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نکاشته کلک بدایع
رقم گشته کوهیست بغايت بلند در ته کوه ذشیمن گاه بجهت بندوق
اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهو را رانده پر تیغه کوه
برآورند و بنظر اشرف در آید بندوق را مردم است ساخته می
اندازند همین که باهو رسید از فراز تیغه کوه جدا شده معلق زنان
آمده بروی زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی میگند و غریب
شکاریست درینوقت یکی از پیداهای آن مرسو بوم آهو را رانده آورده آهو
برپارچه سنگی بعصرت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی
شد پیداده خواست که پیشتر آمده آهورا از ان مکان بیجا هازد بمجرد
آنکه قدم پیش نهاد پای خود را نتوانست در جای مضبوط
ماخت در پیش بده بود دست بدان بده زد که تواده خود را نگاه
داشت قصارا بته کند شد و از آنجا معلق زنان بحال تباہ بر

موکب مسعودی همیر کنان و شکار اونگان طی عقبهای راه نرموده
 در ساعت فیض اشاعت به نزهت همای کشمیر نزول اقبال
 ارزانی داشت چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله
 غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق ایمائی بران رفته درینولا
 فدائی خان بحکومت صونه بنگاله سرافرازی یافت و مقرر گشت که
 هرسال پنج لک رویده برمی پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج
 لک رویده بصیغه پیشکش پیکم که مجموعه ۵ لک رویده باشد
 بخزانه عامره داخل سازد و نیز ابوسعید نبیر اعتماد دوله
 بحکومت تنه فرق عزت بر افراد درینمات که آنحضرت در
 کشمیر تشریف داشتند آنگاه مرض استیلا پذیرفته قوت را از شهر بند
 عذری اخراج می نمود و در غایت ضعف و زیونی پیوسته
 بر پالکی نشسته بسیرو سواری خود را مشغول میداشتند و
 از سواری اسپ عاجز بودند روزی درد و جع بشدت کشید و آثار
 یاف و ارتحال بر و جنات احوال پرتو اونگند و حرفه ای که ازان بوسی
 نومیدی آید بی اختیار بر زیان جاری می شد شورش عظیم در مردم
 افتاد و پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون
 روزی چند از مدت حیات باقی بود در آن مرتبه بخیر گذشت بعد
 از چند روز اشتها مفقود گشت اصلاً بعداً میل نمیشد و طبیعت از
 افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بعیر از چند پیاله شراب
 انگویی دیگر به هیچ توجه خاطر نمی شد درینوقت سلطان شهریار
 فاشدنی بمرض داده اذلوب آبروی خود ریخت موي بروت و آبروی
 و موه تمام افتاد هر چند اطباء مدوا و علاج پرداختند اثری بران مترتب

ساله بیک ادا درست شد و درینوقت رسیدن بقدسی آستان از
اعظم آثار اقبال او بود *

فهرست رایات عالیات بعزم سیر و شکار خطه کشمیر
بنارینه بیست و یکم اسفند اردیبهشت ماه آلمی درساعت معمود نهضت
رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاده این
سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در
غایت ناساز گاریست لاجرم هر سال در آغاز موسیم بهار صعوبت
را برخاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشه
بهار کشمیر فرمود نظیر میرسانند و خوبیهای هوای کشمیر را دریافته
و استیغامی لذات آن رشک بهشت فرموده باز در زشتیهای هوای
او عنان فزیمت بصوب هندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند
روز به عبد الرحیم خواجه سی هزار روپیه برمی مدد خرج لطف
فرموده بودند و درینوقت فیل ماده با حوضه نقره شفقت نمودند *

آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی

شب یکشنبه بیستم رجب هزار و سی و شش هجری تحويل
آفتاب بیرون حمل اتفاق افتاد و سال بیست و دوم جهانگیری آغاز
شد و نوروز جهان امروز برلب آب چناب آراستگی یافت (حضرت
عرش آشیانی انار الله برهانه بنابر کثرت عذوبت و گوارائی همیشه
آب چناب را آبیحیات میگفتند) بعد از فراغت جشن نوروز جهان امروز

من فتح هندوستان کردم در بادشاہ و مه راجه کلان در هندوستان
بودند از راجهها یکی را فا دوم رای مالدیو موم راجه رامچند را
شمشوده اند بندگی و دولتخواهی اختیار نموده عرفه داشت کرد که
چون پدر و بزرگان من بسعادت زمین بوس مستعد گشته اند من
نیزامیدوارم که بشرف ملازمت فرق عزت بر افزایم بناپرین خان رانهور
که از خدمتکاران زیان فهم بود دستوری یادت که رهنمون معادت گشته
او را بقدسی آستان بیارد و بجهت سر افزایی او فرمان امتنالت با
خلعت و اسپ مصحوب او مردمت شد چون بمسامع جلال رسید
که مهابتخان بخدمت شاهزاده گیتی سلطان شاهجهان رفته علی الرغم
او خانجهان را بخطاب سوی سالاری امتداز بخشیدند - اکنون مجملی
از ماجرا احوال مهابتخان بجهت شادابی عین نگاشته کلک
بیان می گردد چون او از راه تقدیم عطف عنان نموده روی ادبیار
بودی فوارنهاد فوجی را که بجهت گرفتن خزانه اوتیعین شده بود
مقرر فرمودند که بتعاقب شنانه بدمت آرند یا از قلمرو بر آرند
آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقه ران احوال تباه
روزگار بسربرد عرایض مشتمل برندامت و خجالت بیش از بیش
و عذر گناهان خویش مصحوب ولای زیاندان بخدمت شاه بسیار
بخش اندک پذیر نرهناد و آنحضرت فرمان استمالت ارحمل داشته
بحضور طلب فرمودند بعد از آن که بخدمت پیوست بانواع و اقسام
صرامح و نوازش که در مخیله اوراه نیانده بود فرق عزت بر افزایخت
و چون کوکب بختش هنوز فروغ دولت داشت در هنگامی که
بادرآک این سعادت ناصیله اخلاص نورانی ساخت شکستهای چندین

کارهای نمایان نیارست شد لیکن پسرکلانش شاهنواز خان باندک
 مایه مردم فوج عذر را شکست چنانچه بجای خویش ثبت افتاده
 بی اغراق خانه زادی رشید یودکه اگر اجل امانت دادی آثار نیک از رو
 بر صفحه روزگار یادگار ماندی و خانخازان در قابلیت و استعداد
 تمام عیار و یکنایی روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی
 روان داشت و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و افتعات
 بایزی را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بی تکلف
 شعر فهم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیانا رباعی و غزلی می
 گفت این غزل ازومت * غزل *

شمارشوق ندانسته ام که تا چند است

جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است

نه دانه دانم و نی دام این قدر دانم
 که پایی تا بیزم هرچه هست در بند است
 یه کیش صدق و صفا صرف عهد انکار است

نگاه اهل مسجدت تمام سوگند است

مرا فروخت مودت ولی ندانستم
 که مشتری چه کس ام و متعامن چند است

از ان خوش بسخنی های آشنای رحیم
 که از دکی بادهای عشق مانند است

چون راجه امر سنگه زمیندار ملک ماند هو نبیره راجه رامچند
 مشهور که از اعاظم راجها و زمینداران ممالک شرقیه است و حضرت
 فردوس مکانی در واقعات خویش ثبت فرموده اند که دو هنگامی که

غیر ازین دریاهای مقرر و مشهور که در بنگاله امتدت زاله آبی بود که کشتنی را از آن جوی بایست گذشت چون سفینه مکرم خان بدانجا رسید بمالحان اشارت نمود که سفینه را زمانی در کنار آب باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردند و در وقایه ملاحان سفینه را میخواستند بکنار آب رسانند بادی به مررسید تا هر کشتنی برگردانید طوفان و چهگر تند گشت و از شورش و تلاطم جهگر و حرکت بیموضع کشتنی فرق شد مکرم خان با هر کس که در آن کشتنی بودند به بحر فدا فرو رفته و یک متفقسر سراز آن گرداب بلا بر فیاوردند و در خلال اینحال خانخانان ولد بیرم خان درسن هفتاد و در مالگی با جل طبعی و دیعت حیات سپرد و از اعظم امراضی این دولت ابد قرین بوده و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی اذار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظيمة گردید از آن جمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفرخان گجراتی که بهم لفظ ملک گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد دوم فتح سریل که لشکر هر سه دکن را با فیلان مسیت جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود و خانخانان با بیهودت هزار سوار بمقابل او شناخته در روز ویکشیب جنگ کرده لواح فتح و فیروزی را بر افراشت (و در آن معرکه مرد آزمای مدل راجی علیخان سرداری بقتل رسید) سوم فتح تبهه و ملک سند و در زمان دولت حضرت شاهنشاهی مصدر

نمود درینوقت بعرض رسیده که امام قلیخان والی توران سلسله جنبان
 محبت و دوستی گشته عبد الرحیم خواجه ولد خواجه کلان جویداری
 را که عبد الله خان مرید مخلص ایشان بوده باشین رسالت و ایلچی
 گرجی فرموده تا حال مثل خواجه عزیزی بهندوستان نیامده حضرت
 شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم و تمجید
 او افروزند و امراء و اعیان دولت را پی در پی باستقبال فرمودند
 شخصت موسویخان صدر را حکم شد که تا دریای چناب رفته
 ضیافت کند و خلعت خاصه معموب او ارسال داشتند و بعد ازان
 بهادر خان اوژیک که در زمان عبید المؤمن خان حاکم مشهد بود
 و درین درگاه منصب پنجهزاری داشت باستقبال شناخت و چون
 خواجه بحوالی شهر رسیدند خواجه ابوالحسن دیوان و ارادت خان
 بخشی را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آورند و در
 وقت ملازمت توجه و التفات بسیار ظاهر ساخته طرح پرسشها و
 پرسیانیها اقدامه حکم نشستن فرمودند بی تکلف بغایت نیکذات
 و ارزنده اقسام توجهات و انواع تلطفات امانت روز دیگر اچهارده قاب
 طعام الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرمودند و
 تمام ظروف با لوازم آن داشتند مقارن اینحال صاحب
 صونگی بناکله از تغییر خانه زاد خان بمکرم خان ولد معظم خان
 مقرر گشت و پس از یکچندی بحص اتفاق فرمانی بنام او عز
 راصدیار یافت و او برکشته نشسته باستقبال فرمان شناخت قضا را

که مردم بیرون را ازان آکاهی نباشد میرسانید و زن و دختر مردم را بفریب و افسون بد راه ساخته نزد او می برد و بلباسهای مزیب و زرین مفاسد آراسته بذیر او جلوه میداد و او را بمعاشرت د^(۱) صواسست پری پیکران سیمیر محظوظ و مسرویر می داشت رفته رفته مدار اختیار بیرون یقینه افتخار شوهر او شد و از هزار مدار زندگانی و کامرانی نظام الملک بدست آن عورت در آمد هرگاه آن زنگ سوار شدی سران سپاه و عمدت های دولت او پیاده در رکابش رفته عرض حوایج خود می نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بسرحد نظام الملک فرستاد و از بینجانب نیز جمعی را بمقابل او تعین کردند و این زنگ بترغیب و خواهش تمام سرداری فوج را از نظام الملک استدعا نمود و خاطر نشان ساخت که اگر من لشکر عادلخان را شکست دهم یک زنی مصدر چنین کاری شده باشد و اگر منصوبه بر عکس نشست وجود زنی چه خواهد بود بالجملة این گویی محتال نقاب او گنده بر اسپ سوار می شد و همیشه خنجرهای مرصع و حلقهای سر دست که باصطلاح هندوستان کره گویند و دیگر نفائص با خود میداشت و داد و دهش را بهانه می جست و هیچ روزی نبود که مبلغی بمردم ندهد بعد از آنکه قوچها روبرو شد از فرط جرأت و دلیری لشکر عادلخان را شکسته جمع کثیر از اعیان او بقتل رسانیده و هر فیل که دران فوج بود چه از خاصه عادلخان و چه از سرداران او همه را دستگیر ساخته سالما و غانما بخدمت نظام الملک مراجعت

نام غلام حبشي را پيشوای خود ساخته مدار اختيار مالي و ملكي
بقيضه اختيار و اقتدار او سپرده بود از بدورون او و از درون زنش نظام
الملك را مثل مرغى در نفس داشتند چون خبرآمدن خانجهاي بيقين
پيوست حميد خان پا سه لک هون نزد او رفته بافسون و افسانه اورا
از راه پرده قرار داد که مبلغ مذكور را بگيرد و تمام ملك بالاگهات
را تا قلعه احمد نگر بتصريف نظام الملك بازگدارد فغان ازین
افغان حق ناشناس که حقوق تربيت حضرت شاهنشاهي را فراموش
ساخته چنان ملكی را پسنه لک هون از دست داد و بنام امراء
بادشاهي که در تهانجات بودند نوشتها فرستاده که آن محال راحواله
وکالی نظام الملك نموده خود بحضور بيايد و همچندين نوشته بنام
سپهدار خان حاكم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملك
پدآنجا شتائقند مشار إليه گفت که ملك تعلق بشما دارد متصريف
باید شد اما قلعه را ممکن نیست که من از دست بدhem هرگاه
فرمان بادشاهي برسد قلعه را خواهم سپرده و مجملا هرچند وکالی
نظام الملك دست و پا زندند ائري بران متربت نگشت و سپهدار
خان فخيرة بسيار بدورون قلعه در آورده باستحکام برج و باره پرداخته
مردانه قدم همت بر جاداشت و دیگران نامريانه بنوشته خانجهاي
ملك بالاگهات را بوكالی نظام الملك سپرده بدرهانپور آمدنند
درینقام حقيقت احوال حميد خان حبشي و منکوحة او بنایبرغرايت
مرقوم میگردد و اين غلام را زنی بود از غریب زادهای آنملک
کهنه پرکار خوش روی) در ابتدا که نظام الملك مفتون شراب و
وشیغته زنان شد آن زنکه بدورون حرم او راه یافته شراب مخفی

انگلیزی فتح خان پسر عذبر و دیگر تر بیت یادهای نو دولت را
بحدود ملک پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد بر انگلیخته
لحرم عمدهسلطنت خانجهان نیجهت محافظت و محاربت
ملک و مدافعت و مقابله از اباب فساد افواج تعیین نموده لشکر
خان را که از بندهای کهن سال کلردان است بحراست شهر برهانپور
مقرر داشته و خود با عساکر ظفر لیوا متوجه بالاگهات شد و تا که کی
که محل اقامست او بود عذاب مساعتی باز نشید (۱) (۲) او از سوانح غرایب
کشته شدن محمد مؤمن است او از سادات صفوی بود و بسلسله
نقیب خان قرایت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش
آشیانی افرا الله برهانه صدیقه سادات خان بنی عم نقیب خان را
بعد نصبت فرمودند و در هنگامیکه موكب گیتی نوره حضرت شاه
جهان بصوب ممالک شرقیه عبور فرمود مشار اليه دران حدود
چاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و یکچندی درین هرج مرج
همراهی گزید ساد اخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بود و نوشتهای
بمبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلب داشت و آن خون گرفته از
خدمت شاه بلند اقبال جدائی گزیده نزد سلطان پرویز رفت و چون
خبر آمد او بحضرت شاهنشاهی رسید بحضور طلب فرمودند و آن
هرچند شاهزاده پرویز لتماس عفو گناه او کرد مهریان نشدند و آن
سید زاده مظلوم را در پایی فیل مسست انداخته بعقوبت تمام سیاست
فرمودند درین وقت نظام الملک در قلعه دولت آباد بود و حمیده خان

وفیق راه عدم شده در پهلوی دیگران نشست و بر نگشت درین وقت وجود مسعود آنحضرت تکه‌سی بهمسرانید و بنابر بعضی موانع که ذوشن آن طولی دارد بصر عراق در عقده توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ضعف او بغایت قویست معبداً بتسخیر تنه پرد اختن و اوقات گرامی باش مطلب پست و اراده زیون ضایع ساختن در خور همت جهانکشا نبود لاجرم فسخ آن عزیمت فرموده با وجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهاره متوجه دکن شدند درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعمال نهضت موكب متصور لازم افتاد و این راهیست که سلطان محمود غزنوی ازار الله برهانه از همین راه آمده فتح بدخشان سومنات کرد چنانچه مشهور است و شاهزاده ممالک سلطان بملک گجرات در آمده از جوانی راج پلیلیه عبور فرموده بمقام تاسک ترینک از مضانات دکن که بلنگاه خویش را در آنجا گذاشته بوند نزول اقبال ارزانی داشته درین تاریخ آصفخان بمنصب هفت هزاری ذات و سوار بضابطه در امده و سه اسپه فرق عزت بر افراحت (تا از قید مهابدخان و آمیب جان نجات یافته منصب و جایگزینداشته و احوالش نا منظم بود و مراحم شاهنشاهی اورا دریافت و از نو مشمول عاطفت روز (نیزون گردید) از عرفه داشت متصدیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشه و فتدن

و معاونتی بظهور رسک چون بحوالی تنه پیوستند شریف الملک گور
ظاهر و باطن فوکر شهردار با عه چهار هزار سوار و ده هزار پیاده از
احشام آن ملک که فراهم آورده بود گستاخانه قدم جرأت پیش نهاد و
با آنکه همگی سیصد چهار صد سوار از بندهای وفا دار در ظل موکب
منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمه ایفها نیارده برگشته بحصار
شهر درآمد و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده تپ و تغنگ
بسیار در برج و باره حصار چیده متعلقان مردم را بدردن حصار در
آورده بود مخصوص گشته بمدافعت و مقابله پای ضلالت و ادبیار
افسرد و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار
بر قلعه نتازند و خود را بتوپ و تغنگ ضایع نهارند با وجود این
جمعی از جوانان کار طلب خوب نکرد و بر حصار بند شهر یورش
برند و از استحکام برج و باره و کفرت توپخانه کاری نیارستند از
پیش برد ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند
با ز بهادران شیر دل و شیران زنجیر گسل با غیرت خود بمن نیامده
مانند برق لامع بقلعه تاختند و چونکه بر دور قلعه همه جا میدان
مسطح بود و اصلاً پستی و بلندی و دیوار و درخت که حائلی تواند شد
نداشت میرها بر رو کشیده دریدند قضا را دران ضلع خندق عریض
عمیق مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس برگشتن ازان محال تر
در میان میدان توکل را حصار خود ساخته نشستند و هرچند شاه
گیتی سلطان کس فرستاده بتاکید بمنزه خود طلبیدند اثری بران
مرتب نگشت تا آنکه چندی از بندهای عمدۀ ایشان مدل مان دهاتا
کوزو علی خان نرین وغیره بکار صاحب آمدند و هر که رفت او نیز

قبچاق بازین مرصع و فیل لایق فوج به شار الید عنايت نموده بصویه
 اجمیر و استیصال آن بیعاقبت رخصت فرمودند و میرزا رستم صفوی
 بصاحب صویغی ولایت بهار و پنده فرق عزت بر افراد خات درینوا
 از عرضه داشت متصدیان صویه دکن بعرض همایون رسید که
 یاقوت خان حبشه که در آنملک بعد از عنبر سرداری عمدۀ ترازو
 نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام افواج بعده
 او بود اختیار بندگی و در لخواهی را سرمایه معاون خود دانسته
 با پانصد سوار بحوالی جالنا پور آمده و بسر بلند رای نوشته که من
 با فتح خان ولد ملک عنبر و دیگر شرک اران نظام الملک قرار دولتخواهی
 داده از پیش قدمان این معاون شده ام و فام بردها نیز بر یک دیگر
 میقتگریده چی در بی خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سر بلند
 رای برهقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر استعمالت و لجمعی
 بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و بسر بلند
 رای نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری
 کوشیده او را بزودی روانه برهانپور سازد و در اوراق گذشته رقزدۀ
 کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب
 تنه نهضت فرمودند بالجمله چون در ایام شاهزادگی باشاد والا
 چاه شاه عباس طریقۀ دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مکاتبات
 و مراسلات مقتوح داشتند و درین هرج مرج نیز شاه متفحص احوال
 ایشان بودند با خاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شناخته بایشان
 نزدیک باید شد و ممکن که به آبیاری مهریانی و اشراق ایشان
 غیار شورش و خسادی که مرتفع شده خود نشیند یا بطریق دیگر مددی

آوردهند رسیدند آنها با ارایهای زر در سوایی متخصص شده‌اند
مهمن و مقدور بود بمناسعه و مقائله پایی ضلالت انشدند و بندهای
درگاه پیش از زد و خورد بسیار در سوا را آتش زده بدران در آمده
زرهای را بتصرف در آورند و مردم او قرار بر فرار داده راه ادبار
سپردهند و مقارن اینحال خبر رسید که شاهزاده پریز در چهار ماه مذکور
مطابق ششم صفر سنه هزار و سی و پنج هجری بجوار مفتر ایزدی
پیوست (در آن وقت فقیر بخدمت حضرت شاهنشاهی ایستاده
بود بدیهیه تاریخ فوتش بر صفحه خاطر رقم زد) عمر او بسی و هشت
سال شمسی رسیده بود (و درینمدت سرموئی خلاف رضای پدر
عالیقدر بخاطر حق شناس راه نداده و حضرت شاهنشاهی بسیار از
بسیار ازو راضی و خورسند میبودند و همگی همتش مصروف بمتابعه
و پیروی آنحضرت بود حتی در لباس پوشیدن و پیاله نوشیدن
و طعام خوردن و شب زنده داشتن و امثال آن لیکن قوت مهنتله
و متصرفه کمتر داشت بخانجهان فرمان شد که فرزندان و باز
ماندهای او را روانه درگاه و الا سازد موسویخان از دکن مراجعت
نموده سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت برگشته بخت مر
گشته بادیه ضلالت و گمراهی گشت و خانخانان ولد بیرم خان که
زخمهای کاری ازو بدل داشت بالحاج و زاری و میدانه بسیار التماس
تنبیه و استیصال او نموده بقابرین اکثر از محال جاگیران بیناقيبت
به تیول خانخانان تذکوه فرموده خلعت و خلجه رو شمشیر مرصع و امپ

بقیع الزمان داماد خواجہ ابوالحسن و خواجہ قاسم برادرزاده لو
 را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون درشکارگاه جهانگیر آباد نزول
 سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخان و مقریخان
 و میر جمله و دیگر اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جدین اخلاص
 نوارانی ساختند هقطم آبان ماه بساعت مسعود نزول مسکب اقبال
 بدار اسلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصفخان
 بصاحب صویغی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت نیز
 ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که بر سر دیوان نشسته از روی
 استقلال به تمشیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی
 پس توریکه بود بخواجہ ابوالحسن ارزانی داشتند افضلخان را از تغیر
 میر جمله بخدمت خانسامانی هرفرازی بخشیدند و میر منکور
 بخدمت بخشیگردی هر بلند گردید هید جلال ولد سید محمد نبیر
 شاه عالم بخاری را که در گجرات آموده اند و احوال ایشان
 بتقریبات درین اقبالنامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده غیل
 بجهت سواری ایشان لطف فرمودند درینلا بعرض رسید که مهابت
 بیعاقبت از سمت راه تنه عطف عنان نموده بجانب هندوستان
 روی ادب این نهاد تا از کجا سر بر کند و نیز بمسامع جلال پیوست
 که بیست و دو لک روپیه نقد از ولایت بندگاه بجهت او می آزند
 و بحوالی دهی رسیده بنابران اندیاری سنگه دلی و صدرخان و سپهبدار
 خان و علی قلی درمن و نور الدین قلی باهزار احدی تعیین شدند
 که بر جذاب استعمال شناخته نزهای او را بdest آورند نام برقی ها
 کاریند خدمت شده در حوالی شاه آباد بمقدم او که خزانه می

بر سر او تعیین خواهد شد افضلخان پسران سلطان دانیال را آورده
معروضداشت که مهابتخان در باب آصف خان عرض میکند که بصوب
تنه میروم اما چون از جانب بیگم این نیستم بیم آن دارم که مبارا
بعد از آنکه آصفخان را از دست دهم لشکری بر سر من تعیین
فرمایند درینصورت بندۀ را بهر خدمت که تعیین نمایند چون
از لاهور یگذرم منت برقش و دل نهاده آصف خان را روانه درگاه خواهم
ساخت آنحضرت از حرفهای لغو او بشورش درآمدند و افضلخان
باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کندۀ ظاهر ماخت
و گفت که در فرستادن آصفخان توقف مصلحت نیست زنبار که
طوریگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابت
بیعاقبت دل پامی داده بود فی الفور آصفخان را نزد خود آورده
معدرت خواست و بعهد و سوگند خاطر وا پرداخته و ملایمت
فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابو طالب پسر اورا بجهت
مصلحتی که رقم پذیرگریده روزی چند نگاهداشت و بظاهر عزیمت
تنه و نموده کوچ بکوچ روانه گشت. بیست و سوم ماه مذکور عبور
موکب منصور از آب بہت واقع شد از غرایب آنکه شورش مهابتخان
و هرج سرج او بر ساحل همین دریا اتفاق افتاده بود و باز احاطه
اختر بخت و زمان ادبیار او بر لب همان آب روی نمود *ع* نمود بالله
اگر روز گار بر گردد * و پس از روزی چند ابو طالب پسر آصفخان و

۲ ن) چون افضل خان عذر فرستادن آصفخان را معروضداشت

بیگم از حرفهای لغو او النج

ساخته باستقبال شناخت و در رکاب معاونت نیز جمیعت نیک فراهم
 آمد بود حضرت شاهنشاهی یکم منزل پیش از رهتاس دیدن محله
 سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیبده
 پوشیده از دولتخانه تا دور جا دو رویه یosal بسته بایستند آنگاه بلندخان
 خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بیعاقبت رفته پیغام گذارد
 که امروز بیگم مردم خود را بنظر اشرف میدگذراند بهتر این است
 که شما صجرای اول روز را موقوف دارید مبادا قلچیان باهم گفت
 و شنود هر زه کنند و کار بجنگ و نزاع کشد از پس بلندخان خواجه
 ابوالحسن را فرستادند که با او قوی تر سخن کند و بوجوه معقول
 روانه منزل پیش سازد بالجمله خواجه رفته بدایل معقول او را روانه
 ساخت چون واهمه بر مزاجش استدیلا یافته بود آفهمه بیحیائی
 و پوییزی را بینکبار را فناده راه ادبی پیش گرفت و موكب ظفر
 قرین پاشنه کوب فهشت فرمود و در منزل پیش نیز نتوانست پاقایم
 گرد دو منزل را یکی کوده از آب رهتاس گذشته فرود آمد و
 دولتخانه پادشاهی درینطرف آب آراستگی یافت و افضلخان را
 نزد آن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتغیر او حواله فرمودند
 نخست آنکه چون شاهجهان بصوب تنه رفته او نیز از پی او شناخته
 آن مهم را با نصرام رماند دوم آنکه آصفخان و پسرش ابوطالب را
 بملازمت فرستد سوم آنکه طهمورث و هوشنج پسران شاهزاده
 دانیال را که با حواله نموده بودیم روانه حضور نماید و لشکری پسر
 مخلص خانرا که ضامن است و تا حال بملازمت نیامده اورا نیز حاضر
 سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسد که فوج

و بحذی عنایت و التفات ظاهر می ساختند که از طرف آن
حضرت اطمینان قلب بهم رسانیده مس قلب خود را زر اندوخت
اخلاص نموده بعیدار کامل می فرخست و آنحضرت دانسته خریداری
می فرمودند و چنان دلنشیان او کرده بودند که تا حال جدائی او از
حضور بنا بر عدم اختیار بوده و آنچه بقلم تقدیر نقش پذیر گشته
بر ونق خواهش و طبق مراد می است و هرچه نور جهان بیگم
در خلوت می گفت بی کم و کست نزد او بیان می فرمودند چنانچه
مکرر بر زبان می آوردند که بیگم قصد تو دارد از خود خبردار باش
وصبیله شاهنواز خان نبیره عبد الرحیم خانخانان که در عقد ازدواج
شاپیله خان پسر آصفخان است می گوید که هرگاه قابو بیابم مهابت
خان را به بندوق خواهم زد و اظهار این مقدمات او را مطمئن خاطر
می ساخت تا آنکه رفته رفته توهی که در ابتدا داشت و ازان
رهگذر هشیار و بیدار می بود و جمعی کثیر از راجپوتان را با خود بدربار
می آورد و برگرد و پیش دولتخانه باز میداشت کمتر شد و آن ضبط
و اندظام برجا نماد و معهدها نوکران خوب او در جنگ احديان کاپل
بقتل رسیدنک و چشممش ترسید دل پای داد و برخلاف او نور
جهان بیگم در خلوت و در ملا پیوسته در انتهاز فرصت بود و نوکر نگاه
می داشت و صید داهها می نمود و مردم را بزر و زبان دلسا می
کرد و مستعمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هشیار خان خواجه
سرای بیگم بموجب نوشته ایشان فریب دو هزار سوار در لاهور نوکر

شرایب کردنده درینولا شاهزاده والا گهربسلطان دارا شکوه و شاهزاده از نگ
 زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت
 زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر
 و مرصع آلات قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بمنظور درآمد
 از عرضداشت متصدیان دارالخلافت آگرها معروض گردید که قبل
 ازین عورتی سه دختر بیکبار زائیده بود الحال باز همان زن
 یک پسر و دو دختر زائیده و همه در قید حیات اند (در همسایگی
 راقم اقبالنامه زرگری خانه داشت نخست زن او بعد از دوازده ماه
 زائید و بار دوم پس از هزده ماه و مرتبت هموم بعد از ده ماه فرزند
 آورد و هرسه فرزند او را فقیر دیده بود و درینمدت که حامله بود خدمت
 تمام خانه خود را چنانچه رسم صردم نامه را نهشت میگرد و هیچ برو
 گرانی نبود) درینولا از توشه فاضلخان بعرض همایون رسید که با یساغر
 پسر شاهزاده صرخوم سلطان دانیال در امر کوت از شاهجهان جدائی
 گزیده خود را برآجه کچ سفنه رهانیده عنقریب بخدمت شاهزاده
 پروریز خواهد رسید از اعاظم سوانح مقهوری و ادب امہابت و خیم
 العاقیت است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از تاریخی
 که آن بد اندیش مصدر چندین گستاخی و سوء ادب شد (و مهابت
 او درون و بیرون دولتخانه را فرود گرفت حالتی دست داد که گوئی
 صردم را سیاهی زیر کرده و خواب پریشان می بینند) حضرت
 شاهنشاهی از کمال حوصله و بره باری آنقدر بجانب او رفته بودند

بسهیک راه از رنگ و قوچ کوهی و خرس و گفتارکه بتو در آمده بود
شکار کردند رنگی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و
سی آثار بوزن جهان گیری برآمد درینولا از عرض داشت مفهیان
صوبه دکن بمسماع جلال رسید که شاهجهان از حدود متعلقه نظام
الملک برآمده از محل صوبه مالو عبور فرموده با جمیر پیوستند
و در آنجا نیز توقف صلاح ندیده از راه جسلمیر بصوب تنه
نهضت نمودند *

نهضت رایات عالیات از کابل بصوب هندستان

حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه غرّه شهر یور ماه آلهی بصاعتم
مسعود از کابل بصوب هندستان رایت اقبال بر افراشتند درین تاریخ
از اراق واقعه دکن خبر بیماری شاهزاده پرویز معروض گردید
مرقوم بود که نخست درد قولنج بهم رسیده ایشان را زمانی ممتد
بی شعور ساخت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی دست داد مقارن
اینحال عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که شاهزاده
باز از هوش رفتند و درین مرتبه بیهوشی بامتداد و اشتداد انجامید
چنانچه پنج گهری که دو هماعت نجومی باشد بی شعور بودند ناگزیر
اطبا قرار بداع دادند پنج داغ درسر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند
معهدا بهوش نیامدند و بعد از دو سه ساعت دیگر اناقت بهم رسید
وسخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص
نموده اندواین ثمره افراد شراب است چنانچه عم بزرگوار ایشان شاهزاده
شاه مراد و شاهزاده دانیال به همین بیماری مبتلا گشته جان در کار

را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمر پایی عزیمتش از جای
 نرفت و روزگارش بعزمت برآمد و در هیچ تاریخی بمنظور نیامده
 که غلام حبشی با این رتبه رسیده باشد چون توجه حاضر اشرف
 بشکار بسیار است و شیفتگی و تعلق آن حضرت باش شغل بجایی
 رسیده که در سفر و حضور یکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید
 لاجرم هرگز در فن شکار وقوفی و مهارتی دارد تصریفی بخاطر
 آورده وسیله تقویت میسازد از جمله الله وردیخان قراول بیگی
 بجهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند آنرا باور گویند از رسماں
 ترتیب داده پیشکش کرده بود و مبلغ بیست و چهار هزار روپیه
 صرف شده دور آنرا دو نیم کروه پیموده اند سیصد فراش در یک و نیم
 پهرب ایستاده میگذند و هشتماد شتر برداشته پیوسته در سفرها همراه
 میدارند و مدار شکار قمرغه بدین طور است از هر قسم جانور کلان
 و خورده که داخل تور شود بدر رفتن محال است بمنصب دیان شکار
 حکم شده که این تور را بموضع از گندی که از شکار گاههای صقر این
 ملک است ببرده ایستاده سازند و شکار را از هر جانب رانده بدرزون
 تور در آوردن و بتاریخ شانزدهم با پرستاران حرم سرای عزت
 به نشاط شکار توجه فرموده شاه اسماعیل هزاره که دران جماعت از اهل
 ریاست و صلاح بود هزارها اورا به بزرگی و مرشدی قبول داشتند
 با توابع و اواحده خویش در ظاهر دیمه میر مانوس فرود آمده بود
 حضرت شاهنشاهی با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسماعیل
 تشریف فرمودند بیگم بفرزندان شاه از اقسام جواهر دزرا این و
 صریح آلات و طلا آلات لطف نمودند از انجا بنشاط شکار پرداخته قریب

راجهپوتان رفتند و جنگ عظیم درگرفت و چون احديان اکثر تیرا نداز و توانچی بودند و آنها کوتاه سلاح باندک زد و خوردي راجهپوت بسیار کشته شدند و چندی که مهابت تیره روزگار از فرزند صلبی گرامی تر میدید علف تیغ اندقام گردیدند تخدمیا ششصد و هفصد راجهپوت بقتل رسیده باشد مهابت بیعاقبت از شنیدن این خبر سراسیده و مضرطرب سوار شده بکرمک نوکران خود شنافت در اثنای راه نقش را طور دیگر دید از غاییت بیم و هراس که میادا درین مغلوبه بقتل رسید برگشته خود را در پناه دولخانه انداخت وبالتماس او حبس خان و کوتوال خان و جمال خان و محمد خواص و خان راهنور را حکم شد که در چاره زده این فتنه را فرو نشانند روز دیگر آن مفسد بعرض رسادید که باعث جنگ و ماده فساد خواجه قاسم برادر خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش اوست بحضور طلبیده باز پرس فرمودند جوابی که تسلیع او شود سامان نیارستند کرد چون کس بسیار از بقتل رسیده بود هنوز وقت تصریح و پرده از میان برگرفتن نشده بود باگزیر مراعات خاطرا از لوازم وقت شمرده نام برد ها را بوسی گیراییدند و آن بی آزم در نهایت خواری و رسائی سرو پا بر هنر بخانه خود برد معید ساخت و آنچه در بساط آها بود تمام متصرف شد درینولا بعرض رسید که بتاریخ سی دیکم اردی بهشت ماه عنبر حبسی در هشتاد سالگی باجل طبیعی درگذشت و عنبر غلام کار آمدنی در فنون سپاه گری و سرداری و ثوابت تدبیر و کارگذاری عدیل و بظیر نداشت و طریق قزاقی را که باصطلاح اهل دکن برگی گری گوند خوب دریافت بود و اباش آن ملک

بزرگوار خویش میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق جل
 سیحانه التماس آمرزش ایشان فرمودند - از غرایب اتفاقات که از
 بهانخانه تقدیر بمنصه ظهور پرتو افگند پاداش کردار زشت مهابت
 و خیم العابت است و تفصیل این اجمال آنکه چو آن جرأت
 و گستاخی در کنار آب بہت ازو بفعل آمد و امرای بی حوصله
 نا سپاهی از غفلت خویش خجلت زده جارید گشتند و امری
 که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز گردید راجپوتان
 او از تسلط و اندادی که بحسب اتفاق روی فموده بود خودسر شده
 دست تعدی و تطاول بر عایا و زیر دستان دراز ساخته هیچکس
 را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار گفته کدش منصوبه برانگیخت
 و دست فتنه آتش بخمر من هستی آنها در زد بالجمله جمعی از
 راجپوتان بیورت چالاک که از شکار گاههای متقر رکاب ایست رفته
 اسپان خود را بچرا گذاشته بودند احدهی که بجهت محافظت و
 محارمت شکار گاه متعین بود در مقام منع شد و گفت و شفید
 بجنگ و نزاع کشید و آن بی باک احدهی را شهید ساخته چندی
 از خویشان و برادران احدهی بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهی
 نمودند حکم شد که اگر ادرا می شناخته باشید نام و نشان او معروض
 دارید تا بحضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرمائیم و بعد از
 اثبات خون پاداش رسید احديان با یافحکم تسلی نشده از ملازمت
 بر گشتند و همه یکجا فراهم آمده قرار لجنگ دادند اتفاقا در جائی
 که احديان منزل داشتند راجپوتان نیز قریب با آنها فرود آمده بودند
 و زدیگر احديان میستعده رزم و پیکار شده همه یکجهت و یکرو برسد ایرو

بخانه خویشی و یا درستی بروند از بالای یام یکدیگر تردید می کنند
 و حصار شهر جز پک در نمی دارد و غیر از خوک و ماهی و صرخ دیگر
 همه گوشت را حلال میدانند و می خورند و می گویند که از قوم
 ما هر کس ماهی خورده البته کور شده و گوشت را بخنی کرده می
 خورند و چاروایی کلان مثل گار و گارمیش را بشمشیر گردان زده می
 خورند و گوسفند و بز و ازین عالم دیگر حیوانات را گلوبویده می
 خورند لباس سرخ را دوست می دارند جوانان مردانه زنگله
 پر کمر می بندند و مرد خرد را لباس پوشانیده و مسلح ساخته
 با صراحی و پیاله شراب در گور می کنند سوگند ایشان اینست
 که کل آهو یا بزر ادرآتش می نهند و باز ازانجا برداشته بر درخت
 زیتون میگذارند و می گویند که هر کس از ما این سوگند را بدروغ
 خورده البته بدلایی متبدل شده دیگر آنکه اگر پدر زن پسر خود را
 خوش کرده بگیرد پسر دران یا ب مضایقه ننماید حضرت شاهنشاهی
 فرمودند که هر چه دل شما خواهد از ما التماس نمائید شمشیر
 و زرنقد و سروپای سرخ در خواستند و کامیاب مراد خویش
 گردیدند - روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت مطابق بیست
 و یکم شهر شعبان بمبارکی و سعادت داخل شهر کابل شدند و درین
 روز بر تخت فیل نشسته نثار کنان از میان بازار شهر کابل
 گذشته بیان شهر آرا نزول اقبال فرمودند روز چمعه غری خورداد
 بروضه منوره حضرت فردوس مکانی اذار الله برهانه تشریف برده
 لوازم نیازمندی بتقدیم رسانیده از باطن قدسی مواطن آنحضرت
 استمداد همت فرمودند و همچنین بزیارت میرزا هندال و غم

بقتل آن بینگناه رفته مدت زندگی بسر آمده بود چه چاره القصه
بنابر آشناي صوري و معنوی بغضني و میر عدل توسل جسته
برفاقت ايشان نزد مهابت بیعاقبت شدافت و هرچند از خصایل د
خصایل و صلاح و پرهیزگاری باي او شرح دادند اثري برا آن مترتب
نگشت و در لحظه برآجپوتان خود سپرده روزی چند محبوس داشته شهید
ساخت از امباب قتل او فحشت قبمت آخوندي آصفخان (بود) بگر
آنکه در وقتی که اورا زنگیر می کردند فحشت زنگیر حلقه دار در بای او
کردند و چنانچه باید استحکام ندادند و باندک حرکت سست شده و
از سروپاي او برا آمده و این مقدمه را حمل بر محرو افسون و دعا
و تکسیرو می نمود و چون حافظ قرآن بود پیوسته بتلاوت اشتغال میداشت
و لبهای او منحرک بود و ازین حرکت لب یقین خود کرد که
مرا دعای بدمیکند از غلبه و مواس و فرط توهم این مظلوم را
به تیغ سیاست شهید ساخت و ملام محمد با خصایل صوري و کهسب
کمالات بزیور صلاح و پرهیزگاری آراستگی داشت افسوس که آن
سفاك بیباک قدر چندین مردی نشناخت و بیهوده ضایع ساخت
چون بنواحی جلال آباد نزول اردوی گیلان پوی اتفاق افتاد جمعی
از کافران در در آن نور آمده ملازمت نمودند - اکنون مجملی از معتقدات
و رسومی که در میان آنها شایع است بجهت غرایب مرقوم میگردد
طريق اینها با این کافران تبیت نزدیک است بقی بصورت آدمی
از طلا یا از سنگ ساخته پوستش مینمایند و بیش از یک زن نمی
گنند مگر که زن اول نازای باشد یا با شوهر ناسازگار و اگر خویشان زن
بخستین دست یابند البته قصد داماد می نمایند اگر خواهند که

شند پیش ازین ذکاشده کلاک و قایع نکار گشته که چون آصفخان بهمیج
وجه از مهابات بیعاقبت ایمن نبود بقلعه اُنک که در تیول او بود
رفته تخصص جست و همگی دو صد و پنجاه کس از سوار و پیاده باو
همراهی گزیدند آن بداندیش بسیاری از احديان پادشاهی و ملازمان
خود و زمیداران آن نواحی را بصر کردگی بهروز نام پسر خود و
جوچهار راجپوت و شاه علی فرستاد که گرم و گیرا شناخته به محاصره قلعه
پرد ازند نام برد ها پاشنه کوب رسیده بمقدمات بیم و امید قلعه را
بدست آوردند و آصفخان بهمه وجه مختنی و بلائی برخود قرارداده
عنان بقضا سپرد و فرستادهای مهابتخان نجومی بعهد و موگند آرام
بخش خاطر متوجه از گشته حقیقت را به مهابتخان نوشتند و چون
موکب گیهان شکوه از دریای اُنک عبور فرموده مهابات و خدم
العاقبت از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعه اُنک رفت
و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران همراه
باردو آورده قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین روز عبد الخالق
برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خوانی را که از مصحابان و
مخصوصه ان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره
پرهانپور بدست افتداد بود به تبع بیداری آواره صحرای عدم گردانیده
و فیز ملام محمد تنهی را که بتهیمت آخوندی آصفخان (بی) جرم و
خیانت شهید ساخت و ملا محمد درین قصایا هیچ دخل نداشت
اگر خواستی بدر رود هیچ کس راه برد نگرفته بود لیکن چون قلم تقدیر

و خیم العاقبت خلاصی ممکن نیست ناگزیر با پسر خود ابو طالب و دویخت و سیصد سوار مغلوب از بارگیر و اهل خدمت بجانب قاعده ایک که در تیول اربود رفت چون بر هنای رمید از ارادت خان خبر یافت که در گوشه فرود آمده کسان فرستاده بمالعنة بسیار نزه خود طلب داشت لیکن هرچند که معی کرد بهمراهی او راضی نشد آصفخان بقلعه ایک رفته متخصص گشت و ارادت خان برگشته باردو آمد و چون خواجه ابوالحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر به مرسانید مهابالخان را دیده نوشته بنام ارادت خان و فقیر مشتمل بر سوگندان غلاظ و شداد بخط او گرفت که گزند جانی و نقصان عزت و ناموس فرسازد و آنگاه ایشان را و فقیر را همراه بیرون ملاقات داد (چندان هر زه گوئی کرد و حرجهای ریک بر زبان راند که بمراتب مرگ ازان زندگی خوشتراست) درین روز عبدالمحمد نواسه شیخ چاند نجف را که با آصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحق جوان مستعد بود بشومی آشنازی اورا در حضور خود یقتل رسانید مقارن اینحال شاه خواجه نام ایاچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده ملازمت نمود بعد از ادائی کورنیش و تسلیم و آدائی که معمول این دولت خدا داد است کتابت نذر محمد خان را بنظر مبارک گذرانیده اظهار اخلاص و نیازمندی بسیار نمود آنگاه پیشکش خود را بنظر مبارک در آورده و سوغاتهای نذر محمد خان از اسپ و باز توانیغون و غلام ترک و غیره موازی پنجه هزار روپیه قیمت

حضرت شاهنشاهی در آنجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون درون سراپرده از سوار و پیاده مالامال بود برس در ایستاده به تیر اندازی پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر در مکن خلوخانه نزدیک آن حضرت میرسید و مخلص خان پیش تخت آنحضرت ایستاده خود را سپر تیر قضا ماخته بود بالجمله فدائی خان زمان ممتد ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از یکنای جوانان کار دیده کار طلباندوی بود با وزیر بیگ پسر خواجه تردی رسیده حیات جاوید یافتد سید عبد الغفور بخاری که او نیز جوان شجاع کاری بود زخم کاری برداشت و چهار زخم باسپ فدائی خان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمیروند و بخدمت آنحضرت نمی توانند رسید عطف عنان نموده از میان اردو برآمده بطرف بالای آب شناخت روز دیگر از آب گذشته بر هنگام نزد فرزندان خود رفت و ازانجا فرزندان را همراه گرفته بکرجا ک نزد رخت ملامت کشید و چون بدر بخش جنوهه زمیندار پرگنه مذکور رابطه قدیم داشت فرزندان را در آنجا گذاشت و خاطر از انجانب وا پرداخته جریده بجانب هندوستان شناخت شیر خواجه و آله بردی قراول باشی و آله یار پسر افتخار خان هر کدام بطری بدر رفتند و آصف خان که ماده این فساد بود و از کم فکری و کوتاه اندیشه و سیکساری از کار باینچا کشید یقین میدانست که از آسیب جان گزای مهابت

(۶) بزرگش جنهونه

سرای بیگم با درخواجه مرای دیگر درپیش فیل جان نثار شدند و
 دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد آزانکه روی فیل
 برگشت دو سه زخم پرچه بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیرها
 کشیده از پی هم می رسیدند و فیلبانان سعی در رازدن فیل داشتند
 تاباجائی کشیده که آب عمیق درپیش آمد و اسپان بشناوری افتادند
 و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری
 از آب گذشت و بدولتخانه پادشاهی رفته فرود آمدند و خواجه
 ابوالحسن و فقیر همراه بودیم خواجه مرا گداشت و بدولتخانه
 گرمتر راند و من در کنار آب با چهل سوار از تابیدن خود ایستاده
 ماندم و چون همه تیر میزدند راجپوتان قصد اینجانب نکردند
 درین وقت آصف خان پیدا شدند و از نیزگی زمانه وی راهه رفتن
 و نیقان وید نشیدنی نقش گله آغاز کرد روانه شدند و سخن تمام نشده
 مجلس تمام شد و هرچند از ایشان بچشم و زبان نشان خواستم
 این ری ظاهر نشد که یکدام جانب شتافتند خواجه ابوالحسن که از
 فقیر جدا شده بود گرم راند و از هول و اضطراب اسپ را یدربای
 در زده و چون آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شماری از
 اسپ جدا شده اما قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود اسپ
 غوطه چند خورده نفس گیر شد اما خواجه قاش اوز نمی گذاشت
 درین حالت مخصوصه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورده
 نهادنی خان با جمعی از بندهای پادشاهی و چندی از نوکران خود
 که جهتمندی قدیم باوی داشتند از آب گذشته با نوجی که در مقابل
 او بود چیقلش نموده و غنیم خود را برد اشته تا خانه شهریار که

مرا میمگی بی نظام و نسق میروفته باشند و ندانند که بکجا می روند و لشکر را بکجا می بینند مآل حال شان بیتر ازین نخواهد بود من و خواجه ابوالحسن از یک آب گذشته بر لب آب درم ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده و اسپ و شتر و بهل و ارابه بیان دریا در آمدہ بر یکدیگر پهلو زده سعی در گذشتن داشتند درینوقت ندیم نام خواجه سرای بیکم آمدہ ما هردو را مخاطب ساخت که مهد علیا میفرمایند که این چه جای تامل و توقف است پایی همت پیش فهید که بمجرد در آمدن شما غذیم منزه شده راه آوارگی پیش خواهد گرفت فقیر و خواجه بجواب او نپرداخته اسپان با آب در زدیم فوج غذیم (هفت صد و هشت صد سوار راجپوت و فیل مست بی مصحابا در پیش داده در آنطرف آب جای مرتفعی ایستاده بود جمعی از سوار و پیاده از مردم متفرق و پریشان جلو بزدیک رسیدند و فوج غذیم فیل را پیش رانده و از پس فیل اسپان با آب در زده شمشیرها علم کردند و این مشت بی سرمه قرار بر فرار کرده عطف عنان نمودند و غذیم یشمیش آبدار روی آب را رنگین ساخت) در اینجا نسب را پیش ازداخته زده و کشته می آمدند و در عماری بیکم دختر شهریار که اتکه او صبیه شاه نوازخان بوده چندین وقت مخصوصه تیری برباز روی اتکه دختر شهریار رسید و بیکم خود بدست برآورد بیدرون ازداخت و لیامها بخون رفگین شد جواهرخان خواجه سرای ناظر محل و بیدیم خواجه

آصفخان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با اعماری بیگم رو بروی
 فوج کلان غذیم که فیلان کاری خود را پیش داده و کنار آب را
 مصبوط ساخته استاده بود در آمدند فدائی خان بفضلله یک
 تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت ابوطالب پسر
 آصفخان و شیر خواجه ^{الله} یار و بسیاری از مردم پایان تراز
 فدائی خان عبور نمودند با پیشحال اسپان شنا کرده براقتها ترشده
 جلو ریزان گشته جمعی بکنار پیوسته و بعضی بمیان آب رسیده
 و نا رسیده که افواج غذیم فیلان را پیش رانده حمله آورده و هنوز
 آصفخان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش
 برگشت (و مرا از مشاهده آن حالتی دست داد که گوئی آمیا بر
 فرق سرم میگردد) دیگر کیست که بکسی پردازد و سخن بشنود و
 پایی همت برجا دارد (اول بایست که گذری که عبور لشکر
 بسهولت میسر باشد بدست آورده فوجی را پیشتر از آب
 میگذرانیدند که روزی لشکر غذیم را نگاهداشته بکنار دریا مانده
 بد سکندر پایی همت برجا میداشتند تا امرای عظام و دیگر
 سپاه در پناه آن فوج بسهولت از آب گذته نخستین موج را
 قوی پشت میساختند آنکه در غایت انتظام و نهایت استحکام
 پایی عزیمت پیش نهاده بسعادت زمین بوس صاحب و قبله
 خویش سوبلند می گردیدند درینولا هر کس که پیش آید پس
 می افتد (و آنکه در برایر آید بمردر آید) هرگاه سرداران از

زاده طبیعت مهابیت بیعابت است و بتكلیف او حکم فرمودن
سمنون نشده بهمان قرار داد پایی عزیمت افسرد درینوقت فدائی
خان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب
آمد و ازینکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور مقصود نبود بیتاب
شده در تیرباران بلا و تلاطم فتنه با چندی از توکران خویش فدائیانه
رو بروی در لخانه اسپ بدريا در زده خواست که بشناوري عبور
نماید شش کس از همراهان او بموچ خیز ندا رفتند و چندی از
تندیچ آب پایان روبه اندان نیم جانی بساحل سالمت رسانیدند و
خود با هفت سوار برآمده چیقلش نمایان کرد و دست اکثری
از رفاقتی او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند
و چون دید که کاری از پیش نمیرود و غنیم زور است و بمالزمت
اشرف نمیتواند رسید چنانچه پارچه سنگی بدیوار آهندن خورده
باز پس افتاد بهمان چستی و چالاکی عطف عنان نموده از آب گذشت
و حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل شهریار بسر بردن
روز شنبه ^(۲) بیستم فروردی ماه آله‌ی مطابق بیست و یکم جمادی الثانی
آصفخان با تفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدت‌های دولت قرار
بگذگ داده در خدمت مهد علیا نور چهان بیکم از گذری که غازی
بیک مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن دادند اتفاقاً بد ترین
گذرها همین بوده سه چارچا از آب عمیق عریض پایستی گذشت
در وقت گذشتن انتظام امواج برخا نماند هر فوجی بطறی افتاد

بود تا آنکه بمذل شهربیار تشریف برند معلوم نشد که چه قسم
و مواسی و توهی مخاطر آن بدادیدیش راه یافت) همراه شد چون حضرت
شاهنشاهی بدرون می آمدند بر اجپوتان اشارت کرد که اورا گرفته
به تیغ خون آشام بقتل رسانیدند و شریعت خوشگوار شهادت در کام او
و بختند الغرض چون نور جهان بیگم از آب گذشته بمذل برادر خود
وفت عمدتی دولت را طلبداشته مخاطب و معاشر ماخت که از
غفلت و خام کاری شما کار بانجای کشید و آنچه در مخیله هیچکس
نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجلت زده کردار
خویش گشید اکنون بتدارک آن باید کوشید و در آنچه صلاح دولت
و برآمد کار باشد باتفاق معروض داشت همه یکدل و یکزیان بعرض
رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب آنست که فرد اخوبها
ترتیب داده در وکل سعادت از آب گذشته آن مفسد را مقیم و
منکوب حاچته بدللت زمین بوس بندگان حضرت سوا فراز شویم
چون این کنکاش نُ صواب پیماسامع جلال رسید از ضایعه معقول بینگانه
نمود و همان شب مقریخان و صادقخان بخشی و میر منصور و
خدمت خان را پی در پی نزد آصفخان و عمدتی دولت فرستاده
فرمودند که از آب گذشتن و جنگ اندختن شخص خطامت زنیهار
که این تدبیر نادرست را نتیجه خام کاری و نارسائی دانسته
پدرامون خاطر راه ندهند که بجز نداشت اثری بران مترقب
نخواهد شد و هرگاه من درینظر فیاض بکدام دلگرسی و بچه امید
جنگ میکنند و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتی مبارک خود را
صحیب میر منصور فرستادند آصفخان بگمان آنکه این حرفها

آنحضرت بدرُون خانه او درآمدند زمانی توقف فرمودند و نزدیکان
نفس خود را برپر آنحضرت گردانیده چون از نور جهان بیگم غافل
افتاده بود درینوقت بخاطرش رسیده که باز حضرت شاهنشاهی را
بدولتخانه بردۀ از آنجانب نیز دل را پردازد باین قصد بار دیگر آن
حضرت را بدولتخانه آورد قضا را در هنگامیکه حضرت شاهنشاهی
بقصد سیر و شکار سوار شدند نور جهان بیگم فرصت غذیمت شمرده
با جواهرخان خواجه سرا از آب گذشته بمنزل برادر خود آصفخان
رفته بود آن بیعاقبت کم فرصت خیر رفتن بیگم یافته از سه‌وی که
در محارست بیگم کرده بود ندامت گزیده متعدد خاطر گشت آنکه
در فکر شهریار شد و دانست که جدا نداشت او از خدمت حضرت
خطائیست عظیم مجرم رای فاسد او برگشت و آنحضرت را باز
سوار ساخته بمنزل شهریار برد (۱) (۲) غایت اضطراب و هول جان کردار
و گفتار آن کافر ذممت حق ناشناس اصلاً نسق معقول نداشت و
نمی‌دانست که چه میگوید و چه میدارد و در چه کار است هر زمان
اراده و هردم اندیشه بخاطرمی آورد و باز پشیدمان میشد (۳) آنحضرت
از وقعت حوصله و گران باری دست رو برمتههات او نمی‌نهادند
القضه در هنگامیکه این بیعاقبت بد مکال گستاخانه بدرُون دولتشا
خانه درآمد جو نبیر و شجاعتخان (که از امرای معتبر حضرت عرش
آشیانی بود با آنکه هرگز درین قسم جاها راه نداشت چون قلم تقدیر
یقتل این مظلوم رفته بود دران ساعت حاضر شده همه جا همراه

کار بر فتن درون محل راضی نشد القصه آنقدر توفی روی داد که
امب خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده تا در تیغ انداز
بیرون دولتخانه تشریف برند بعد ازان فیل حوضه دار پیش آورده
التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت
درین میداند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند آن حضرت نبی
مضایقه و مبالغه بر همان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد
خود را در پیش فیل و دور اجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده
بود درین اثنا مقربخان خود را رسانیده باسترسای او درون حوضه
نژد یک با آنحضرت رفته نشست ظاهرا درین آشوبگاه بی تمیزی زخمی
بیان پیشانی او مانند قشقه رسیده خون بسیار بر روی و مینه او
ریخته بود خدمت پرست خواص که شراب معتاد و پیاله خاصه در
دست داشت خود را بفیل رسانید و هر چند راجپوتان بمنان برقه
و فزور دست و بازو مانع آمده خواستند که جای ندهند او کنار حوضه
را مستحکم گرفته خود را نگاهداشت و (چون در بیرون جای نشستن
سه کس نبود خود را ببیان حوضه در گنجانید) و چون قریب به نیم
کرده مسافت طی شد ^(۱) تجییت خان ^(۲) دالونگه فیلخانه ماده فیل سواری
خاصه را آورده و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود
(ظاهرا و موسایی بخاطر بد اندیش مهابیت بیعاقبت رسیده باشد)
براجپوتان اشارت کرد که آن هر دو بیگناه را شهید ساختند بالجمله
در لباس سیرو شکار بر سمت منزل شوم خویش راهبری نمود و

اشرف سیاست فرمایند درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح
آمده دور سرایپرده پادشاهی را فروگرفتند و در خدمت آنحضرت
بجز عرب دامت غیب که دستیار او بود و میر منصور بخشی و
جواهرخان خواجہ سرای ناظر محل و فیروزخان خدمت خلیل
خواجہ سرا و بلندخان و خدمت پرست خان و فصیح خان مجلسی
و مه چاری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن سگ بیونا خاطر
اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت وغیرت در آشوب
داشت و هرتبه دامت بقچه شمشیر رسانیده خواستند که جهان را
از لوفت وجود آن سگ ناپاک پاک سازند هر بار میر منصور
بخشی بترکی عرض کرد که وقت حوصله آزمائی است صلاح
حال مظور داشته سرای کردار ناهنجار این تیره بخت پدگوهر
وا بایزد دادگر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون
حرف او بغيروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و فر
اندک فرصت راجپوتان او درون ویرون دولتخانه رانروگرفتند چنانچه
بغیر از نوکران او کس دیگر در بظر نمی آمد درینوقت آن بیعاقبت
عرض کرد که هنگام سواری و شکار است بضابطه معهود سواری فرمایند
تا این غلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این بحراث
و گستاخی حسب الحكم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش
آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بزهمن اسپ سوار شود غیرت
سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که
اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد
سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن تیره بخت متنیزه

هم زند و امرا ازین منصوبه غافل گشته بازندگی حرف را بمنظیر در نیارده بخاطر جمع از آب گذشته به تغum مشغول و نفس الامر آنکه آنچه ازین مردود ازل و ابد بظهور آمد در هیچ خاطر پرتو نمی افکند و عقل را مجال تصدیق آن نبود اگر صد یک این بخاطر میرسید و اندک احتیاط بکار میرفت که حد و یارای آن داشت که قدم جرأت و بیباکی پیش نمهد و مجملاً هنگام صبح با جمعیت خود سوار شده نخست بسرپل رسید و قریب دو هزار سوار از راجهوت و غیره درآجها گذاشت و تاکید کرد که هیچ متنفسی را نگذارند که از پل عبور نموده با یانظرف شتابد و اگر امرا بقصد گذشتن از یانظرف هجوم آورند پل را آتش زده بمدافعت و مقابله قدم ادبیار برجا دارند و خود متوجه در لخانه گشت (درینوقت حضرت در خسخانه استراحت فرموده بودند از غوغایی عامه بیدار شدند و و بعرض رسید که صهاب لخان بیعاقبت بدراگاه آمد هرین اثنا مراتب عبودیت و بندگی را فرو هشته تستاخانه و بیباکانه دروازه غسلخانه و کلان بار را بز هم شکسته با چهار صد پانصد راجهوت بدرورن (رقة) مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید آنکه بردور بالکی گشته معروضداشت که چون یقین خود کردم که از آسید و عداوت جان گزای آصفخان رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری درسوائی گشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در پنده حضرت (نداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور

درینوقت که اکثر بندها از پل عبور نموده بانطرف رخت اهبار کشیده اند و در گرد و پیش آن حضرت کسی نیست اگر خود را بقدیمی آستان رسانیده و در دولتخانه را فرو گرفته بی محالبا ملازمت نمایم کسی که سد راه من شود کیست و هرگاه من با پنج و شش هزار سوار در خدمت باشم کرا یاری آنکه از مخالفت من

راجپوت پیاده برقه و سپر در دست گرفته اسپ اورا بیدان گرفته می آیند و از گرد و عبار چهره آدم خوب محسوس نمی شد او پرستم دروازه کلان شناخت و من از راه برج سرا پرده بدولتخانه درآمد معدودی از اهل یتاق و غیره در فضای دولتخانه بنظر درآمدند و سه چهارخواجه سرا پیش دروازه غسلخانه استاده دیدم که مهابیت و خیم العاقبت سواره تا در دولت خانه رفته از اسپ فرود آمد درآنوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شناخت قریب دریست راجپوت همراه داشت کمترین از ساده دلی پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بی باکی از ادب دور است اگر نفسی توقف افتد نقیر رفته عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلاً بجواب نپرداخت چون بر در غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که دردانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضای دولتخانه فرو ریختند جمعی از پرستاران که بر گرد و پیش حضرت بسعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آن حضرت از درون خرگاه برآمد بربالکی که در بیرون بجهت نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند او - بدوسخنه

طرف دریا گذاشته خود با عیال و احمل و اندقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده در آن روز آب منزل گزید و همچندین کارخانجات بیوتات عالی از خزانه و قور خانه و غیره حتی خدمتکاران و بندهای نزدیک در کل از دریا عبور نمودند (۶) و مهابتخان حق ناشناس چون از همه در نامید شد بخط طر آورد که

(۴) چون مهابتخان دریافت که کار بفاموس و جان او رسیده لاعلاج درین وقت که هیچ کس از بندهای درگاه درگرد و پیش آن حضرت نمانده بود با چهار و پنج هزار راجپوت که بآنها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست برسپل رسیده قریب دو هزارسوار در آنجا میگذارد که اگر کسی اراده آمدن داشته باشد پل را آتش داده بمدانعه و مقابله قدم بر جا دارند و خود متوجه دولتخانه میگردند چون راقم اقبال قامه خدمت بخشی گری و میر توزکی هردو داشت از آب نگذشته شب در پیشخانه توقف گزیده بود بعد از غراغ نماز و ادعیه با یاران مصاحب از هرجا حرفي و سرگذشتی در میان داشت درین وقت آوازی بگوش رسید که مهابتخان می آید بخاطر گذشت که شاید بر در حرم میرنده باشد مقارن اینحال مذکور شد که از در حرم گذشته بدرگاه نزدیک شده تا سخن از دل بزیان و از زبان بلب رسید بر در پیشخانه فقیر رسیده باز پرس احوال نموده چنانچه آواز او بگوش رسید ناگزیر شمشیر بسته از خیمه برآمدن چون چشمش بر من افتاد نامم بر زبان آورده کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استغصار نمود مشاهده افتاد که قریب بصد

و کارد باستخوان رسید و از همه جهت مایوس و مغضوب گردید بجهت
پاس عزت و ناموس خود تا ممکن باشد دست و پازده باهل و عیال
خود جان نثار شود *

* بیت *

وقت ضرورت چو نمایند گریز * دست بگیرد هر شمشیر تیز
و با آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای ناملایم مذکور میدشد
و نواب آصفخان در نهایت غفلت و بی پرواژی بسرمی برد چون
خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تمامطالبات سرکار
پادشاهی را بدیوان اعلی مفروغ نسازد و مدعیان خود را به مقتضای
عدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است و فیلانی
که درین مدت فراهم آورده بدرگاه والا حاضر سازد و ازینکه دختر
خود را بی حکم به برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت
کرده بود شورش بسیار ظاهر ساخته آن جوانک را بحضور طلب داشته
بخواری و بیعتی کرده کاری فرمودنکه دست و گون بسته سر بر هنده
بزندان سپری ند و حکم شد که آنچه مهابتخان بیوی داده فدائی خان
تحصیل نموده بخزانه عاصمه رساند (آنون زمانی گوش با من دارتا آنچه
مشاهده افتاد معروض دارم چندین کدب تاریخ لب ریز از اخبار
و آثار در میان است ازین سال صاعقه در هیچ ازمنه نشان فدا که
بالجمله) چون منزل برکنار آب بیهت واقع بود آهف خان با چندین
خصم قوی بازو و دشمن از سر و جان گذشته گریز بازنه محظا
در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود را دران

مذکفل تربیت شاهزاده والاگهر شدند آن صاحبی در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شناختند بیست و نهم اسفند او مذماه ساحل دریای چناب بورود مسکب مسعود آراستگی یافت *

آغاز سال بیست و یکم از جلومن معلی

شب شلیله بیست و دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج هجری بعد از انقضای یک پهروت تحويل نیر جهان افروز ببرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و یکم از جلومن مقدس بمبارگی و فرخی آغاز شد آنا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد خرج راه التفات فرمودند و مکتوبی در جواب صحبت نامه شاهی نگارش یافت گرذ مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت با کمر مرصع و شمامه علیر نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد در اوراق گذشته فرستادن عرب دست غدیب نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزه کلک سوانح نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته درینولا نخست فیلان را فرستاده بعد ازان خود بحوالی اردوی پیوست با جمله طلب او بتحریر ک و کار پردازی آصفخان شده بود پیش نهاد خاطر ایشان آنکه اورا خوار و بی عزت ساخته دست تعرض به ناموس و میال و جان او اندازند و این مطلب گران را بغایت سبکدست میش گرفته بود او بر خلاف خان مذکور با چهار و پنج هزار راجیوت خونخوار پکنیگ روک جهت آمده و عیال اکثری همراه آورده بود که هرگاه کار بجان

بلند آواز ساخته از اطراف جذگ انداخته داد شجاعت و
و جلادت دادند از هنگام صبح تا هم پاس روز آتش قتال و جدال
اشتعال داشت بعد ازان به میامن عوطف و مراحم آله‌ی ابواب
فتح و فیروزی پرچهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید و آن
محکمه بتصرف بهادران اشکر منصور درآمد درین وقت یکی از
احدیان شمشیر و گزرو انگشت ر و کاردی که الجه یافته بود نزد ظفر
خان بوده نمود و یقین شد که اینها ازان عاصی است و ظفرخان
خود با اهدی مذکور بر سر لاش اد رفت و ظاهر گردید که تیر بندرق
از شست غلیب باو رسیده و بجهنم واصل شده هرچند منادی
گردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست چه کسر باو رسیده
بالجمله (سر آن مقدمه زیاده سر را مصحوب سردارخان روانه درگاه
والا نمود و) ظفرخان و دیگر بندوها شایسته خدمت که مصدر
ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد خویش
باضافه منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتدند (درین
تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیه میرزا هنداز مفکوحة
حضرت عرش آشیانی ازار الله برهانه در دارالخلافت اکبر آباد
بجوار مغفرت ایزدی پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند چون
ایشان فرزند نداشتند در زمانی که شاهجهان از صبیه موته راجه
بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن یکنای گوهر خلافت
را به شکوی تربیت بیگم بردند آن مریر آرای خلوت سرای قدس

از دروازه قلعه بیاویزند - تفصیل این مجمل آنکه چون ظفرخان پصر خواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که یلملکتوش او زیک بقصد شورش از رائی و نتنه انگلیزی بنواحی غزنیان آمده ل مجرم مشار الیه با تفاق دیگر بندهایی که از تعیقات آن صوره بودند لشکرها فراهم آورده برس او روان شد درین اثنا احداد بد نهاد قاییویا وته باشارت آن تباہ اندیش به تیره در آمده راهزی و دست اندازی که شیوه شنیعه مفسدان میباشد بخت است پیش گرفت یلملکتوش ازان اراده باطل نداشت گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت و چاپلوسی نموده برگردید اولیایی دولت خاطراز آنجانب واپرداخته دفع فساد احداد بد نهاد را پیش نهاد همت ساخته بیهمان استعداد و جمعیت از راه گرد ببر سردار روان شدند چون خبر برگشتن یلملکتوش و آمدن لشکر ظفر قرین بآن نا فرجام رسید تاب مقاومت نیارده خود را بکوه لواغز که مسکن اد بود کشید و این بیعاقبت آن کوه را پناه روز به اندیشیده دیواری در پیش دور آورده و بآلات نبرد استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا داشت اولیایی دولت ایده قردن استیصال اورا وجه همت ساخته بقدم سعی فراز و ذشید بسیار در نوشته بدره مذکور پیوستند و همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت بتسخیر آن گماشتند و قریب پنجاه روز زن و خورد کرده معاصره را بروندگ ساختند تا آنکه روز مبارک شنبه هفتم جمادی الاول نقاره نفع

ملتمنس او بعتر قبول مقرر و گشت درین تاریخ طهمورث پسر کلان
شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت پیوست
قبل ازین هوشنگ برادر خود او بدولت زمین بوس سعادت پذیر
گشته بود درینولا او نیز در همنونی بخت خود را بقدسی آستان رسانیده
بانواع صراح و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرافرازی آنها
تسلیم نسبت خویشی که باصطلاح سلاطین چغناشی گورکان گویند
فرموده خلعت مرحومت فرمودند بهار بانو بیگم صبیه خود را
بطهمورث و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را بهوشنگ
نسبت کردند درینوقت راقم اقبالنامه معتمد خان بخدمت
باخشیدگری عز اخنصالص یافت *

نهضت موكب صسعود بصوب بلده فاخره کابل

بدراربع هقدهم اسفندار مذ ماه مطابق هشتم جمادی الثاني بعزم
سیرو شکار نهضت موكب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد چند روز در
ظاهر شهر مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ
فرمودند افتخار خان پسر احمد بیگخان کابلی سر احداد را از صوبه
پنکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود و حضرت شاهزاده شاهی سر
نیازمندی بدرگاه بی نیاز فرد آورده سجدات شکراین موهبت عظیمی
که از مواهب مجدد آهی بود بتقدیم رسانیده حکم شادیاده نواختن
فرمودند و فرمان شد که سر آن آشغنه دماغ تباہ اندیش را بلاهور برده

نشده که دهان جفت خود را بوجه کند درینولا افضلخان را بخدمت
دیوانی صوبه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات و
هزار و پانصد سوار عنایت فرموده خلعت و اسپ و فیل بمشاریه
صرحتمت نموده بسی و دونفر از امرای آنصوله خلعت مصحوب او
فرستادنی چون مهایلخان فیلانی که در صوبه بنگاله وغیره بدبست
آرده تا حال بدرگاه نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مطالبات سرکار
نزد او می آمد و نیز از مکان جاگیر بندهای بدرگاه در وقت تعیین
وتبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابرین حکم شد که عرب
دبست غیب نزد مشاریه شتاونه نیلانیکه پیش او فراهم آمده بدرگاه
بیاره و مطالبات حسابی نیز از رو باز یافت نموده بخدمت شتابد
و اگر اورا جواب حسابی خود پسند باشد بدرگاه آمده با دیوانیان
عظام مفروغ سازد مقارن اینحال عرضداشت فدائی خان رسید که
خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پریز را ملازمت نمود وهم درینولا
عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که عبد الله خان از خدمت
شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته کتابتی
مبقی براظههار نداشت و خجالت ارسال داشته باعتماد کرم و بخشایش
آنحضرت نوشته اورا بجنیس فرستاده امیدوار از صراحت بیکران
چنانست که رقم عفو بجرائم جرائم او کشیده آید (و باین موهبت عظمی
در امثال و اقران سرفراز و ممتاز کرده آید) درجواب او فرمان شد
* مضرع * ایش درگه مادر گه نومیدی نیست *

می ماند لیکن مرگل مرغ پرندارد و این پرهای میاه براق دارد
در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکهزار و سی
و هفت و نیم متفقال باشد بوزن درآمد (درین ایام سودارخان برادر
عبدالله خان از جهان فانی بسرای جاردانی شناخت) شب مبارک
شنبه سی ام آذر ماه آله‌ی در ماعت مسعود بدولتخانه لاهور نزول
اقبال اتفاق افتاد یک لک روپیه بخانخانان انعام مرحومت شد
درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمین بوس
سر بلندی یافت از عرضداشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گشت
که مهابدخان از خدمت شاهزاده دستوری یافته بتصویب بندگاه شناخت -
از غرایب آنکه شاهزاده داور بخش شیرزد پیشکش آورد که با این
الفت گرفته در یک پنجگره میباشد و آن بزر نهایت محبت و لذت
گری ظاهر می‌مازد و بدستوری که حیوانات جفت می‌شوند بزرگ
در آگوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بزر از پیش
او دور برده مخفی داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنگاه
فرمودند که بزر یگریهان رنگ و ترکیب دران قفس در آوردند
اول آنرا بوس کرد بعد ازان کمرش بدهان گرفته بشکست فرمودند
که میشهی را بدرون پنجه او در آوردند ^(۶) فی الغور از هم درید و خورد
باز همان بزر از یک او برند الفت و مهربانی بدستور سابق
ظاهر ساخت خود برپشت افتاد و بزر را بر روى سینه خود گرفته
دهانش را می‌لیسید از همچ حیوان اهای و وحی تا حال مشاهده

نهضت رایات عالیات از جملت نظیر کشمیر بصوب دار السلطنت لاہور

نوزدهم شهر محرم هزار و سی و پنج هجری از کشمیر متوجه
دارالسلطنت لاہور شدند پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که
در کوه پیر پنجاں جانوری میباشد مشهور بهما و مردم این سر
زمین میگفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بر روزی هوا
پرواز کنان مشاهده می افتد نشسته کم بینظر در آمد چون خاطر
اشرف اعلیٰ حضرت شاهنشاهی به تحقیق این مقدمات توجه مفرط
دارد حکم شد که از قراولان هرگس بتفنگ زده بحضور بیارد پانصد
روپیه انعام میفرماید قضا راجمال خان قراول به بندوق زده بحضور
اشرف آورده چون رخم بپایش رسیده بود زنده و تندرسست بینظر در
آمد حکم شد که چینه دان ملاحظه نمایند تا خوش او معلوم شود چون
چینه دان را شگافتند از حوصله اش استخوان ریزها برآمد و مردم این
کوهستان متعروض داشتند که مدار خود نیش بر استخوان ریزهاست
همیشه بر روزی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هرجا استخوانی
بنظرش در آید بنول خود گرفته بلند می شود و ازانجا بر روزی
سذگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود آنگاه می چیند و
صلیخورد درین صورت غالباً ظن آنکه همای مشهور همین باشد
چنانکه گفته اند * بیت *

همای بر همه مسغان ازان شرف دارد * که استخوان خور و جانور نیازارد
در جهه و ترکیب بعقاب شباht دارد و سرنویش بگل مرغ

قضا و قدر است نه مختار ما و شما با چندین جرائم و عصیان که ازد صادر شده بنا بر تنبیهات و تعذیبات که در پر ابر آنها کشیده بود حضرت شاهنشاهی بایستادهای پایه سریر ملیمانی فرمودند که مبنی خود را شرمذنۀ ترازو می بینم *

کرم بین و لطف خداوند گار * گذه بندۀ کرد است و او شرمسار آنگاه اشارت رفت که بخشیان او را پیش آزده در جائی مناسب باز دارند قبل ازین فدائی خان رانزه شاهزاده پرویز فرستاده بودند که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاهه روانه مازد و خانجهان از گجرات آمده بخدمت وکالت شاهزاده فرق عزت بر افراد درینولا عرضه داشت فدائی خان رسید هر قوم بود که در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم شاهزاده بجدائی مهابتخان و همراهی خانجهان راضی نیستند هر چند درینباب به مبالغه و تاکید معروض داشتم نتیجه بران مترتب نگشت چون بودن من دران لشکر صود فداشت در سارنگپور توقف گزیده فاصلان تیز رو بطلب خانجهان فرمذنۀ ام که بسرعت هر چه تمامتر متوجه آن خدود گرد بآجمله چون حقیقت حال از عرض داشت فدائی خان بعرض همایون رسید باز فرمان بنام شاهزاده بنا کید صادر شد که زنگهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهید و اگر مهابتخان برفتن بنگاهه راضی نشود جریده متوجه درگاه والا گردد و شما با هائو اصرارا در برهانپور توقف نمائید *

غیرت و حمیت بر جا داشته بلوام قلعه داری همت گماشته
و پیوسته از بیرون جنگ می اندازند و کاری نمی نهاند و بعد از
چند روز خبر رسید که موكب شاهجهان والا قدر در فضای لعل باعث
یارگاه اقبال بر امراخت و بعضی از جوانان کار طلب که در خدمت
آنحضرت سعادت پذیریو ند مکرر بقلعه تاختند و کاری نصافتند در خال
اینحال بیماری صعب عارض مزاج و هاج آن حضرت گشت و از
ظاهر برها نپور کوچ فرموده ببالا گرفت رو یه گنگه شناختند و مردم غیر
نیز نا کام از گرد حصار برها نپور برخاسته نزد عنبر شناختند و چون
این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید همینکه رای را بصنوف
عواطف و مراحم سرافرازی بخشدند و منصب پلچهرزی ذات و
وسوار و خطاب رامراج که در ملک دکن بالاتر ازین خطاب نمی
باشد عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غیب که بجهت
طلب ہوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبد الرحیم خان خادان نزد شاهزاده
پرویز رفته بود نامبرد گان را آورده فحست ہوشنگ آمده دولت
زمین بوس دریافت او را بعواطف روز افزوں اختصاص بخهیده
بمظفر خان میر بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه
بجهت ضروریات او درکار باشد از سرکار خاصه شریفه رساند بعد از این
عبد الرحیم خان خادان بسعادت سیود چین خدمت نورانی ساخت
زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین بزنگزت آنحضرت بجهت
دلخوازی و تسلیع او فرمودند که درینمدت آنچه بظهور آمده از آثار

اصناف جوق جوق و گروه گروه بر سبیل استقبال آمده دولت زمین
 بوس در یافتند درین دو منزل شگونه ژارهای خوب میر کرده شد
 از باره موله بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشته نشسته متوجه
 شهر شدند روز شنبه هجدهم در ساعت معاویت قریب بعمارات دلنشیین
 کشمیر بهشت آئین نزول موجب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باع نور
 منزل که در میان دولتخانه واقع است آخرهای شگونه بود لیکن
 یا شمن کبود دیده و دماغ را منور و معطر داشت و در باغات بیرون
 شهر اقسام شگونه جهان اغروزی مینمود * * بیت *

باز این چه جوانی و جمال سنت جهان را
 زین حال که نوگشت زمین را و زمان را
 چون بتواتر در پیوسته و در کتب طبی خصوصاً ذخیره خوارزمشاهی
 بیت افتاد که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر کسی بیشتر
 خورد آن قدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی
 بیهیت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب نرموده در حضور خود
 پا میر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلاً تغیری در
 احوالش را نیافت روز دیگر که بیست آن که هشتاد مثقال باشد
 خورانیدند لبیش به تبسم رنگین نگشت تا بخنده چه رسد و مرد
 خود چه صورت دارد غرّه خورداد از عرضه داشت اسد خان بخشی
 دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان بدیولگام رسیدند و یاقوت
 بخشی با لشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد و هر بلند رای پایی

کوهی است که برف در آنجا هفت و هشت روز پیشتر نپاید و زود
بر طرف شود) درین کوهستان نارنج هم بهم میرسد دو سال و سه سال
بر درخت میماند از میور نصرالله عرب جاگیر دار این سر زمین
شنیده شد که قریب بهزار نارنج در یک درخت می باشد - روز جمعه
بیست و هم در منزل نورآباد که بر ساحل دریایی بیهت واقع است
نزول اتفاق افتاد از کوتول بهنیرتا کشمیر بدستوری که در راه پیر پنجال
منزل یمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا
بخیمه و سایر رخوت فراسخانه احتیاج نیست درین چند منزل اردوی
گیهان پوی بجهت برف و باران و شدت هر ما از گریوهای دشوار
گذار بخصوصیت گذشت در اثنای راه آبشار خوشی بنظر هر آمد
من ویهی از اکثر آبشارهای کشمیر بپر توان گفت ارتفاعش
پنجاه ذرعه باشد و عرض آبریز چهار ذرعه متعدد یان منازل صفا
عالی در برابر آن بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته
پیاله چند نوشجان فرموده چشم و دل را از تماشای آن آب جلا
دادند و حکم شد که تاریخ عمور لشکر منصور بر اوح سلگی ثبت
نمایند تا این نقش دولت در صفحه روزگار یادگار بماند درین منزل
الله جوغاسن و ارنوان و یاسمن کبوه از کشمیر آردنند و بعرض
رسید که وقت سیر الله گذشته و رود به تذلل نهاده معلوم نیست
که تا ساعت داخل شدن شهر آن قدر بماند که از سیرش محظوظ
توان شد روز یکشنبه غرّه اردی بجهت قصبه باره موله که از قصبهای
کلان کشمیر است بورود مهکب اقبال آراستگی یافت سرمه شهر از
اهل فضل و ارباب معادت و موداگر و سازنده و گوینده و سایر

الثانی هنده یکهزار سی و سه هجری آفتاب جهان افروز به بیت
 الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال بیستم از جلوس همایون
 بمبارگی و فرخی آغاز شد در دامن کوه بهنبر بنشاط شکار پرداخته
 یقصد و پنجاه و یکم اس قوچ کوهی بتفنگ و تیرشکار کردند و در
 منزل چنگس هستی^(۱) جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر تا این
 منزل ارغوان زارهای عالی سیر فرمودند چون درین صومعه
 کتل پیر پنجال از برف مالامال می باشد و عمور سوار از فراز آن
 بغايت دشوار بـل محال لاجرم توجه لوای آسمان سایی از راه گریوه^(۲)
 پونجه دست داد (درین کوتل غریب گلی بـنـظـرـدـرـآـمـدـکـهـ تـاحـالـ دـبـدـهـ
 نـشـدـهـ بـوـدـ بـیـ تـکـلـفـ عـالـیـ گـلـیـسـتـ بـسـهـ رـنـگـ مـیـشـوـدـ پـیـ سـرـخـ
 آـشـدـیـنـ مـانـدـگـلـ اـنـارـ وـ بـعـضـیـ بـرـنـگـ گـلـ شـفـتـالـوـ وـ بـعـضـیـ اـبـلـقـ سـیـزـ
 وـ نـیـمـ سـیـرـ اـزـ دـوـرـ بـانـدـامـ گـلـ گـدـهـلـ اـمـتـ کـهـ درـ هـنـدـوـسـتـانـ مـیـ باـشـدـ
 اـمـاـ اـزـ گـلـ گـدـهـلـ کـلـ تـرـ وـ اـزـ نـزـدـ یـکـ بـدـانـ مـیـ مـانـدـ کـهـ گـلـهـایـ
 خـطـمـیـ رـاـ پـسـتـ وـ بـلـدـنـ بـکـجاـ دـسـتـهـ بـسـتـهـ باـشـنـدـ درـ خـوـشـنـگـیـ وـ نـظـرـ
 فـرـیـدـیـ بـیـ نـظـیـرـ گـلـیـ اـسـتـ درـ خـتـنـشـ بـکـلـانـیـ درـ خـتـنـتـ تـوتـ وـ اـمـرـوـهـ
 وـ بـرـگـشـ بـیـرـگـ درـ خـتـنـشـ بـیدـ مشـکـ مـیـ مـانـدـ لـیـکـنـ بـرـگـ بـیـهـ
 مشـکـ نـوـکـ تـیـزـ دـارـدـ وـ سـرـ بـرـگـ اـیـنـ گـرـتـ اـسـتـ وـ درـ خـامـتـ نـیـزـ
 درـ بـرـ اـبـرـ بـیدـ مشـکـ باـشـدـ گـلـهـ بـمـرـتـبـهـ کـلـ مـیـشـوـدـ کـهـ درـ دـوـ دـسـتـ
 نـتـنـجـدـ وـ درـ خـتـنـشـ پـرـ گـلـ مـیـشـوـدـ وـ سـرـ اـبـاـ فـرـوـ مـیـ گـیـرـدـ وـ اـهـلـ کـشـمـیرـ
 مـکـرـ بـوـشـ وـ صـرـدـمـ پـکـلـیـ وـ گـهـمـتـورـ بـوـهـ بـهـلـوـ مـیـ نـامـنـدـ وـ اـیـنـ مـخـصـوصـ

هازد بالجمله مهابت خان بموجب حکم عمل نموده موش را از قن
جدا ساخته بدرگاه والا فرستاد چون در صوبه دکن شورش عظيم
دست داد و جمعی از اعيان لشکر اسيير سر پنجه تقدير گشته
در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و موکب گيهان شکوه شاهجهان
از بنگاهه بصوبه ملک دکن انعطاف عنان فرمود ناگزير مخلص
خان بر جناح استعجال نزد شاهزاده پرويز دستوري یافت که
سزاولي نموده ايشان را با امرایي عظام روانه صوبه دکن سازد
و هم درينولا قاسم خان از تغيير مقربخان بحکومت و حراست
دارا خلافت آگهه خلعت امتياز پوشیده درين تاریخ عرضه داشت
امد خان بخشی لشکر دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یافوت
حبشی با ده هزار سوار موجود بملکپور که از شهر بیست کرده مسافت
همت رسیده و سر بلند رای از شهر برآمده قصد آن دارد که جنگ
اندازه فرمان بقاکيد تمام صادر شد که زنبارتا رسیدن کوک و مدد
حصوله بکار برد تیز جلوی نگذ و باستحکام برج و باره پرداخته
در شهر تحصن گزند *

متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت

نظير کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلى

(۲) هعددهم اسفند ارمذ ماه آیهی فهیصت موکب مسعود بسیرو شکار
گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق افتاد روز مبارک شنبه دهم شهر جمادی

گذاشته بدارابخان نوشتهند که درگذه‌ی خود را بخدمت رساند داراب از نارامنی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش پسته عرضه داشت نموده که زمینداران باهم اتفاق گرده مرا در محاصره می‌دارند و از نیجه‌ی نمی‌توانم خود را بخدمت رسانیده چون شاه گردون رکاب از آمدن داراب مایوس شدم و در موکب مسعود جمعی که مصدر کاری و تردی توانند شد نمانده بودند ناگزیر از آشوب خاطر پسر داراب را بعد الله خان حواله فرموده باکبر نگر شدند و مکار خانجات بیوتات که در اکبر نگر گذاشته بودند همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برداشتند چون دارابخان چندین ادای نا پسندیده بظهور آورده خود را مطعون و مطرود از وابد ساخت عبد الله خان پسر جوان اورا بقتل رسانیده خاطر وا لختی سبکبار گردانید و هر چند شاه حقیقت آگاه کسان فرستاده مانع آمدن اثر نگرد و شاهزاده پروریز صوبه بنگاله را بجاگیر مهاباتخان و پسرش تشویه فرموده عذان معاودت معطوف داشتند و احکام بزمینداران بنگاله (که دارابخان را در قبل داشتند) صادر شد که زنگار دست تعرض ازو کوتاه ساخته روانه ملازمت سازند و او بزودی بموکب شاهزاده پیوست چون خبر آمدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید بمهاباتخان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی سعادت چه مصلحت بخاطر آورده باید که بر سیدن فرمان گذتی مطاع هر آن سرگشته بادیه غلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه

بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آزده و قلعه شولاپور را که
پیوسته میان نظام الملک و عادلخان بر سر آن نزاع بود محاصره
نمود و یاقوتخان را با فوجی بر هنر برها نپور فرستاد و توب ملک
میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضرب دست وزیر بازوی
قدرت مفتوح گردانید و از استماع این اخبار موحش خاطر اقدس
حضرت شاهنشاهی پا شوب گرائید در خلال اینحال بالتماس
مهابتخان خانه زاده خان پسر اورا با سپاه او از کابل طلب فرموده نزد
پدرش فرستادند و چوبه کابل بعهدگه خواجه ابوالحسن مقرر گشت
و احسن الله پسر خواجه را بوقالت پدر بحکومت و حرامت کابل
تعیین فرمودند و حکم شد که پنج هزار سوار خواجه را بضابطه دو اسپه
و همه اسپه تنخواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و هانصدی ذات
و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت
بر ازراحت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم
لیکران گردیده درین وقت عرضه داشت مهابتخان رسید مرقوم بود
که مونکب اقبال شاهجهان از پنجه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمه
و شاهزاده پرویز با عساکر منصورة بملک بهار پیوست تا بعد ازین چه
روی دفعه در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نکار گشته که شاهجهان
داراب پصرخانخانان را سوگند داده بحکومت و حرامت بنگاله باز داشته
نهیست احتیاط زن او را بایک پسردیک برادرزاده او همراه گرفته
بودند بعد از جنگ توسرانع از این زن اورا در قلعه رهناس

اسرایی او در برهانپور بودند فرماد و بمنصبیان صوبه مذکور مکرر
 بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر
 همه دولتخواهان ظاهر و هویت داشت و خود را از منسوبان آن درگاه
 والا میدانم درینوقت که عنبر حق ناشناس با من چنین گستاخانه
 پیش آمدۀ چشم آندرام که جمیع دولتخواهان با سپاهی که
 درین صوبه موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام
 فضول را از میان برداشته سرزای کردار ناهنجارش در دامن روزگار او
 نهاده آید در هنگامیکه مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه آله باش
 گردید هر یلند رای را بحکومت و حراست برهانپور بازداشت مقرر
 نموده بود که موسی الیه در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا
 محمد لاری کار کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف
 نوروز چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ مه لک هون که قریب
 بدوازده لک روپیه باشد بصدیقۀ مدد خرج لشکر بمنصبیان
 آنجا داد و نوشتیای عادلخان درباب طلب کومک به مهابت خان
 رسید و او نیز تجویز این معنی نموده بمنصبیان دکن نوشت که
 بی تأمل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند ناگزیر
 هر یلند رایی با معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا
 منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگرو جان سپار (نثار) خان حاکم
 بیرون رضوی خان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشی و اسد خان و
 عزیز الله و جادرای و اودرام و سایر امرا و منصبداران که از
 تعیینات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری و سرداران عادلخان
 بقصد امتیصال عنبر شتافتند چون عنبر از نعمتی وقوف یافت

قدوم میلمشت لزوم بیان وجود نهاده بودند و نقل و حرکت متعدد
می نمود ایشان را در گذشت حمایت ایزد سبحانه مپرده خدمت
پرست خان و کوتواخان را با چندی از بندی اعتمادی بخدمت
ایشان مقرر داشته یا دیگر شاهزادهای والا شوکت و پرستاران حرم
سرای دولت در غایت تسبیح و وقار بجانب پنهان و بهار نهضت
فرمودند درینوقت عرایض دنیا داران دکن خصوصاً ملک عنبرمبني
بر التماس توجه بداصوب مکرر رسید - اکنون مجملی از موانع
ملک دکن که در غیبت آن حضرت حادث شد رقمزدگ کلک و قایع نگار
میگردد چون ملک عنبر بسرحد ولایت قطب الامال شناخت مبلغ
مقرری که هر مال بجهت خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال
موقوف مانده بود باز یافته نموده مجدداً بعده و سوگند خاطر
از اینجانب وا پرداخته بحدود ولایت بیدر رسید و مردم عادلخان را
که بحراست آن ملک مقرر بودند زیون و بی استعداد یافته عاقل
بر سر آنها تاخت و شهر بیدر را تاراج کرد از آنجا با چمعیت
و استعداد فرازان بر سر ملک ^(۱) بیجا چور شناخت عادلخان چون اکبری
از مردم کار دیده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری
به برهانپور فرستاده بود و جمعیتی که بدفع شر او کفایت کند
حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود
دانسته در قلعه بیجاپور متخصص شد و باستحکام برج و باره و لوازم
قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکریکه با

بهیم کثیر مخالف را بنظر اعتبار در نیاورده با طایفه راجپوتان
 تومن همت بر انگیخت و تا افواج شاهزاده پروریز خود را رسانیده
 بشه شیر آبدار کار زار نمود جتا جوت نام فیلی که در پیش افواج
 بود بزخم تیر و تفنگ از پای افتاد و آن شیر بیشه جلاست و جرأت با
 راجپوتان جان نثار پایی عزیمت افسرده کار نامه مسدی و شجاعت
 ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان جنگ دیده که بر گرد و
 پیش شاهزاده و مهابت خان ایستاده بودند از اطراف هجوم آورده آن
 یکتای عرصه همت را به تیغ بیدریغ برخاک هلاک انداختند
 و او تا رمقی داشت کارزار کرده جان نثارش و سران دیگر افواج توفیق
 گویک و مدد نیافتدند متصدیان توپخانه که شرایط احتیاط مرعی
 نداشته پیشتر شناخته بودند توپها را بر جا مانده گردیختند و توپخانه
 بدست لشکر بادشاهی افتاد و دریا افغان با سایر افغانان که اختیار
 بندگی نموده بود جنگ نا کرده راه هزیمت سپردند و کار بجایی رمید
 که افواج پادشاهی حلقه صفت سر بهم آوردند غیر از فیلان علم و تغی
 و قورچیان خاصه که در پس پشت آنحضرت شاه جوان بخت سوار
 بیوند و عبد الله خان که بجانب دست راست بازدک فاصله ایستاده
 بود متذکری بنظر در نمی آمد درین وقت تیری به اسپ سواری آن
 شیر بیشه توکل رسیده عبد الله خان جلو شاهی را گرفته بمالغه
 والحاج بسیار از عرصه کارزار برآورده و چون اسپ سواری ایشان
 زخم کاری داشت اسپ سواری خود را کشیده بالتماس بسیار
 سوار ساخت بالجمله سوکب معادت از رزمگاه تا قلعه رهنس
 عنان مساعت باز کشید و چون دران چند روز شاهزاده مژان بخش

شاهجهان آمده بودند تمام فواره با لوازم آن از توب و تفنگ و غیره
 همراه گرفته بجانب بنگاهه گردیدند و شاهجهان در جنگ گفت که
 اطرافش بار عدال و جرهای عظیم پیوسته حصاری از گل ساخته بتوپ
 و تفنگ استحکام داده نشسته اند اما رسد غله آنجا کمتر میرمید
 و از مر آنوقه در اردیوی ایشان بقدر عسرت واقع است تا
 بعد ازین چه روی دهد مقارن اینحال طهماسب قراول از خدمت
 شاهزاده پرویز بدآکچوکی آمده معروضداشت که بآشاهجهان جنگ
 نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پنهان و بهار رفتند.
 و تفصیل این جنگ آنکه روزی چند عساکر طرفین در مقابل
 یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل
 هزار سوار موجود بود و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید بدده
 هزار سوار نمی کشید و اکثری از دولتخواهان ایشان صلاح دولت
 در جنگ نمی دیدند برخلاف رای همه راجه بهیم پسر راذا
 پای جهالت انشده مبالغه و اغراق را تحدی رسانید که بدون
 جنگ همراهی من متصور نیست و این سیرو دور با آئین راجهپویی
 مغافات دارد نا گزیر شاه عالیقدر مراءعات خاطر او بر همه مقدم
 داشته با عدم استعداد و زیبودی لشکر قرار بجنگ صف دادند و از طرفین
 عساکر آراسته بعرصه کارزار میارزت نمودند نخست از این توپخانه
 از حصار برآمده گرم و گیرا شناخت افواج پادشاهی مانند قوس
 مه طرف میدان را نبروگرفته ژاله سان تیر و تفنگ میریختند راجه

النهری زن عراقی بجهت مصاحبیت و همیزبانی زن خراسانی برای سامان خانه و زن هندی بواسطه زنا شوهری و زن ماراء النهری بجهت شلاق که هرگاه یکی از آنها مصدر تقصیری شود اورا شلاق باید زد تا دیگران عیبرت گیرنده خان اعظم مصاحبی بود بیعدها و نظیر لیکن در خدیث و فتاوی سرآمد اینانی روزگار امتحان درست گفتار که چه کردار و درشت گویی زشت خوی بود پیوسته اوقات عزیز مصروف با آنکه مخاطبی بهم رسک و عالمی را پیش کشد و با قبیح و جهی خبائث و غیبیت مردم کند نسبت بحضورت عرش آشیانی گستاخیدها میگرد و آنحضرت بمکارم ذاتی و مراحم جملی میگذرانیدند حقوق خدمت والده او پیوسته مطمئن نظر داشته میگرمودند که میان من و عزیز کوکه جوی شیر واسطه است و ازان نمیتوانم گذشت در هنگامیکه بی استرضای آنحضرت از گجرات برگشتی نشسته متوجه زیارت خانه مبارک شد با آنکه مبلغهای کلی در سفر حیاز صرف نمود بجهت پاس عزت و ناموس خویش بشرفا و اعیان آن دیار تکلفات و توضعت زیاده از مقدور بجا آورده انواع خفت و خواری گشیده باز بدرگاه والا آمد آنحضرت اصلا گرانی خاطر ظاهر نهاده بعنایاتی که در مخیله او نگذشته بود سرانه ازی بخشیدند ^(۱) (داور بخش را بحضور طلب داشته خانجهان را بصاحب صوبگی گجرات سرفراز همکنده حکم شد که از اکبر آباد یا حمد آباد شناخته محافظت نماید) درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمینداران بنگاله که در خدمت

مصافر دار الملک بقا گردید (نامش عزیز میرزا محمد است)
 کوکلناش حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بود و آنحضرت اورا
 از جمیع کوکهای خویش عزیز و گرامی تر میداشتند و در محاورات
 گاه عزیز و گاه میرزا کوکه و احیانا خان اعظم خطاب میدغرسودند
 از زمان طفولیت و ایام صبا در خدمت آنحضرت گستاخ برآمده
 بود چون والدۀ ماجده او جیجی انگه نسبت قوی داشت و مراعات
 خاطر او از والدۀ حقیقی بیشتر میدغرسودند پیوسته گستاخیدهای
 اورا بمحسن ادب خریداری میدکردند و بجهت رعایت خاطر
 جیجی انگه درین دولت ابدقیرین قریب بیست کمی از اعمام و اقوام
 د اولاد و احفاد میرزا کوکه بمرتبه امارت رسیده صاحب علم و نقاره
 شده باشند مشارالیه در حدت فهم و سلاست بیان و طلاقت لسان
 و تاریخ دانی یکنایی زمان خویش بود بغاایت نفس قوی داشت
 خط نستعلیق را بسیار خوش مینوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا
 میر علی است و باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط استقادان
 مشهور هیچ کمی نداشت در مدعای نویسی ید طولی داشت لیکن
 در عربیت پیاده بود از سخنان اوست که من در عربی داد غریبم
 و هم از سخنان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقرن داشتم
 و چون مبالغه کرد بشبهه افتادم و بعد از آنکه سوگند خورد دریافتیم که
 دروغ میگویند از مطابیهای اوست که مردم دولتمند را چهار زن
 لازم است یکی عراقی دوم خراسانی سوم هندوستانی چهارم مادرزاد

مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه بجهت او ایستاده
کنند و جانه بیگم صبیغه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بوده
و شاگرد رشید پدر خود است با پدر بیکجا بسر برد و جمعی از مردم
معتمد بردور خیمه او پاس دارند بعد از مقید داشتن خانخانان
نهیم نام غلام اورا که از عمد های دولت او بود و شجاعت را با کارآگاهی
جمع داشت خواستند که مقید سازنک اورایگان خود را بدست فداد
و پایی همت اشrede با پهرو چندی از نوکران جان فدای غیرت و
زاد مردی ساخت غرّه شهریور ماه آگهی در ویرانک که سر چشمگاه
دریایی بهت اهتم و از میرگاه های جانفرای نزهت هرای کشمیر اهست
و در اوراق گذشته شرح کیفیت آن نکاشته کلک بیان گشته عرضه
داشت مهابالخان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاهجهان
گذرهای آب گنج را استحکام داده کشیده را بجانب خود کشیده
بودند روزی چند عبور لشکر اقبال در توقف افتاده بعد از زمینه اران
برهمنوی بختیاری و دولتخواهی سی منزد کشته بذست آورده
چهل کروه بالای گذرهای آب بجهت عبور لشکر اختیار نموده راهبری
کردند و عساکر منصور در صیانت ایندی از آب گذشتند *

نھضت فرمودن رایات عالیات

بصوب دار السلطنت لاھور

بتدایی پنجم شهر یورماه رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاھور
ارتفاع یافت درین وقت از عرضه داشت منهیان گجرات به هامع
جلال رمید که خان اعظم میرزا کوکه در احمد آباد باجل طبعی

گشت (اصل یلگنوش از بک است از الوس المان) نامش خسته بوده ترکان یلنگ برهنه را میگویند و توش سینه را گویا در جنگی سینه برهنه واز تاخته و ازان روز درالسنّه عوام یلگنوش اشتها را یافته نوکرندۀ محمد خان حاکم بلخ است پیوسته در سرحد خراسان مابین قندهار و غزنی میگذراند نوکر علوه خوار کم دارد المانچی و لوت مار بسیار فراهم آورده بتاخت و تاراج روزگار بسر می برد و بهمین قراقی تاخت و باخت نام برآورده چون مکرر بصرحد خرامان رفته اولکه دارای ایران را تاخته و میر سرحد خرامان نتوانسته شراورا از رعایا و متوطن آشوده کفایت کند شاه ازو در حساب توان گفت که در مدت عمر چنین گوشمالی نخوردۀ باشد) بندهای شایسته خدمت که درین جنگ مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد و حالت خویش باضافه منصب و اقسام مراحم و نواش سرافرازی یافتد مقارن ایتحال از عرضه داشت فاضلخان بخشی لشکر دکن بمحابع جلال رسید که چون ملا محمد لری به برهانپور رفت و خاطر اولیای دولت از ضبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده پرویز با مهابت خان و دیگر امرا بصوب ملک بهار و بندگاه نهضت فرمودند چون خاطر اقدس از فته سازی و نیرنگ پردازی خانخانان نگرانی داشت و داراب پسر او در خدمت شاهزاده والا شکوه بود بصلاح و صواب دید دولتخواهان او را نظر بند نگاهداشتند و

آرمیده باز انداختند و توب زده شتافتند اتفاقاً یلنگتوش شب
آمده در پس پشته بر غنچی شده ایستاده بود قصدش آنکه چون لشکر
منصور کوفته و میاده از راه بر سند از گمین گاه برآمده کارزار نماید
مباز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را بکومک
قراولن فرستاد آنها نیز کس نزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن لشکر
و افواج قاهره آگاه ساختند یک کروه بشکر گاه مانده سپاه غنیم
نمایان شد آن معهور مردم خود را در فوج ساخته بود یک فوج او
با هراول لشکر منصور مقابل گردید و خود با فوج دیگر بفاصله
یک تفنگ انداز رسیده عنان ادبار کشید چون فوج مخالف بحسب
کمیت از بهادران فوج هراول افزونی داشت بهادر خان فوج غول
خود را گرم و گیرا شتافتند بکومک هراول رسانیده نخست باز و زبورک
و توب و تفنگ بدمیار سردادند و از پس آن فیلان جنگی را دوایدند
کارزار نمودند و جنگ بامتداد و اشتداد کشید و در چنین وقای
یلنگتوش خود را بکومک رسانید و معهدها کاری نساخت و پایی
همت آنها از جای برفت و بهادران عرصه شهامت در گشتن و
بستن و تاختن و انداختن کار نامه جلادت و جانسپاری یتقدیم
رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو برگردانیدند و هزیران بیشه و غا
مقهوران بخت برگشته را تا قلعه جماد که شش کروه از مپدان
جنگ دور بود زده و کشته برندند قریب ششصد او زیک علف تیغ
از تقام گردیدند و موادی هزار راس اسپ و جیبیه بسیار که از گرانی
در راه انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و فتحی که عنوان
فتح فامهای باستانی زیب پتاپید ایزه جل « سبحانه چهره کشای مساد

اثنای اینهال نذر محمد خان و اتالیق و عمه‌های او تجویز
 این جرأت و بیدبایی ننمودند و بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت
 گونه حاصل کرد و آن مفسد فتنه پرداز اوزبک و المانچی و از هر
 دست مردم چندانکه توافقست فراهم آورده روی ادبیان حدود
 نهاد و خانه زاد خان نیز اصرای سرحد و مردمی را که در تهانجات
 تعیین بودند جمع آورده بترتیب اسباب نیز پرداخت و بند‌های
 جان‌سپار و بهداران عرصه کرزار (همه ^(۷) یکدل و یکرو بجنگ قرار
 داده پتعصب یکدیگر رزم طلب گردیدند بالجمله بهداران عرصه
 شهامت) بموضع سرگ دره که در دو کوهی از غزینین واقع است
 معهکر آرامتند از انجا امواج ترتیب داده و جیمه پوشیده متوجه پیش
 گردیدند خانه زاد خان با جمعی از منصبداران و ملازمان پدر خود
 در غول پای ثبات افشد و مبارز خان افغان و اندیایی سنگهولن و
 سید حاجی و دیگر بهداران از پیش قدمان هراول قرار یافتند
 و همچنین فوج برانغار و جرانغار و طرح و التیش بائین شایسته
 ترتیب داده بتایید ایزد جل سبحانه تومل جسته رزم طلب گشتند
 چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه کوه غزینین لشکر گاه ساخته
 و لخواهان را بخاطر میرسید که شاید روز دیگر تلاقی فریقین
 اتفاق افتاد تقا را سه کوهی از موضع شیرگذشته فراولان اوزبک
 فمایان گردیدند و قراولان لشکر منصور قدم جلادت پیش نهاده جنگ
 اندلختند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و غیلان کوه شکوه آهسته

رسید که یلنگتوش اوزیک سپه سالار نذر محمد خان اراده نموده که
 حوالی کابل و غزنی را بتازه و خانه زاده خان پسرمهای خان با اسرای
 که بکومگ او مقرر آن از شهر ببر آمده بمدافعه و مقاتله او همت
 مصروف داشته بناهای پیش از خدمتگاران نزدیک بود
 بدآک چوکی رخصت شد که از حقیقت کار و قوف یانعه خبر
 مشخص بیارد درینولا آرام بانو بیگم همشیر آنحضرت و دیعت
 حیات سپرد حضرت عرش آشیانی اثار الله برهانه باین صبیغه خود
 غایت بسیار داشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود در رفت
 غازی بیگ که بجهت خبرگیری شناخته بود درین تاریخ بخدمت
 پیوسته معروضداشت که یلنگتوش بجهت ضبط هزارجات که بورت
 آنها در حدود غزنی واقع است و از قدیم بحاکم غزنی مالگذاری
 مینمودند قلعه در موضع چتوار از مضافات غزنی ساخته همشیر زاده
 خود را با فوجی بازداشت بود سران اویس نزد خانه زاده آمده
 استغاثه نمودند که ما از قدیم ریخت شما نیم اگر شر اور را از ما کفایت
 کنید بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر با آنها ملتگی
 گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزیکان محفوظ نماییم خانه زاده
 خان فوجی بکومگ هزارها فرستاد و اوزیکان بمدافعه و مقاتله
 پیش آمدند و در اندی دار و گیر خواه را یلنگتوش با جمعی
 از اوزیکان بقتل رسید و هیا منصور آن حصار را منهدم ماخته
 مظفر و منصور عذان معاودت معطوف داشتند یلنگتوش از شنیدن
 اینخبر خجلت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان التماس
 نمود که بتاخت سرحد کابل شناخته خود را از انفعال برآرد در

الملک از قصبه کهرکی برآمده بقندهار که سرحد ولایت گولکنده
واقع است شنافت و فرزندان را با اعمال و انتقال بر فراز قلعه
دولت آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت و بظاهر چنان فمود که
بسرحد قطب الملک میروم که زر مقرری خود را ازدیاز یادت
فمایم بالجمله چون ملا محمد لاری برهانپور پیوست مهابتخان تا
شاهپور یا مدقیال رفته نهایت گرسی و دلجوئی ظاهر ساخت و
از آنجا باتفاق او متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و میرلندرای
را بحکومت و حراست شهر برهانپور گذاشته جادر رای برادر او اودارم
رای را بکوچک او مقرر داشت و پسر جادو رای و برادر اودا رام
را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده
پیوسته مقرر گشت که او با پنج هزار سوار در برهانپور بوده باتفاق مر
بلند رای تمشیت احکام و انتظام مهام نماید و امین الدین پسر او
با پنج هزار سوار در خدمت شاهزاده شتابد و یاین قرارداد مشار الیه
را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف
نمودند و مسیح داماد او نیز خلعت با خنجر و اسپ و فیل
داده پنجاه هزار روپیه مدد خرج به پسر ملا محمد عنایت
کرده همراه گرفتند و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده
هر اسپ و دو زنجیر فیل یکی نرو یکی ماده و شصت و هشت
هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمه شده بملأ محمد و پسر داماد
او تکلیف نمود - نوزدهم خورداد ماه خطه دلپذیر کشمیر بورود مسکب
منصور آراستگی یافت اعتقاد خان از نفایم کشمیر که درینمدت
ترتیب داده بود بر همیل پیشکش معرفه داشت چون بمهام عجل

جمعی بضمت اولاً تعین فرمودند و پس از روزی چند بیرم بیگ را بحکومت و حراست صوبه بهار گذاشته خود نیز رایت اقبال بر افراشتند و پیش از آنکه عبد الله خان از گذر جوسا عبور نماید جهانگیر قلیخان پسر اعظم خان میرزا کوکه که بحکومت جونپور اختصاص داشت جای خود را گذاشته نزد میرزا رستم بالله باس رفت و عبد الله خان گرم و گیرا آمد؛ در قصبه جهونسی که بر آنطرف آب گذگ در تقابل آله باس واقع امتحان معاشر آراست و موكب اقبال حضرت جهانگیری در جونپور نزول سعادت ارزانی فرمود و چون نوازه عالی از بندگاه همراه آورده بودند عبد الله خان بضرب تپ و تفنگ از آب گذشته در معموره آله باس لشکرگاه ساخت - اکنون مجملی از سوانح دکن نگاشته کلک بیان میگردد سابقاً یرلیغ قضا تمییغ عز ایراد یافته که عنبر حدشی علی شیرنام وکیل خود را نزد مهاتخان فرمذاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ماخت با مید آنکه مدار مهمات آن صوبه بعدها او مفوض باشد و چون میان او و عادلخان ابواب منازعه و مخاهمت مفتوح گشته بود با مدد و اعانت بندگاهی درگاه می خواست که آثار تعلیط و ترفع بر ظاهر سازد و همچنین عادلخان نیز بهم دفع شر او تلاش میگردد که مدار اختیار آن صوبه بقبضه اقتدار او حواله شود آخر افسوسی عادلخان کارگرتر افتاد و مهاتخان جانب عنبر را از دست داده بکلم روائی عادلخان پره اخت و چون عنبر بر سر راه بود و ملا محمد وکیل عادلخان از جانب او نگرانی خاطر داشت مهاتخان غوجه از لشکر هنصور ببالا گهات تعین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به بر هانپور و ساند و عنبر از شنیدن این اخبار متعدد و متوجه گشته با نظام

نیافت و بومیله مقریان درگاه ملازمت نمود بحکم اشرف و کلای سرکار
 بضبط اموال ابراهیم خان پرداختنند قریب چهل لک روپه نقد
 موالی دیگر اجتناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط درآمد تا
 حال دارالخان را مقید داشتند درینوقت از قید برآورده سوگند داده
 حکومت بندگاه با توپیص فرمودند وزن اورا بایک دختر و یک پسر
 و یک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند و راجه بهیم پسر رازما را که درین
 هرج و مرد از خدمت ایشان جدائی اختیار نکرده بود با وجودی برسم
 ملقا پیشتر از خود بصوب پنهان روانه گردانیدند و خود با عبدالله
 خان و دیگر بندها از پی شناختند و صوبه پنهان در تیول شاهزاده
 پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست
 آدمک مقرر داشته آله یار پسر افتخار خان و شیر خان افغان را
 بفوجداری گذاشته بودند بوصیدن راجه بهیم پایی همت آهبا
 از جای رفت و توفیق یاوری نکرد که حصار پنهان را استحکام
 داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند از پنهان برآمده
 بجانب آله پاس شناختند و چنان ملکی را رایگان از دست داده راه
 ملامت پیش گرفتند و راجه بهیم بی منازعت و مجادلت بشهر
 درآمده صوبه بهار را متصرف گردید و بعد از روزی چند میک
 اقبال شاه گیتی سلطان سایه سعادت بر متواتنان آن میز و بوم افگند
 و جاگیر داران آتصوبه بخدمت شناخته ملازمت نمودند همیشگی مبارک
 که حوالست قلعه رهنس بعده او مقرر بود قلعه را سپری و زمینه دار
 اوجینه نیز سعادت زمین بوس دریافت و پیشتر از نهضت موکب
 اقبال عبدالله خان را با وجودی بصوب آله پاس و دریا خان افغان وابا

و بعد از تلاقي فريقيين جنگ عظيم در پيومت نور الله تاب مقاومت نياورده جاي خود را گذاشت و جنگ باحمد بيگ خان رسيد موسى الله مردانه ايستاده زخمه برداشت ابراهيم خان از مشاهده اين حال تاب نياورده جلو انداخت درين تاختن سررشنه اندظام افواج از هم گسيخت و چون قلم تقدير با مرديگر رفته بود اکثرى از رفقاء او دست بكار نا برده راه گريز سپردند ابراهيم خان با معدودي پاي غيرت و حميته برجا داشت هرچند مردم جلو اورا گرفته خواستند که ازان مهلکه برآزند راضي نهد گفت که وقت من مقتضي اين کار نيمست چه دولت بهتر از اين که معادت شهادت روزى شود هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف هجوم آورده بزخمه اي جانستان کارش تمام ساختند جمعي که در حصار مقبره متخصص بودند از شهادت ابراهيم خان وقوف يافته دل پاي دادند درين هنگام نقبي را که بنده اي شاهي بپاي حصار رسانيده بودند آتش دادند جوانان کار طلب از اطراف دويند بدرور حصار در آمدند درين دويند عابد خان ديوان و شريقا بخشى و دير بنده اي روشناس به تير و تفنگ جان نثار شدند و حصار مفتوح گردید از مردمي که در قلعه بودند بعضی مرواپا بر هده خود را بدرها آنداختند و گروهی که گرفتاري عيال سلسله پاي آفها بود رفته ملازمت نمودند و چون نيزندان و اموال و اشيار ابراهيم خان در تهاكه بود موکب اقبال از راه درها بدآنصوب نهضت فرمود احمد بيگخان برادرزاده ابراهيم خان پيشتر از موکب مينصور خود را بدهاکه رسانيده بود چاره بجز بندگي و فرمان پذيرى

آب بود عبد الله خان و دریا خان افغان از آب گذشته بدان سمت
معمکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت اثر احمد
بیگخان را همراه گرفته سراسیده بدان سه شناخت و دیگر مردم را
بحرامت و حصانست قلعه باز داشت و کشتیهای جنگی را که
با صلح هند نواره میگویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت
تا سر راه برآن نوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش
از رسیدن نواره دریا خان افغان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از
شنیدن این خبر احمد بیگخان را از آب گذرانیده بر سر دریا خان فرستاد
چون مشار الیه بدریا رسید در کنار آب بین الغریقین مبارزت اتفاق
افتد و جمعی کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و او
عطف عنان نموده به ابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم
آگاه ساخت ابراهیم خان در ساعت کم بطلب جمعی از جوانان کار
طلب که در چار دیوار مقبره متحصنه بودند فرستاد که وقت کومک
و مدد است گروهی از جوانان خوش اسپه بر جناح استعجال
خود را با ابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی یافته چند کروه پیش
نشست و عبد الله خان غیر روز جنگ چند کروه بالا ترشانه بر هنمونی
زمینداران از آب گذشته بدریا خان پیوست و با تفاوت در زمینی که
یکطرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگ انبوه داشت پایی همت
افشوه عرصه کارزار آراستند و ابراهیم خان از آب عبور نموده
متوجه عرصه نبرد گشت و خود با هنزار سوار در غول ایستاد و نور الله
نام سید زاده را که از منصبداران تجویزی آن صویه بود با هشتم هزار سوار
هر اول قرارداد و احمد بیگخان را با هفت هزار طرح ساخت

تعيش کند ابراهیم خان معروف‌زاده‌اشت که تا بندگان حضرت این ملک
 را به پیر غلام خود سپرده‌اند سر من اهست و این ملک تا جان دارم
 میکوشم و خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجہول‌الکمیت
 چه مانده بجز این آرزوی از امنی در دل نیست که حقوق تربیت
 ادا نمایم و دور راه وفا جان نثار شده بسعادت شهادت حیات
 جاویده یا بام القصه چون موکب گیان نشان شاه گیانی منان ببردوان
 نزول اقبال ارزانی فرمود صالح کوتاه اندیش حصار را امتحان
 داده پایی ضلالت و جهالت افسرده عبد الله خان فرصت نداده
 محاصره را ببرو تنگ ساخت و چون کار بدشواری گشید و از هیچ
 جانب امید کویک و زرا نجات ندید ناگزیر از قلعه برآمده عبد الله
 خان را دید و خان نصرت قرین اورا فوظه ببرگردان امگذده بنظر
 عالی در آورده چون این خرمگ از سر راه برداشته آمد رایت
 اقبال بسمت اکبر نگر ارتفاع یافت ابراهیم خان فحست خواست
 که قلعه اکبر نگر را امتحان کنند بشرایط تحصین و لوازم قلعه داری
 پردازد چون حصار اکبر نگر کلان بود و آنقدر جمعیت با خود
 نداشت که از همه جانب چنانچه باید محاanzت تواند نمود در
 مقبره پسروش که حصار مختصر و مستحکم داشت تحصین جمعت
 در خلال اینحال جمعی از بندگان که در تهانیات متعین بودند خود
 را با رمانیدند و بندگان شاهی بظاهر اکبر نگر آمده حصار مقبره
 را محاصره نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت
 درینوقت احمد بیگخان رسیده بدرورن حصار درآمد و از آمدن او
 دلها را نیرویی دیگر پدید آمد چون اهل و عیال ائمی دنیارف

حاکم نشین آن صوبه است آمد و اشیای خود را همراه گرفته بمقام
 کنک که از پیپلی دوازده کروه بجانب بنگاله است شدافت و چون
 لستعداد مقاومت در خود نمی یافت در کنک نیز نتوانست پایی
 همت افسرده از انجا به بردوان نزد صالح برادرزاده جعفر بیگ
 رفته صورت حال ظاهر ساخت و صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن
 رایات منصورة نمی نمود درین وقت نوشتند عبد الله خان بجهت
 استدامت صالح رسید و او باین وعده همداستان نشده حصار
 بردوان را استحکام داده در صالح و صوابا دید ببروی خوش بست
 و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاعقه اثر حیرت زده کار خود
 گشت و با آنکه اکثری از کومنکیان او در سرحد مکله و دیگر تهانجات
 متفرق بودند در اکبرنگر پایی همت افسرده با استحکام حصار و فراهم
 آوردن سپاه و دلاسای اشکر و حشم و ترتیب اسباب رزم و پیکار
 پرهاخت درین وقت نشان عالیشان شاهی با و رسید مضمون آنکه
 به سبب تقدیر ربانی و معرفت آعمانی آنچه لیق بحال این دولت
 خدا داد نبود از کنم عدم بعالم ظهور جلوه گردش و از گردش روزگار
 و دور لید و نهار درود بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاده
 اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک جولانگاهی بیش نیست
 و مطلب ازین عالی تراست لیکن چون این سرزمین در پیش با
 افتاد هر سری نمیتوان گذشت و گذاشت و اگر او اراده رفتن داشته
 باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته
 می فرمائیم که بفراغ خاطر روانه درگاه شود و اگر توقف را صلاح وقت
 داند ازین ملک هرجا پسند افتاد اختیار نموده آمده و معرفه الحال

که چیوسته در خدمت بصر برد و متعاقب اورا رسیده داند چون
مکرر فرامیدن بذاکید صادر شد که شاهزاده پرویز یا لشکری که
همرا اوست عنان معاودت معطوف داشته بصوب بنگاهه شتابده
با وجود ایام برسات و شدت باران و لای وگل ولایت مالوہ از براہانپور
کوچ فرمودند و مهابتخان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند
تا رسیدن ملا محمد لاری در شهر توقف نمود و لشکر خان وجادو
را و (۱۵) اودارا و دیگر بندها را مقرر داشت که ببالا گهات رفته در
ظفرنگر معسکر سازند و جانشیپار خان را بدستور سابق رخصت سرکار
بیش فرمود و اسد خان معموری را با یالچور (۱۶) باز داشت منوجه
پسر شاهنواز خان را بجالانپور تعیین نموده و رضوی خان را به تهانی شهر
فرستاد که صوبه خاندیص را صیانت نماید و همچنین هرجائی
را بیکی از بندهای کاردان سپرده از ضبط و نسق ملک خاطر را
وا پرداخت درینولا عرض داشت ابراهیم خان فتح جنگ از بنگاهه
و سید نوشته بود که مکب شاهزاده بلند اقبال داخل اودیسه گردید -
اکنون مجملی از احوال ابراهیم خان و صوبه بنگاهه رقمزده کلگ
وقایع نکار میگرد او آنکه احمد بیگ خان برازرازده ابراهیم خان
که صاحب صوبه اودیسه بود بر سر زمینه ارگرد هر رفته بود از منزح
این حادثه غریب که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاد منزد
و متغیرگشت ناگزیر دست ازان مهمن باز داشته بموضع پیشی که

(۱۵) لاهوری (۶ ن) جادون (۷ ن) اودارا (۸ ن) با یالچور

(۱۶) رضوان خان (۱۰ ن) کروهه

هجری بعد از گذشتن یک پهرو دو گهواری نیر اعظم به بیت
 الشرف حمل معادت تحويل ارزانی فرمود و سال نوزدهم
 چهانگیری آغاز شد چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب
 اودیسه و بذکاره متحقق گشت بشاهزاده پرویز و مهابت خان
 فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبه دکوهن واپرداخته
 متوجه بصوبه الله باس و بهار شوند که اگر صاحب صوبه بذکاره
 پیش راه نتواند گرفت و مقاومت نیاره نمود آن فرزند با عساکر
 گیهان شکوه بذقابل شتابد و فیز بنایر حزم و احتیاط عمدۀ سلطنت
 هانجیهان را بصوب دار الخلافت رخصت فرمودند که در آنحداد بوده
 گوش بر حکم دارد اگر بخدمتی حاجت افتاد و اشارت رود بر حکم
 فرمان کار بند گردد در هنگامی که قاضی عبد العزیز از خدمت
 شاه والا جاه برشالت آمده بود بحکم اشرف مهابتخان اورا در قید نگاه
 داشت و بعد از روزی چند کام ناکام ملازم خود ساخت و از برها پیور
 پریم و کالت نزد عادلخان فرمیاد و دفیا دارای دکن از صمیم القلب
 اختیار بندگی دولتخواهی نمودند عذیر جبشی علی شیر نام
 معتمد خود را نزد مهابتخان روانه ساخت و از عالم نوکران عرضداشت
 نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر کرد و قرارداد که در دیویل گانو
 آمده مهابتخان را به بیدند و پسر کلان خود را در سک غلامان درگاه
 مفتقظم گرداند و نوشته قاضی عبد العزیز رسید که عادلخان هنطاق
 خدمت و دولتخواهی برمیان جان بسته مقرر ساخته که هلا محمد
 لهوری را که وکیل مطلق العنان و نفس ناطقه اوست و در حماورات
 و متراسلات اورا ملا بایا میگویند و مینویسند با پنج هزار سوار بفرمتند

و اگر میسر نشود سر اورا بیارند نام برقی ها بسرعت هرچه تمامتر طبق مسافت نموده در اندی را بوی رهیدند او ازین حادثه آگاهی یافته والده و فرزندان را بجانب جنگل کسیل کرد و خود با معدودی پای همت و جمعیت افسرده بکمان داری ایستاده ظاهرا جوی آبی و چهله در میان بود سید جعفر نزدیک آمده خواست که بخشش سرائی و چرب زبانی از افریب دهد هر چند بترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمود که شاید بخدمت تواند آورد در او اثر نکرد جوابش به تیرجان سنان حواله داشت بغایت جنگ مردانه کرده خان قلی از زیک را با چندی دیگر مسافر را عدم گردانید و مید جعفر را نیز خمی هاخته خود بزخم های کاری جان نثار شد لیکن تاریقی داشت بسیاری را بی رمق ساخت و بعد از کشته شدن لو سرا او را بزیده بردند و مورد آبرین گردید القصه موكب اقبال شاهی از راه بندر چهلی بدن بصوب او قیسه شدافت و قطب الملک بمتصدیان محال متعلقة و محارسان سرحد خویش نوشتند فرمداد که غله فروشان و زمیداران را مقرر دارند که غله و سایر حبوبیات و ضروریات را باردوی گیهان بپوشانند و پیشکش از نقد و جنس و میده و حبوبیات و غیره مترادف می فرستاده باشند و خدمت آن حضرت را سرمایه سعادت خویش میدانست *

آغاز مال نوزدهم از جلوس

میمنت ماقوس حضرت ارفع

روز چهار شنبه بیست و نهم چهارمی الول سنه هزار و سی و سه

مکانی ر مجالیس حرفه‌ای بی ادبانه ازو شنیده چو شنیده بودند
بمسامع جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز
پرس فرمودند جواب معقول سامان نیارست کرد حکم بسیاست او شد
* ع * زبان سرخ هر سبز میدهند بزیاد * درینولا صادقخان بضبط
کوهستان شمالی به پذیجابدستوری یافت و سید بهوه بخاری بحکومت
و حراست دهلي فرق عزت بر اخراجت علی "محمد پسر علی رای
حاکم تبت بر هنمونی پدر بدرگاه والا آمده سعادت جاوید اندوخت
پنجم ماه اسفند ارد باغ سرهنگ بنزول موكب منصور طراوت و نصارت
پذیرفت و در کذار دریای بیاه صادقخان با کومیان خود از انتظام
و استحکام کوهستان شمالی خاطر خود پرداخته سعادت آستان بوس
دریافت رجگت سندگان را که روزی چند در شهاب جبال آتش فتنه و فساد
مشتعل ساخته بود بنوید هراحم بیکران مهتمال نموده همراه آورد
با شفاع نور جهان بیگم رقم عقوب بر جرائد جرائم او کشیده آمد درینولا
از عرایض متصدیان و منهیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که
شاهزاده شاهجهان از مرحد قطب الماک گذشته بجانب اوقیانو و نگاهه
شناختند و درین یورش بسیاری از بندها و تربیت کردهای ایشان
خاک ادبار بر فرق روزگار خود پیخته هنگام نرصن راه بیونائی سپردند
از آنچه ملهروزی در وقت کوچ میرزا "محمد پسر افضلخان دیوان ایشان
با والده و عیال خود قرار بر فرار داده جداشی گزید در خلال اینحال
افضلخان درینجا پور بود چون این خبر بشاه والا قدر رسید سید جعفر
لوخان قلی او زیک را با چندی از معمتمدان خویش بتعاتب از فرستادند
و حکم فرمودند که تاممکن و مقدور باشد بد لاما و مواما ادرا زنده بیارند

مُتوجه شدن رایات عالیات

بصور بهشت نظیر کشمیر

چون خاطر قدسی مظاہر از مهم فرزند اقبال‌الملک فراغ گونه یافت
و گرمای هندوستان بمزاج و هاج سازگار نیوو دوم آذرماه سنه هزار
سی و دو رایات عزیمت بسیر و شکار خطة داپذیر کشمیر مرتفع
ساختند آصفخان را که بصاحب صوبگی بنگاه تعین فرموده بودند
چون نور جهان بیگم از جدائی برادر نگرانی خاطرداشت حکم شده که
عنان معاودت معطوف دارد و جگت سنگ پسر را ناکر بوطن خویش
رخصت یافته در خلال اینحال عده الله پسر حکیم نور الدین طهرانی
را از حضور سیاست فرموده و تفصیل این اجمال آنکه چون دارای
ایران پدرش را بگمان زر و سیم در شکنجه تعذیب کشید مشاریه
از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشانی خود را بهندومنان انداخت
و بوسیله اعتماد دوله در سلک بندهای درگاه منظم گردید و از
مساعدت طالع دراندک مدت بادشاهه شناس گشته داخل خدمتگاران
نزدیک شد و منصب پانصهی و جاگیر معمور یافت لیکن
از آنجا که حوصله اش تنگ بوده با طالع نیک در متینه افتاده
کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد خود ساخت و پیوسته زیان را
پیشکوه خدا و خداوند آزرد؛ میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هرچند
عنایت و رعایت درحق او بیشتر میشود آن حق ناشناس درشکایت
و آزردگی میفراید و مع ذلک نظر بمرحمتهای که در حق او بظهور
می آمد آنحضرت بقول نمیفرمودند تا آنکه از مردم بیغرض که در

به بندهای شاهی رمید رسوخ عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاطی
که در استحکام گذرها میدکردند بصرافت اصلی نماند تا آنکه شبی
در گران خواب غفلت جمعی از جوانان کار طلب بارگی همت
به آب درزد مردانه عبور نمودند و دران دل شب ازهول این شورش
و آشوب ارگان همت بسیاری تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ توانست
بمدافعه و مقابله آن پرداخت و تا برخود می چنید که
بسیار از آب گذشت درینوقت نوشتهای شاهزاده پرویز و مهابتخان
با خاندان رسید و آن حق ناشناس طومار حقیقت و وفا را به آب
عصیان شسته سوگند مصحف را مانند شربت فرو خورده از خدا
و روز جزا نیندیشیده پرده آزم از پیش رو برگرفته راه ادبار پیروزه
به مهابتخان پیوست و بیرم بیگ خجلت زده و هرگزنده خود
را بخدمت شاه عالیقدر رسانید و چون حقیقت بی حقیقتی
خاندان و عبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب نزدیه
و آمدن بیرم بیگ به مسامع علیه شاه جوان بخت رسید توقف
دریهانپور صلاح دولت فدائسته با وجود شدت بیان و طغیان آب از
دریای تپه عبور فرمودند و درین هرج و مرج اکثری از بندهای
شاهی راه بیونایی پیروزه مروزه دین و دنیا و مطعون ازل و ابد شدند
و شاهزاده پرویز بدرهانپور رسیده مفری چند از پی شدافت و چون
موکب اقبال شاه والا شکوه از راه ولایت قطب الملک بصویه او دیمه
و بگاله نهضت فرموده شاهزاده مذکور عطف عفان نموده دریهانپور
توقف گزیدند *

* توقف گزیدند

یافعت و سامان آذوقه و سایر مصالح قلعه دزی بروجه دخواه فرموده
 بسیاری از پرستاران حرم سرای اقبال با اسباب زیادتی که همراه
 گردانیدن تعذر داشت در آنجا گذاشته متوجه برهانپور شدن مقارن
 اینحال عبد الله خان از گجرات آمده بخدمت پیوست و شاهزاده
 پریزو و مهابتخان بکنار آب نزدیه رسیده هرچند سعی در گذشتن
 نمودن چون بیرون بیگ کشتهای را بانطرف برده گذرها را بتپ و
 تفک استحکام داده بود میسر نشد از آنجا که مهابتخان در
 همیز و بازندگی در راه مدبیری شیطان را منصوبها آموختی نهانی
 نوشتها نزد خانخانان فرموداد آن کهنه سال فرتوت دنیا دوست
 را شیطان صفت برتریب مقدمات صردم فریب از راه برده و
 خانخانان بخدمت آنحضرت معرفه داشت که چون روزگار بناساز
 گاری پرداخته اگر روزی چند بنا کامی در ساخته طرح صلح بمیان
 اندازند هر آینه سبب امنیت عالم و رفاهیت بندهای خدا خواهد
 بود شاهجهان که همواره به اطفای نائمه فتنه همت مصروف می
 داشتند ترتیب اینمقدمه را فوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت
 سرای دولت برده نخست بسوگند مصحف خاطر خویش را از
 جانب او مطمئن ساختند و او دست بر مصحف نهاده بعاظ و شداد
 سوگند خورد که هرگز از آنحضرت روی اخلاص برنتابد و در آنچه
 خیریت طرفین باشد معی نماید و بعد از اطمینان قلب خانخانان
 را رخصت فرموده دارالخان را با نزد اداره از خود نگاهد اشتند
 و قرار یافت که مشار الیه درینطرف آب توقف گردیده بمراسلات
 ترتیب مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح و رخصت خانخانان

داده بمقابل شاهزاده پرویز تعین فرموده بودند حقوق تربیت و نوازش را به عقوق مبدل ساخته و خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته گریخته نزد مهابتخان رفت و از رفتن او تمام فوج برهمن خورده و سررشته انتظام از هم گسیخت و اعتماد از میان برخاست و بسیاری راه بیوفائی سپرده قرار بر فرار دادند و چون حقیقت این بی حقیقتان سیاه درون بعرض رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب نریده عبور فرمودند و کشته هارا بآنطرف کشیده بیرم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته خود با خانخانان بصوب قلعه اسیر و برهانپور شتافتند و زینولا محمد تقی بخشی نوشته خانخانان را که نهانی نزد مهابتخان فرمستاده بود بخدمت مشاهزاده والا قدر آورد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود *

صد کس بنظر نگاه میدارند * و زن بپریدمی ز بی آرامی
ولهذا اورا با دارابخان پیش از خانه طلب نموده نوشته را در
خلوت بوسی نمودند جوابی که مسموع اند سامان نیارست کرد
بغیر از انکه سرخجالت و ندامست در پیش انگند چاره ندید بنا برین
اورا با فرزندان متصل بدولتخانه نظر بند نگاهداشتند و آنچه خود فال
زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارند پیش آمد بالجمله چون
هوکب گیهان شکوه بپای قلعه اسیر پیوست میر حسام الدین پسر
میر جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آن
حضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه شتافتند سه روز توقف فرمودند
و خرامت قلعه بگو بالداس راجپوت که سپاهی کردان بود تفویض

و یا ز فوجی فراهم آردۀ در بیرهانپور خود را بخدمت شاهجهان
رسانید چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسیده صفوی را که چندین
خدمتی بتقدیم رسانید بود از منصب هفت صدی و سیصد سوار
بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب سیفخانی و علم و نقاره فرق
عزت بر آسمان سودند و ناهرخان بمنصب سه هزاری و دو هزار و پانصد
سوار عز امتیاز یافت میخان الله کجا صفوی و کجا عبد الله خان * ع *

این از فلک امانت و از حسن نیست

اگر چون مجملی از ماجراهی موکب گیهان شکوه شاهجهان و لشکری که
بر خدمت شاهزاده سلطان پروریز تعیین شده بود نکاشته گلک و قایع نگار
میگردد چون عساکر نصرت قرین در موکب اقبال معادت بود شاهزاده
از کربوۀ چاند عبور نموده بولایت مالو در آمد شاهجهان با جمیعی که
در موکب اقبال معادت پذیر بودند از قلعه ماند و خود آمده پیش
از خود رستم خان را با جمیعی بتقدیم فرستادند به اوالدین برق انداز که
فرسلک بندهای شاه والا شکوه انتظام داشت و از مخصوصان رستم
خان بود از مهاباتخان قوای گرفته در کمین فرصت نشست و وقتی
که لشکرها در برابر هم صفت کشیدند آن بد سرعت بارگی فتنه بر
انگیخته خود را به لشکر پادشاهی رسانید و رستم خان که از داه کمتر ک
بود شاه عالی قدر اورا از منصب سه بیستی بولا پایه پنجه زاری
و خطاب رستم خانی ترقی فرموده صاحب صوله گجرات ساخته
بودند و نهایت اعتماد برو داشتند درین وقت که اورا سردار لشکر قرار

بکومک و مدد الشفافات نفرموده باچارصد پانصد سوار بر جناح استعجال
 شنافت و در عرض بیست روز از ماندو به بروند پیوست صفوی و ناهرخان
 از شهر برآمده در کنار تال کاگریه معمسکر آراستند چون عبدالله خان
 از کشت خدیم و قوف یافت روزی چند در بروند توقف گزید تاکو مک
 بیرون بعد از چند روز کوچ کرده به محمود آباد لشکر آراست و مردم
 شهر از کنار تال کاگریه برخاسته در ظاهر موضع پتوه نزدیک به مزار قطب
 عالم فرد آمدند عبدالله خان از محمود آباد بموضع پارچه آمد
 صفوی و ناهرخان در دیه بالود مذل کردند و بین الغریقین سه کروه
 فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصه کار
 زار شدند قضا را جائی که عبدالله خان معمسکر آراسته بود زقوم
 زار انبیه و کوچهای تذگ داشت و زمین پست و بلند بود بنا برین
 سلسه افواج او انتظام شایسته نیافت نخست ناهرخان را که هراول لشکر
 پادشاهی بود با همت خان که از پیش قدمان فوج عبدالله خان بود
 مبارزت اتفاق افتاد و از شصت قصاصتگی بیر مقتل او رمید و راه
 عدم گزید و فیلی که در پیش فوج عبدالله خان بود از آواز بان
 و تفگ رو گردان شده بکوچه تذگ که از دو طرف زقوم زار داشت
 بسیاری را پامال راه عدم ساخت و بعد از زد و خورد بسیار از نیزگی
 تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرده بپرگنه بروند شنافت و از آنجا
 به بروج رفت و سه روز در بروج گذرانیده روز چهارم به بندر سوت
 رفت و در ماهه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت

مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفوی که عرصه را خالی
 یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرارداد که هر کدام
 از محال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و گیرا شناخته هنگام
 طلوع نیراعظم از دروازه که بسمت راه آنها مت بشهر در آیند و خود
 بابو خان افغان از پرگنه کریخ یلغیر کرد وقت سیر بسواد شهر
 رسیده در باع شعبان لحظه توقف نموده تا روز روش خوب شود
 و دوست و دشمن تمیز توان کرد بعد از جهان افرادی صبح
 صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت انتظار رفقا فکشیده از
 دروازه سارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال
 ناهر خان نیز رسیده از دروازه از درون شهر داخل شد خواجه سرای
 عبد الله خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذشته بود سرامیده
 بخانه شیخ حیدر نبیره میان و جیه الدین پناه برد و نام بردها باستحکام
 برج و باره پرداخته جمعی را بر سر خانه محمد تقی دیوان و حسن
 بیگ بخشی فرستاده آنها را بدست آوردهند و شیخ حیدر خود آمده
 نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه من است فی الفور
 او را هم دست و گردن بسته آوردهند و خاطر از ضبط نسق شهر
 مطمئن هاخته بدلسای لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداخته
 و از نقد و جنس هرجه بدست آمد بعلوونه مردم قدیم و جدید قسمت
 نمودند حتی تخت مرصع که مثل آن صورت نه بندد در هم شکسته
 طلا را بعلوونه نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصرف
 گشت و در اندک فرصت جمعیت نیک فراهم آمده چون این خبر
 بهمازه رسید عبد الله خان از خدمت شاه والا قادر رخصت گرفته

آنحضرت عنان معاودت معطوف داشته مذوچه ماندو شدند گجرات
 را به تبیول عبد الله خان لطف نموده کنهرداس را با صفوی دیوان
 آنصویه و خزانه و تخت مرصع که پنجم لک روپیده صرف آن شده و
 پرده ای شمشیر که بدو لک روپیده برآمده و اینها را بجهت پیشکش
 والد بزرگوار ترتیب داده بودند فرود خود طلب نمودند و عبد الله خان
 وفا دار نام خواجه سرای خود را به حکومت آسمان فرستاد و او با
 معدودی بی سرو پا باحمد آباد درآمده متصرف گشت و صفوی
 دولتخواهی درگاه را بخاطر خود مصمم ساخته در نگهدارشدن سپاهی
 و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و روزی چند پیشتر از
 کنهرداس از شهر برآمده در کنار تال کا کریه منزل گزید و از نجا
 به محمود آباد شناخت و بظاهر چنان میدموده که بخدمت شاه جهان
 میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و
 دیگر بندوها که در محل جایگیر خود توقف داشتند به مراسلات ترتیب
 مقدمات دولتخواهی نموده در انتهاز فرصت نشست صالح موجودار
 هموکار تبلد از فحوای کار دریافت که صفوی را اندیشه کار دیگر پیش
 نهاد خاطراست بلکه کنهرداس هم اینمعنی را تفسی نموده بود
 لیکن چون صفوی جمعیت نیک فراهم آورد، شرایط حزم و احتیاط مرعی
 و مسلوک میداشت نتوانستند با او دست زد و صالح که سپاهی کار
 آگاه بود از توهم آنکه مبارا صفوی ترک مدارا و مجاپا نموده داشت
 یغما بخزانه شاهی دراز سازد دور بینی بکار برده با خزانه پیشتر
 شناخت و قریب ده لک روپیده در خدمت شاه والا قدر رسانید و
 کنهرداس نیز پرده ای مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت

و توبخانه عالی یا پیوهت لک روپیده خزانه همراه دادند و فاضلخان
بخدمت بخشیدگری و واقعه نویسی لشکر مقرر گشت غرّه خورداد
شاهزاده داور بخش پسر سلطان خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات
سرافراز ساخته منصب هشت هزاری ذات و همه هزار سوار و دولت
روپیده نقد مدد خرج عنایت نمودند خان اعظم را بمنصب اتالیقی
اختصاص بخشیده یک لک روپیده بصیغه مساعدت مرحومت فرمودند
و آصفخان بصاحب صوبگی ولایت بنگاله و اوتیمه دستوری یافت
سی ام خورداد منه هزده جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سی
و دو هجری درود موكب مسعود بدار البرکت اجمیر اتفاق افتاد در
خلال اینحال از آگره خبر رسید که میرم الزمانی بخلوت سرای
جارادانی انتقال فرمودند حق تعالی غریق بحر رحمت خویش
گرداناد جگت سنگه پسر رانا گرن از وطن خود آمده دولت زمین
پوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار
زنجیر فیل برسم پیشکش ارسالداشته بود بنظر همایون در آمد
درینوقت عرضه داشت متصدیان صوبه گجرات مشتمل بر جنگی که
میان عبد الله خان و صفوی خان پسر امانت خان و دیگر بندوها
شده بمسامع جلال رسید و شرح این داستان برسم اجمال آنکه ولایت
گجرات به تیول شاهجهان مقرر بود و راجه بکرم احیت بصاحب
صوبگی آنملک اختصاص داشت در هنگامی که موكب گیهان شکوه
از ماندو نهضت فرموده راجه بکرم احیت حسب الحکم کنهره اس
نام برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود بخدمت آمده درخواهی
دهلی جان نثار گشت چنانچه در جای خود گذارش یافته و چون

که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ که در مرکز پنجه گجرات جاگیر
داشت برادران خرد او شبی بیخبر بر سر او ریخته بعقل رسانیدند
و مقاوم ایتحال برادرانش با مادر حقیقی او بدرگاه والا آمدند
لیکن مادرش چنانچه باست مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی
نیارست رسانید اگرچه فتنه جوئی و زشت خوئی او بمربیه بود که
کفته شدن او انسوس نداشت لیکن چون ازین بیدولزان نسبت
ببرادر کلان که بمنزله پدر امتحان بیباکی بظهور رسیده بود حکم
شد که بالغول در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدانچه سزاوار
باشد بعمل آید *

رخصت شاهزاده پرویز باعساکر منصور بطرف ماندو

چون بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه
کهاتی چاندا عبور فرموده بماندو شناخت بتاریخ بیهصت و پنجم
اردی بیشست شاهزاده پرویز را با عساکر گیهان شکوه که درظل رایت
جهانکشا فراهم آمده بوند بتعاقب ایشان رخصت فرمودند عذان
اختیار شاهزاده کامکار و مدار انتظام عساکر اقبال بسوایدید مهابت
خان حواله شد * اسامی امرائی که در خدمت شاهزاده دستوری یادند
بدین تفصیل است خان عالم - و راجه نر سنگدیو بوندیله - و راجه
کیستنگه کچهواهه - و سر بلند رای - و لشکر خان - و منصور خان -
و راجه جی سنگه - و سورج سنگه - و فاضل خان - و رشید خان -
و راجه گردهر - و خواجه میر عزیز الله - و اسد خان - و سید
هزیر خان - و اکرم خان - و غیرهم موازی چهل هزار سوار موجود

وهدید از افتادن او سر رشته افواج از انتظام افتاد با آنکه مذل
عبد الله خان سرداری فوج هراول را ویران ساخته بخدمت
شاهزاده شناخته بود دارالخان و دیگر سرداران لشکر نیارستند پایی
همت بر جا داشت ازان طرف آمدن عبد الله خان افواج را از
نفسی انداخت و درینجانب بکشته شدن راجه بکر ماجیت دست
و دل لشکر از کار ماند آخرهای روز افواج طرفین هریک بجا و مقام
خود رفته قرار گرفتند بالجمله موکب منصور حضرت شاهنشاهی
از حوالی اکبر ایاک عبور نموده بصوب اجمیع تهضیت فرمود
شاهجهان بجهانب ماندو رایت دولت بر افراشتن و در کذارکول
فتحپور اعتبار خان خواجه سرا باستلام عتبه سلطنت جدین معاونت
نورانی ساخت چون در محارست قلعه آکره شرایط احتیاط و لوازم
بندهگی بتقدیم رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروزاده کامیاب
هراد گردیده منصب شش هزاری ذات و پنج هزار موار عذایت
نموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحومت
فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند دهم اردی بهشت ماه
حوالی پرگذنه هندون معاشر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بنواحیع
اردوی گیهان پوی رسیده بود حکم شد که امرایی عظام باستقبال
شتابند یازدهم ماه مذکور بعد از گذشتین فیم روز در ساعتی که مختار
الجیم شناسان رصد بند بود بسعادت زمین بوس جدین اخلاص نورانی
ساخت و بشوق و شغف تمام در آغوش عاطفت گرفته نوازش و مهریانی
بیش از بیش ظاهر ساختند صادق خان بخشی بحکومت و حراست
صوبه پنجاچاب سر افزایی یافت در خلال ایفحال بهسامع جلال رسید

کار بجایی رسد که تدارک پذیر نباشد ناگزیر از راه راست عذان قانعه
 با خانخانان و بسیاری از بندها بپرگنده کوتله که از راه متعارف بیست
 کروه بجانب دست چپ بود شناختند و چون عبد الله خان قرار
 داده بود که هرگاه اندوچ باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را
 بخدمت هیرسانم راجه بکرم ماجیت و دارالخان پسرخانخانان و بسیاری
 از بندها را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مظمم نظر دوریین
 آنکه اگر بتحریک بیگم فوجی بمبارزت و مقابله نامزد فرمایند
 زام بردها روزی آنها را توانند نگاه داشت تا گرد و غبار این فساد
 یکه روزگار ناهمجارت از نتله کاری برانگیخته با بسیاری مدارا فرو
 فشینند و وضعها به آئین پسندیده قرار گیرد و بیگم بتحریک مهایت
 خان آصفخان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن و لشکرخان
 و فدائی خان و نوازخان وغیره را با موافی بیست و پنجهزار سوار
 موجود بمقابل فرستاد و راجه بکرم ماجیت و دارالخان نیز اندوچ
 ترتیب داده در برایر آمدند عبد الله خان که در انتهاز فرصت
 بود قابو یانه چلوریز بلشکر شاهزاده پیوست درین هرج و مرج
 زیردست خان و شیر حمله و شیر پلجه^(۱) پسر او و محمد حسین
 برادر خواجه جهان و نورالزمان پسر اسد خان معموری از نوج
 عبد الله خان جان ندار شدند راجه بکرم ماجیت که از اراده عبد الله
 خان آگاهی داشت نزد دارالخان شناخت که نوید آمدن او رسانه
 قضا را درینوقت تیرتفذک از شست غیب به مقتل راجه بکرم ماجیت

و مایر بندها از محال جاگیر خود آمده سعادت زمین بوس دریافتنه
از جمله راجه نرسنگد یو بوندیله فوج اراسته عرض داد و آصفخان در
کزال بخدمت پیوست و نوازشخان پسر شعیب خان از گجرات آمده
با استلام عتبه خلافت ناصیه افروز گردید و تازمیدن بدار الملک
دهلی جمعیت نیک در ظلال رایت جلال فراهم آمد مید بهو
بخاری و صدر خان و راجه کشنداس در دهلی بسعادت زمین بوس
فرق عزت بر افراد خند باقر خان از صوبه اوده آمده فوج آراسته بنظر
در آورد و راجه گرد هر پسر رای میان در باری استه معاد ملزمت
دویاقت درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بسوابد پد
مهاباتخان مفوض بود و سرداری فوج هراول بعد الله خان مقرر داشته
حکم فرمودند که یک کروه پیشتر از اراده فرود می آمده باشد و
خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بهده او شد *

آغاز سال هر دهم از جلوس اقدس

شب چهار شنبه بیستم جمادی الاول منه هزار و سی و دو هجری
نیز فروغ بخش بدبیت الشرف حمل پرتو معادت انگند و سال هر دهم
از جلوس بمبارکی آغاز شد راجه جی منگه نبیره راجه مافسنه از وطن
خود آمده با استلام سده سنیه ناصیه معادت افروخت درین وقت خبر
رسید که شاهزاده والا شکوه از معادت جبلی و حق شناسی توانستند
با خود قرار داد که با این لشکر و جمعیت بمقابل شتابند مبارا

آمد و از کشتن جان برد مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان از
دارالخلافت رسیده که شاهجهان با عصه کرب بیدکران بنواحی اکبرآباد آمده
در فتح پور توقف گزیدند و موسویخان در فتح پور دولت ملازمت
دریافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود و مقرر شده قاضی عبد العزیز
برفاقت مشارالدیه مترجمه درگاه گشته مطلب ایشانرا بعرض همایون
رساند چون افضلخان در درگاه کاری نساخت و هرچند باصلاح این
فساد کوشش نموده نتیجه برآن متوجه نگشت ناگزیر مایوس باز
گشت و بیگم منازعه و مخاصمت را صریح ساخته محال جاگیر
شاهجهان را بمکابره و سندیزه تغیرداده بشهریار تذکوه فرمود و چون
حرفهای ناملائم و مقدمات زشت ازی التفاتی حضرت شاهنشاهی
و بداندیشی بیگم بساده جوان بخت رسید و متینقون گشت که هرچند
مدارا و بردباری بکار رود حمل بر عجز و زیونی کرده بتعذر و تحکم
خواهند انزوه و جمعی که بازید واریها فراهم آمده اند آیت یاس
از صفحه احوال خوانده راه بیوفائی خواهند سپرد و کاربدشواری
خواهد کشید ل مجرم بخاطر صلاح اندیش چندین نقش بست که پدش
از رسیدن شاهزاده پرویز و فراهم آمدن عساکر از اطراف و انتشار مالک
لخدمت پدر بزرگوار باید شناخت یتحتمل که این حجاب از میدان
برگرفته آید و کار بجائی نرسد که طویند را نداشت حاصل شود
با جمله در کنار آب لودیانه موسویخان با قاضی عبد العزیز رسید و
از دسکه مزاج اشرف بذریک و فساد نور محل بشورش و آشوب
گرانیده بود قاضی راه سخن نداده حواله مهابدخان فرموده
که مقید دارد و چون موکب اقبال از سرهنگ پیشتر شناخت امر

دار الخلافت آگه از اعاظم مصالح دولت داشته از آب هلطانپور
 عبور فرمودند بالجمله از فتدن سازی نورجهان بیگم کار باینند رسید و
 بشامست نسبت شهریار جهانی بشورش گراندید و فرزندی را که دستور
 العمل اخلاص و رضا جوئی بود بزور و عنف بر سرستیز و لجاج آوردند
 و چندین بادشاهی را که در گرسن با کمال ضعف و بیماری درهای
 که بمزاج اشرف نهایت نا مازگاری و تذاخل داشت بجنگ فرزند
 ترغیب و تحریص نمودند غافل از آنکه به ر جانب که چشم زخم رسید
 زیان زدگی این دولت سنت و بجز ندامت نتیجه بر آن متربخ نخواهد
 شد بندھائی را که سالها تربیت فرموده بولاپایه امارت رسانیده اند و
 امروز بایستی که در موکب شاهزاده والا قدر بر سر قندهار که ناموس
 هلطنت امانت گوی مساعیت از یکدیگر برایند در جنگ خانگی
 ضایع ساختند درینوقت چندی از ایاب فساد که محرک سلسه عناد
 بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجہ سرا و خلیل بیگ ذو القدو
 و فدائی خان میر توزک بخدمت شاهزاده ابوبکر مراسلات مفتوح
 دارند چون وقت مقتضی مدارا و افماض نبود هرسه را محبوس
 فرمودند و بفابر عدارتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت بر بی
 اخلاصی او سوگند خورد و نورالدین قلی نیز بر طبق آن گواهی
 دروغ داد همچنین ابوسعید از جانب محرم خان خواجہ هرآخیانت
 کرده مقدمه چند که بوسی خون ازان ها آید معترضداشت و در آشوب
 طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هردو بیچاره شد و مهابیت
 خان که در هلاک این تهمت زدهای مظلوم بود بی تامیل و توقف
 به قیغ بیدریغ از هم گذرانید و فدائی خان را تبعیغ زیان بینان جان در

و مقاصد نهانی وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا هرچه
مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهابتخان از کابل رسیده
بسعادت زمین بوس سرافرازی یافت درخلوت بعرض اشرف رسانید
که تا معتمد خان درمیان کل است برهم زدن هنگامه شاهجهان از
محالات مینماید اگر حضرت صریح بقتل او راضی نباشد ببهانه
خدمتی روانه کابل سازند تا من ادرا آواره راه عدم گردانم مقارن اینحال
عرضه داشت اعتبار خان تر آگره رسید که شاه جهان بالشکر بسیار
از ماندو متوجه اینصوب شد تا پیش نهاد خاطر چه باشد بنا برین
راى صواب نما چنین اقتضا فرمود که در لباس سیرو شکار تاکنار
آب سلطانپور نهضت اتفاق افتاد بعد ازان هرچه از پرده غیب چهرا
کشا گردد درخور آن بعمل آید *

ورود موکب همایون بصوب دارالخلافت آگره

باين عزیمت هفدهم بهمن ماه رایت اقبال بصوب دارالخلافت
آگره ارتفاع یافت درخلال اینحال عرضه داشت اعتبارخان و دیگریندها
پیوسته از دارالخلافت آگره رسیده چون موکب منصور شاه زاده گیندی
ستان شاهجهان بر جناح استعجال متوجه اینحدود است و خانخانان
و دارابخان پسر ادرا با دیگر اصراء که از تعینات صوبه دکن بودند همراه
آورده ازینجهت آوردن خزانه و روانه ماختن آصفخان صلاح دولت
نداشته بنا بر احتیاط باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداختم
و پر طبق این عرضه داشت آصفخان فیز رمید و آمدن شاهجهان
بتحقیق و تیقون پیوست لجه نهضت موکب اقبال بصوب

بر افراحت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه ندر و هجده اسپ عراقی
 برسم پیشکش معروض داشت حیدر بیگ ولی بیگ فرستادهای
 شاه عباس بسعادت آستان بوس سرافراز گشته مراحله محبت طراز بنظر
 اقدس در آوردن و همدران زودی خلعت و خرجی داده رخصت
 انعطاف ارزانی داشتند خانجهان را که بجهت بعضی مصلحتها
 طلب شده بود اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده
 بطريق منقلا تعین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن شهریار در
 ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و آصفخان را بدار الخلافت
 آگره فرستادند که تمام خزاین مهر و روپیه که از آغاز سلطنت عرش
 آشیانی انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد و ازین
 فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابت خان
 التماس نموده بود و پیش ازین درجای خود اشارتی بدان رفته
 و شریف وکیل شاهزاده پرویز مصتوس یادت که بسرعت هرچه
 تمامتر شدافتنه ایشان را با لشگر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و
 فرمان مرحومت عنوان بخط خاص قلمی نموده تاکید بسیار درآمد
 مرقوم فرمودند درین ایام که هنر امتزاج صحت امتزاج قدری از مرکز
 اعتدال انحراف داشت و آمدن شاه به تسخیر قندهار موجب توحش
 و توزع خاطر قدسی مظاهر بود پیوسته حرفهای نا ملایم از طرف
 شاهجهان شورش افزای طبع اشرف میگشت و حدوث این سانحه
 بر آنحضرت ساخت گران بود لجرم مومویخان را که از بندهای
 هنر و سخن شناس بود نزد آن کوکب مراد فرستاده نصایح
 هوش افزا بتقریر او حواله فرمودند حکم شد که بر ارادهای باطنی

که محال متعلقة شاهجهانرا که در سرکار حصار و میدان دو آب و غیره واقع است بجاگیر شهریار تنخواه نمایند و ایشان عوض جاگیر آن محال از صوبه دکن و گجرات و مالوہ هرجا خواهند متصرف گردند افضلخان هرچند در اصلاح این فساد سعی نموده نتیجه بران متربت نگشت و بیگم راه سخن نداده اورا بی نیل مقصود رخصت معاویت فرموده بشاه زاده بلند اقبال فرمان صادر شد که صوبه دکن و گجرات و مالوہ بآن فرزند عذایت شده ازین محال هرجا که خواهند میل اذامت قرار داده بضبط آنحدود پردازند و جمعی از بندها را که بجهت یورش قندهار طلب فرموده ایم بزودی روانه درگاه والانمایند اگرچه این احکام را بحضورت شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبوده همه ماخته و پرداخته بیگم بود و غرض اصلی آنکه اگر شاهجهان بتغیر جاگیر و جدا ماختن مردم تن درداده این تحکم و تعدی را فرو خورد بمرور فتوح عظیم در جمیعت و سامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج و هاج آن فرازنده تخت و تاج بشورش در آمده با قدر حقیقی و خداوند مجازی طریق گستاخی و مسو ادب پیش گیرد ناگزیر بر حضرت شاهنشاهی لازم و متعتم خواهد شد که بدرین جانب نهضت فرمایند (۱) تا روز نتنه پرداز چه نیز نگیها کند و چه نقشها بر روی کار آرد (۲) درین ایام خانجهان بموجب فرمان از سلطان رسیده بسعادت زمین بوس فرق عزت

و دستگاهی بجهت تربیت و پیش آوردن شهریار ترتیب داشته
 و چون آصفخان را بجانب داری شاهجهان متهم داشتند و خاطر بیگم را
 از حیله پردازی بحروفهای لغو مقدمات دور از کار منحرف ساخته
 بودند هرگاه ازین عالم سخنی مذکور نمیشد آصفخان سکوت را حصار
 عزت خود دانسته زیان را بگویائی آشنا نمیساخت و از اباب فساد میدان
 را خالی یافته در آتش افروزی سعی داشتند و چون خود مرد این
 کار نبودند بیگم را بپرین آورده که مهابیت خانرا که از قدیم با آصفخان
 خصوصیت دارد و با شاهزاده بی اخلاص است از کابل باید طلبید
 تا متصدی انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از غرایب آنکه هرچند
 فرامیین مطاعه و نشانهای بیگم بطلب اوصان ر میگشت نظر بزیستهای
 سابق ظهور این سانحه را بیویه معقول دلنشیں خود نمی
 توافسست ساخت و جرأت برآمدن نمی نمود و بخدمت مهد علیا
 عرضه داشت میگرد که تا آصفخان در درگاه باشد آمدن من متصور
 نیست اگر در واقع بورهم زدن دولت شاهجهان را با خود مصمم
 ساخته اند آصفخان را بتصویب بذکاره باید فرمود و معتمد خانرا که
 خلیفه بیعت شاهجهانست میاست باید فرمود تا من جرأت
 پرآمدن نموده متصدی این شغل خطیر گردم امانت الله خان پسرو
 مهابیخان بمنصب سه هزاری ذات و یکهزار و هفتصد موسر افزایی
 یافت و فرمان شد که اوزا بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده
 متوجه درگاه گردد درینوقت که بروز موکب منصور بدارالسلطنت
 لاهور اتفاق افتاد عبد الله خان از محال جاگیر خود آمده باستلام
 عذبه اقبال جمیں افروز گشت به متصدیان دیوان اعلی حکم شد

انفعال دریا رسید و خواست که قلعه را متصدی گردید از طرفین
آتش قتال اشتعال پذیرفت و تبری بر حده چشم شریف الملک
رسید و اورا کور ساخت و ظهور این سانحه - بدیه شورش و آشوب
خاطر بیکم گشت و زمانه را خمیر مایه قنده بدست افتد.

نهضت رایات عالیات بصوب دارالسلطنت لاھور

در بدست و پنجم مرداد ماه آلهی نهضت اعلام نصرت فرجام
بصوب لاھور اتفاق افتاده بفتحه پردازی نور محل و شورش طبیعی او
خدمت قندهار شهریار فرموده بمنصب دوازد هزاری ذات و هشت
هزار سوار سر انرازی بخشیدند و مقرر گشت که میرزا رستم اتالیق
شاهزاده و سپه هالار اشکنرباشد و پیشتر بیلاھور شنایه بفراهم آوردن شده
همت مصروف دارد در مقام هیره پور اعتقاد خان بصاحب صوبگیع
کشمير هر افزای گشت و کنور سفنه راجه کشتوار را از حبس برآورده
بعذایت ملک کشتوار کامیاب مراد گردانیدند و قرار یافت که زعفران
و چانور شکاری بخالصه شریفه ضبط شود و چون از آب چناب عبوو
موکب منصور دست داد میرزا رستم از لاھور آمده باستلام عتبه
خلافت جبین سعادت نورانی ساخت درین تاریخ افضلخان دیوان
شاهزاده گیتی مدان شاشهنگان عرضه داشت ایشانرا آورده ملازمت
نمود همگی همت آن خلف دودمان خلافت مصروف برآنکه
غبار شورشی که مرتفع گشته با بیماری مدارا و ملایمت فرو نشیدند
و پرده آزم و ادب از میان برداشته نشود و اراده فاسد بد اندیشان
واقعه طلب آنکه از جانبین اسیاب شورش و فساد مراجعت یابد

درگاه خواهند شد میرزا رستم صفوی را حکم شد که پیشتر بالا هور شناخته استعداد لشکر قندهار نماید و یاک لک روبیه برهم مساعدت عنایت فرمودند سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی و فیروزی عنان معاوتد معطوف داشته معمتمد خان بخشی بر جناح انتیحال روانه درگاه والا گردید درین تاریخ آمد با استلام عتبه خلافت جیین افروز گردید - از غرایب آنکه در حرم سرای دولت دانه مسواریدی که چهارده پانزده هزار روبیه قیمت داشت گم شد جو تک رای منجم معروض داشت که درین دو ماه روز پیدا نمیشود و صادق رمال عرض کرد که در همین دو روز از جائی بهم میرسد که بصفا و نزاهت متصف باشد مقل عبادخانه و جائی که مخصوص بتمام و تسبیح باشد و عورت رمالی بعرض رسانیده که درین دو ماه روز بهم میرسد و زن مفید پوستی از روی شگفتگی و انبساط بدهست مبارک خواهد داد قضا را روز سوم یکی از کنیزان ترک در عبادت خانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان آورده بدهست مبارک داد و سخن هر سه بکرسی نشست درینولا شاهزاده بلند (ابوالپرگنه) دهول پور را بجاگیر خود التماس نموده دریا افغان را بحکومت و حراست آنجا تعین فرمودند و پیش از رسیدن عرضه داشت شاهزاده بالتماس نور محل بجاگیر شهر یار تخواه شده بود و شریف الملک ملازم شهر یار قلعه دهول پور را در تصرف داشت مقارن

(۴ ن) مولف اقبال نامه که بخشی آن لشکر بود روانه رکاب ظفر انتساب گرد (۷ ن) دهابپور

شاهجهان دستوری یافت که با عساکر فیروزی مأثورو فیلان کوه شکوه
 و توپخانه عظیم برجناح استعجال متوجه ملازمت گردند درین
 تاریخ مهابتخان از کابل آمد و با متلام عتبه خلافت ناصیه سعادت
 بر افروخت حکیم مومنا بومیله مهابتخان دولت ملازمت در یافته
 از روی قدرت و دلیری منتصبی علاج ضعف آنحضرت گشت و
 در همان چند روز که آثار صیت بر ناصیه جلال پیدا شد مهابتخان را
 رخصت صوبه کابل فرمودند اعتبار خان خواجه سرا بمنصب پنج
 هزاری ذات و چهارهزار سوار سوار افزایی یانسا و چون پیر و منحنی شده
 و از صور من بسعادت پرستاری آنحضرت اختصاص داشت صاحب
 صوبگی اکبرآباد و حرامت قلعه و خزانی بعده آن دیرینه خدمت
 مقرر گشت (نوزدهم فروردی ظاهر پکله مورد بارگاه اقبال شد و جشن
 شرف در آنجا آراستگی پذیرفت و دوم اردی بهشت در خطه داپذیر
 کشمیر نزول سعادت اتفاق افتاد) مقارن اینحال عرضه داشت خانجهان
 از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و آلات و ادوات
 قلعه گیری آمده به حاصله قلعه قندهار پرداخت و خواجه عبدالعزیز
 نقشیندی با عی صد جوان در قلعه متخصص گشت تا بعد ازین چه
 رو دهد زین العابدین که بطلب شاهزاده جوان بخت شدائد بود
 چرین تاریخ آمده ملازمت نمود و معروض داشت که موکب اقبال
 شاهزاده والا شکوه از برها پیور بقلعه ماندو در پیوسته چون موسی بر شکال
 نزدیک رسیده بود ایام بارندگی را در قلعه ماندو گذرانیده متوجه

جاگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و امارت اعتماد دوله را بنویز
جهان بیگم ارزانی داشتند و خواجه ابوالحسن عالی منصب دیوانی
کل سر بلندی یافت - در خلال اینحال از عرایض منهیان صوبه
دکن بمسامع جلال رسید که سلطان خسرو در بیستم بهمن ماه بعارضه
درد قولنج و دیعت حیات سپر پیش ازین قراولان تعین شده بودند
که در مقام کرچه‌اک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون بعرض رسید
که جرگه بهم پیوسته بنشاط شکار پرداخته یکصد و بیست و یک راس
از قچکار کوهی و تکه مار خور و چهکاره شکار فرمودند *

آغاز مال هفدهم از جلوس معلمی

شب در شنبه هشتم شهر جمادی الاول هزار سی و یک
هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل معادن
تحویل ارزانی داشت و مال هفدهم از جلوس بادشاهی
آغاز شد (درین روز آصفخان به منصب شش هزاری ذات و سوار
صرافراز گردید) و چهل هزار روپیه بنزبیل بیگ ایلچی عنایت شد
در خلال اینحال استماع افتاده که دارایی ایران بعنوان تسعیر قندهار
رایت عزیمت بر افراشته هرچند این حرف نظر بر نسبتهای
سابق و لحق بغایت مستبعد میدنمود لیکن از انجا که حزم و احتیاط
از شرایط آساس جهانداری دلوازم پاس سلطنت است زین العابدین
بخشی اهدیان با فرمان مرحوم عنوان نزد شاهزاده گینیستان

و عوام الناس را بدان فربقته دارند و هنود میگویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد مهادیو از غایت دلایلستگی و تعلق که بار داشت لاش او را بروش گرفته سر در جهان نهاد و مدتیها با خود میگردید ازید چون یکچندی بپین گذشت ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر فرو ریخت و هر عضوی در جائی افتاد در خور کرامت و شرافت هر عضو آن موضع را عزت و حرمت داشتند و چون سینه که بقصبت اعصابی دیگر شریقتراست درین مقام افتاد اینجا را بقصبت جاهایی دیگر گرامی تر داشتند (و بعضی برآند که این سنگ که احاجا معمبود کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که قدیم بود لشکری که از اهل اسلام آمده از اینجا برد اشته در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پی بدان نیارست برد و مدتیها این غوغایی کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه برهمنی مزدود بجهت دکان آرایی خویش سنگی را در جائی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من درگا را بخوب دیدم بمن گفت که در فلان مقام انداخته اند اندنو و وقت ظهور من آمده هم از انجا گرفته در موضعی که مناسب حال من است نگاه دار راجه هم از مالوسی و هم بطعم زر که از نذورات فراهم خواهد آمد سخن برهمن را معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که آن سنگ یافته بعزم و شوکت تمام آورده درین مقام نصب سازند و باین طریق از نو) دکان ضلالت و گمراهی فروچیدند و العلم عند الله - درین تاریخ

مذکور بعمل آورند بتفویق ایزد چل شانه بازگ نماز و خواندن
 خطبه و کشتن گاو و غیره که از ابتدای این قلعه تا حال بوقوع
 فیامده بود همه در حضور اشرف بظهور آمد و سجدات شکر این
 موهبت عظمی و عطیه کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافتد
 بود بتقدیم رسید و حکم شد که مسجدی عالی درون قلعه اساس نهند
 قلعه کنگره بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و متناسخ
 بسیاست که تا آذوقه و سایر مصالح قلعه داری بر جا باشد دست
 استیلا بدامن امنیتش نمیرسد و کمتر تدبیر از تسبیح آن کوتاه است
 اگرچه بعضی جا سر کوهها داره که تپ و تفک توان رسانید لیکن
 حصاریان زازیان ندارد و میتوانند که بجایی دیگر نقل مکان نموده از
 آسیب آن محفوظ مانند و قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت
 دروازه دارد و دور درون آن یک کروه و پانزده طناب است طول پاو
 کروه و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم
 نیست و ارتفاع یکصد و چهارده فراغه و دو حوض کلان در درون قلعه
 واقع است بعد از فراغ از سیر قلعه بتماشای بدخانه درگا که به بهون
 مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیه ضلالت گشته قطع
 نظر از کفار شقاوت آثار که بت پرسنی آئین آنهاست گروه گروه
 از عوام اهل اسلام مسانت بعید طی نموده نذورات می بیند و
 بپرهاش این سنگ سیاه که سیاه تراز دل آنهاست تیرک می
 جویند نزدیک به بدخانه مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است
 و از اثر حرارت و تابش آن پیومنه آتشی شعله میکشد و از اباب
 ضلالت آنرا جوالا مکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده اند

تذگ شده و علامت یاس از چهاره احوالش ظاهر است بنابر اضطراب نور جهان بیگم و گرانی خاطر او حضرت شاهنشاهی عطف عفان فرموده آخرهای روز بدیدن او تشریف بودند وقت سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بیوش می آمد نور جهان بیگم بجانب حضرت شاهنشاهی اشارت نمود که میشناشید در چنان وقتی این بیت انوری بزبان آورد *

* بیت *

آنکه نایینای مادر زاد اگر حاضر شود

در جبین عالم آرایش به بیند مهربی

بعد از دو ساعت برحیم چاوید پیوست خاقان حق شناس آمرزش آن کهنه خدمت را از درگاه آلهی مسائل نموده بچهل و یک تن از نر زندان و اقوام او خلعت مرحمت فرمودند روز دیگر بهمان عزیمت متوجه تماشی قلعه کانگره شدند و بچهار منزل صالح دریایی مان کنکا مسون ازدیم معلمی گشت درین منزل پیشکش واجه جنبای بنظر اقدس در آمد ملک او بیست و پنج کروه از کانگره دورتر است و درین کوهستان ازو عمدت تر زمینداری نیعمت عقبهای و دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ بادشاهی نکرده برا درش که پیشکش اورا آورده بود بنوازشات شاهانه سرافرازی یافت بیست و چهارم ماه مذکور برفراز قلعه برآمده حکم فرمودند که قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام و شرائط دین متنین محمدیست علیه الصلوٰ و السلام در قلعه

گلزار چارید بهار کشمیر اتفاق افتاد مظفر خان بخشی بحفظ و حراست
 دار الخلافت آگرہ مقرر گشت شاهزاده پرویز را که خبر ضعف مزاج آن
 حضرت شنیده از تیول خود آمده بود در حوالی متهوہ رخصت
 انعطاف ارزانی فرمودند - درینوا بعرض همایون رسید که جادورای
 کایته که هراول لشکر دکن بود از مقهوران و خیم العاقبت جدائی
 گردیده بدرقه توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی سلطان
 شاهجهان دریافت درین تاریخ معروض گردید که راجه بهاو سنگه
 کچهواهه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت با آنکه جگت سفنه
 برادر کلان او و مها سنگه برادرزاده او هردو با فرط شراب نقد حیات
 در باخته بودند عبرت ازان بر نگرفته جان شیرین با آب تلخ فروخت
 جوان وجیه و سنجیده و نیک ذات بود خواجه ابوالحسن از دکن آمده
 باستلام عتبه خلافت جدین سعادت افروخت و راقم اقبالنامه بمنصب
 دو هزاری ذات و ششصد سوار سرافرازی یافت چهاردهم بهمن ماه
 آله موضع بهلوان ^(۶) از مضافات سیدنا محل ورود اردی گیهان پوی
 گردید چون هوای سیر و تماشای کوهستان کانگره همواره مرکوز
 خاطر قدسی مظاهر بود اردی کلان را درین مقام گذاشته با جمی
 از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور
 شدند و چون اعتماد ایل ایلیماری صعب داشت در اردی گذاشته
 صادق خان میر بخشی را بجهت محادله احوال مشار الیه و
 محادله اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد ایل ایل

خُنجر مرصع و اسپ و فیل و خوانهای زر سرافرازی یادندا و بعد از نوای
 وزن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل نشاط
 و ارباب استحقاق ریخته شد و جو تک رای منجم را که نوید بخش صحبت
 و تندرمه‌تی بود به مر و روپیده وزن فرمودند و مبلغ پانصد مهر و
 هفت هزار روپیده باین صیغه انعام شد و در آخر مجلس پیشکش‌هایی
 که بجهت حضرت شریف داده بود بنظر اشرف در آرد از جواهر
 و مرصع آلات و اقمشه و اقسام نفایس آنچه پسند افتاد بگزیدند
 با جمله موازی دو لک روپیده صرف این جشن عالی و انعاماتی
 که بیگم کرده بقلم آمد موای آنچه برسم پیشکش گذراندند درینولا
 بیست لک روپیده خزانه مصحوب آله داد خان بجهت ضروریات
 لشکر دکن نزد شاهزاده گیتوی سلطان شاهجهان نرمادند چون
 بعرض اشرف رسید که عبد الله خان بی رخصت شاهزاده از صوبه
 دکن به محل جاگیر خود شناخته بدیوانیان عظام حکم شد که جاگیر اورا
 تغییر نمایند و اعتماد رای بسزاولی مقرر گشت که باز اورا بخدمت
 شاهزاده رساند درینولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و
 زیارت خانه مبارک نمود مبلغ بیست هزار روپیده بصیغه مدد خرج
 عنایت فرمودند *

ارتفاع رایات جهانکشا بصوب کشمیر بار دوم

چون هوای آگره از ممرشدت حرارت و افراط گرما بمزاج صحبت
 امتناج سازگار نبود روز دو شنبه درازدهم آبان ماه آله‌ی سال شانزدهم
 جلوس سعادت مانوس نهضت موکب گیهان شکوه بعزم سیرو شکار

بخدمت پیوست و از روی جرأت و اظهار قدرت مرتکب علاج گردید و مدارب ادویه گرم و خشک نهاد و از تدبیرات او نیز فائدگ مترتب نشد بلکه سبب افزایش حرارت و خشکی مزاج و دماغ گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون در ذشایر پیاله بندق خفتی میشد احیانا روزانه هم بخلاف معناد ارتکاب آن مینمودند رفته رفته بانرط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت بنا برین در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب را بقدرتی کم فرمودند و از غذاهای نا موقق احتراز کردند (امید که حکیم علی الاطلاق صحبت عاجل و شفایی کامل روزی کناد درینوا شاهزاده سلطان پرویز خبر بیماری آنحضرت را شنیده از جاگیر خود پدرگاه آمده معادت زمین بوس درینه مسرت بخش خاطر پدر فرشته سیر گردید) درینست و پنجم شهر شوال هزار و می هجری جشن وزن شمشی بمبارگی و فرخی آراستگی یافت چون در مر آغاز این سال مسعود اثر صحبت و بهجهه بر وجدات احوال پدید بود نور محل التماس نمود که وکلای او متصدی سامان این جشن عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و جمعی از بندهای پسندیده خدمت و خواصان مزاج دان که درین ضعف از روی اخلاص و جانفشنانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت برگرد آنحضرت میگشتدند بنوازشات خلعت و کمر و شمشیر مرصع و

به آشناشی او تن در نمیدهد و صحبت آن دلداده در باطنش اثر نمیکند هردو را بحضور طلب داشته باز پرس فرمودند هر چند آن عورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آهنگر از غایت تعلق بی تبانه گفت که اگر یقین داشم که او را بمن عنایت نمی فرمایند خود را از فراز شاه برج قلعه بزیر می اندازم آن حضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج متوف اگر خود را از بام این خانه بزیر اندازی من او را حکمی بدم عنایت میکنم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت و بمحض افتادن چند قطره خون از چشمهاش بیرون افتاد و جان داد و بلاشی که از چشم کشیده بود بچشم خود دید *

شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن

در سوانح گذشته ایمائی بران رفته بود که حضرت شاهنشاهی روز جشن دسپره در کشمیر اثر گرفتگی و گرانی نفس و کوتاهی در خود احساس نمودند مجملاً از کثرت بازندگی و رطوبت هوا در مجاوی نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر میشد رفته رفته باشتداد و امتداد افجامید و از اطبائی که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله منصفهی علاج گشت و یکچندی دواهای گرم ملائم تدبیرات یکلر برد بظاهر اندکی تخفیف شد چون از کوه برآمدند باز شدت ظاهر صفت درین مرتبه روزی چند بشیر بزد و باز بشیر شتر پرداخت و از هیچ کدام غاییده معنده بیه حاصل نشد مقارن اینحال حکیم رکنا

مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر
 گشت که سوای ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود موزعی
 چهارده کروز دام دیگر از محل که متصل بسرحدهای بادشاهی است
 واگذارند و فوجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانه عاصمه رسانند بالجمله
 حضرت شاهنشاهی افضلخان را رخصت اعطاف ارزانی داشته
 چیغه لعلی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف آن در جای خود
 نگاشته کلک سوانح نگارگشته مصروب مشار الیه بجهت شاهزاده
 ارسال داشتند و قلمدان مرصع بافضلخان عنایت شد آنای بیگ و محب
 علی بیگ و غیره فرستادهای دارای ایران بانعام می هزار روپیه
 فقد سرفراز گردیدند و همچنین بدیگران نیز در خور شایستگی
 انعامها فرمودند و یاد بودی بجهت شاه مصروب نام بردها ارسال
 داشتند و مقارن اینحال قاسم بیگ فرستاده دارای ایران دولت
 زمین بوس دریافت و مکتوب مشتمل بر مراتب محبت و یکجهتی
 با سوغاتی که فرستاده بودند بنظر در آورده نظر بیگ آخته بیگی
 شاهزاده بلند اقبال شاهجهان عرض داشت ایشانرا آورده گذرانیده
 التماس اسپان بخششی فموده بودند برایه کشنداس مشرف اضطیبل
 حکم شده هزار راس اسب از طوبله سرکار در عرض پانزده روز سامان
 فموده روانه سازد و اسب روم رتن فام که شاه والا جاه روم از غنایم قنیع
 روم فرستاده بودند بشایزاده عنایت فموده مصروب او ارسال داشتند
 درین وقت بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بزنی هم از صنفت
 خود عاشق زار است و پیوسته سر در پی او دارد و اظهار گرفتاری
 و آشتفتگی میدماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوی ام است اصلا

بد تیغ اندقان بrixak هلاک انداختند و بهمین دستور فرست نداده
 زده و کشته تا کهرا کی که جای اقامت نظام الملک و عنبر مقهور
 بود رانده برند یک روز پیشتر آن بد اختراز رسیدن افواج قاهره
 آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و اعمال و اتفاقات برآورده
 بقلعه دولت آباد داشت و خود پشت برقلعه داده نشسته و بیدشتری
 از مردم را برا اطراف ملک پراگند ساخته و سران لشکر ظفر اثر
 با سپاه کینه خواه سه روز در بلده کهرا کی توقف نموده شهری را که
 در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بقوعی خراب ماختند که
 در بیست هال دیگر معلوم نیست که برونق اصلی باز آید
 مجملًا بعد از انهدام آن بناها را بین قرار گرفت که چون هنوز
 فوجی از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یکمرتبه انجا
 رفته اریاب نساد را تنبیه برا اصل نموده از سر نو سامان آذوقه کرده
 و گومند گذاشته عنان معاودت معطوف باید داشت و باین عزیمت
 صائب تا قصبه پتن شدافتند و عنبر مقهور مزور حیله ساز و کلا
 نزد امراء فرستاده شروع دو عجز و زاری نمود که بعد ازین سر زشن
 بندگی و در اتخواهی از دست فمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم
 و آنچه فرمان شود از جرم و پیشکش منت داشته بصر کار میرسانم
 اتفاقا دران چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو راه یافته
 بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمد نگر را
 محاصره داشتند از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده
 از پیور قلعه برخاستند بنا بین فوجی بگومند خنجر خان فرستاده
 مبلغی برسم مدد خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته

جمیعی از بندوها که در قلعه ماندو بودند رسید یا دین مضمون که
 فوجی از مقهوران قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده از آب نریله
 گذشته دیهی چند که در زیرقلعه واقع است سوخته بتاخت و تاراج
 مسخنول اند ل مجرم مدار المهامی خواجه ابوالحسن با پنجهزار موار
 برسم متقلا تعذین شد که گرم و چمپان شناخته سزای آن گروه باطل
 متذیر بدهد خواجه شبا شب رانده هنگام طلوع صبح بر لب آب
 زمید و مخدولان آگاهی یافته لحظه پیشتر به آب درزده خود را
 به ساحل ملاحت و مانیده بودند بهادران تیز جلو بتعاقب شناخته
 قریب چهارده کروه دیگر آنها را رانده بسیاری را بشمیر انتقام
 مسافر راه عدم گردانیدند و مقهوران روزگار برگشته تا برهانپور عنان
 مساعت باز کهی دند و بخواجه ابوالحسن فرمان شد که تا رمیدن
 منوکب منصور در آن طرف آب توقف نماید و متعاقب خود نیز باعساکر
 اقبال بفوج متقلا پیوسته کوچ بکوچ تا برهانپور تشریف فرمودند
 هنوز آن مخدولان بی عافیت در مواد شهر پایی ادبیار برقرار داشتند
 چون مدت دو سال بندوها در گاه با گروه باطل ستیر درزد و خورک
 بودند انواع و اقسام رنج از بی جاگیری و عصرت غله کشیده بودند
 و از سواری دایمی اسپان زیون شده بنا بر آن مدت نه روز بسر انجام
 لشکر توقف اتفاق افتاد درین نه روز سی لک روپیه نقد و اسپ
 وجیده بسیار بسیاه منصور قسمت فموده و سزاولان گماشته صریم
 را از شهر برآورده و پیش از آنکه مبارزان رزم دوست تیغ کین
 بخون عدو رنگین سازنده بختان تای مقاومت قیاره مانند بنا
 انعش از هم پاشیدهند و جوانان تیز جلو از عقب در آمده پیغمبار محبر

محمد معید فرمود که آنقدر جا را بگند هرچند بیشتر گندندید اثر
 حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجایی رسید که پارچه آغذی تفت
 فرمود از شد و بخدمت گرم بود که گودا همین دم از کوره آتش بر آرده
 آند و چون هوا رسید سرد گشت آنرا بر گرفته بمنزل خود آورد
 و در خریطه کرده و مهربونهاد روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی
 استاد داؤد را که در غن شمشیر گری یک طولی دارد بحضور طلبیده
 فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری و کاردی مرتباً سازد
 بعرض کرد که در زیر پنکه نمی ایستد و از هم میزد مگر آنکه
 با آهن دیگر که پاک و بلیچم باشد ضم ساخته بعمل آورد حکم شد که
 چنین گفت مه حصه آهن برق و یک حصه آهن دیگر با هم آمیخته دو
 قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیدیا اثر را اورد
 از آمیخت آهن دیگر جو هر بر آورده بود بسته و شمشیر یمانی و جذوی
 خم می شد و اثرخم نمی ماند و در برداش باشمشیرهای اصلی اول اول
 برابر آمد - و چون والده امام قلیخان والی توران مکتبی مشتمل بر
 اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنازی بنور جهان بیگم غرستاده و از
 تحفهای آن دیار برم سوگات ارها داشته بود بنا برین از جانب
 بیگم مکتبی هر جواب مراصله ایشان نوشته خواجه فضیل کابلی را
 که از قدیمان این درگاه بود با قسام نفایس بطريق یاد بود غرستاده
 شد - چهاردهم خورداد ماه افضلخان دیوان شاهزادگیتی سلطان شاهجهان
 عرض داشتی مشتمل بر نویه فتح و فیروزی و شرح دیگر مطالب
 آورده باستلام عتبه خلانت جبین اثروخت و تفصیل این مجمل
 آنکه چون موکب متصور بحوالی اوجین پلیومت غرض داشت

از الله باس^(۱) به پنده راهی مازد و مکرم خان حاکم اردیسسه می و دو
زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود پایه قبول یافت درینولا
گور خوش ازرا دریا آورده بودند بغایت عجیب و غریب (بعینه مانند
شیر لیکن خطوط شیر سیاه و زرد امیت و ازین سیاه و سفید) و از هر
بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا هر سرم خطهای سیاه و سفیده
مناسب جا و مقام کلان و خرد بقرینه افتاده و بر گرد چشم خطی
سیاه در غایت لطافتگشیده و از بحکم عجیب بود بعضی را گمان
میشد که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیق و تفحص به یقین
پیوست که خدا آفرین است - شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجله
طوبی شاهزاده شهر بار منعقدگشت درینولا غریب سانجه اتفاق افتاد
در یکی از مواقع پرگننه جلنده هنگام صبح از جانب مشرق غوغائی
عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول آن صدای وحشت ازرا
نزدیک بود که ساکنان آن مزرد بوم قالب از جان تهی گند در اندی
این شور و شغب روشنی برق آما روی پا نحطاط نهاده پر زمین افتاده
نا پدید گشت بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لختی تهکیم
یافت و دلیلی مشوش از هرامیمه مری و آشفتگی بخود آمد قاصد
تیز تگ نزد محمد معید عامل پرگننه مذکور فرستاده ازین سانجه
آگاه ماختند او در لحظه سواز شده و برسوان قطعه زمین رفته بمنظز
در آرده موازی ده دوازده ذرعه در طول و عرص نوعی سوخته بود
که نشانی از بجز درستنی نمانده و هنوز حرارت و تفسیدگی داشت

بنظر اشرف در آورده‌ند لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانه میرزا الغ
بیگ خلف میرزا شاه رخ که بمروز روزگار و گردش ادوار مسلسلة صفویه
مذوق گشته بود دران لعل بخط نسخ کنده شده الغ بیگ بن میرزا
شاه رخ بهادر بن امیر تیمهور کورگان درگوشة دیگر بفرموده شاه والا شکوه
بخط نصیحتیق نقش کنده بندۀ شاه ولایت عباس و این لعل رادر
پرخانه جیغه نشانیده بجهت منامیت‌ها ارسال داشته بود چون نام
اجداد حضرت شاهنشاهی دران لعل ثبت شده تیمنا و تبرکا برخود
مبارک گرفته بسعده اللہ داروغه زرگرانه حکم فرموده که درگوشة
دیگر جهان گیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم نماید - چهاردهم
اسفندار مذ ماه بساعت مسعود و زمان محمود دولتخانه آگرہ بورود
موکب گیهان شکوه محسود بلاد روی زمین شد لشکرخان حاکم
شهر و خضرخان حاکم قلعه اسیر و پرهانپور دیگر بقدھای عمدۀ
سعادت استقبال شتافته دولت آستان بوس دریافتند *

آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف

روز شنبه بیست و هفتم دیمیع آخر هزار و سی هجری اورنگ
نشین چاریالش افلاک پیشرفخانه حمل و رود سعادت ارزانی فرمود
و سال شانزدهم از جلوس اشرف آغاز شد درین نوروز شاهزاده شهریار
پمنصب هشت هزاری ذات و چهار هزار هزار سوار شرف اختصاص
یافت و صوبه بهار از تغیر مقر بخان به تیول شاهزاده پروریز مقرر
گشت و راجه هارنکهیو از درگاه بسراولی تعین شد که ایشان را

ملتان هر فراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودنده خلغت با خلچهر
 مرصع و اسپ وغیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر
 ظاهر ساخته و بهانه دزد چشم و ضعف باصره را وسیله آمدن خود بدرگاه
 نموده بود معلوم شد که به بودن آنجا راضی نیست لهذا حکومت
 و حرامت قندهار بعد العزیز خان مفوض داشته اورا بدرگاه طلب
 فرمودن و فرمان شد که بعد از رسیدن او بقندهار بهادر خان
 قلعه را حواله او نموده متوجه درگاه معلمی گردید چون پرگنه کرانه
 که وطن قدیم الخدمت مقربخان است از راه راست بر جانب
 دشت چپ واقع بود حسب التماس آن دیرینه خدمت پرگنه
 صد کور منوره ازدی و گیهان پوی گردید و او سر مقاشرت بر او خ
 عزت و سانیده یک قطعه یاقوت و چهار قطعه الماس برسم
 پیشکش و هزار ذرع متحمل بصیغه پا انداز و صد نفر شتر
 بطريق تصدق معروض داشت حکم شد که شتران را باریاب
 استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باع کرانه بشکارگاه پالم
 تشریف برده روزی چند بنشاط شکار خوشوت شدند آنگاه عنز
 محمد رهله فرموده برفراز حوض شمسی بارگاه اقبال بر امراضند
 و بیست و دو زنجیر فیل پیشکش الله یار خان ولد امتحار خان بمنظر
 اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاله نوزده زنجیر فیل
 با چهل و دو نفر خواجه سرا و دیگر نقائیص که دران ملک بهم
 می رسید برسم پیشکش ارهاں داشته بود مقبول افتاد کریمولا
 آفایلگ و محب علی بیگ فرستادهای فرمان روانی ایران سعادت
 زمین بوس دریانه مکتوب محببت طراز شاه والا قادر باکلگی پر ابلق

گیتی سلطان شاهجهان توجه با انتظام آن صوب مبدول فرمایند و چون
 بندهای شاهی بمحاصره قلعه کانگره اشتغال داشتند فرست موكب
 مخصوص روزی چند در عقده توقف افتاده بود درینولا که قلعه کانگره
 بکلید همت شاهزاده بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف ازان نگرانی
 وا پرداخت مجدداً آنعزیمت تصمیم یافت لاجرم بتأثیر بیخ روز جمعه چهارم
 دی ماه آلبی شاهزاده عالی مقدار حکم پدر بزرگوار باستیصال ارباب
 زوال رایات نصرت و اقبال بر افراسند خلعت با خنجر و شمشیر
 مرصع و اسپ و فیل خامه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از
 تخصیر کنده گرور دام از ولایت مفتوحة در وجه انعام خویش
 متصرف گردند ششصد و پنجاه منصب دار و یکهزار اهدی و هزار
 سوار بر قداز رومی و پنجهزار توپچی پیاده سوای هی و یکهزار
 سوار که پیش ازین در آن صوبه متعین بودند با توپخانه عظیم و
 فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزاده بلند اقبال دستوری یافتند و
 یک گرور زوییه خزانه لطف فرمودند و بندهای شاهی که بخدمت مذکور
 متعین شدند هر کدام در خور پایه خویش باضانه منصب و انعام
 اسپ و فیل هرفرازی پذیرفتند و خسرو را که در زندان مکانات
 صحبوس بود و بندهای شاهی محافظت و مسارت او مینمودند
 حکم شد که همراه خود بردۀ بضابطه که خاطر آن فرزند مطمئن
 باشد مقيد دارد و در همین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافت
 اکبر آباد ارتفاع یافت راقم اقبال ذامه را بولا منصب بخشی گردی
 سر بلندی بخشیده و علم مرحمت نموده در خدمت شاهزاده اقلیم
 کشا شرف رخصت ارزانی داشتند خانجهان را بصاحب صوبی

گوینده شاه والا قادر مشتمل بر اظهار هراتب یکجهتی بمنظور اقدس
در آورده چهارده راس اسپ با ایراق و سه دست باز توبیغون و پنجه سراسته
و یکقطار شترونه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض
داشت خلعت فاخره با جيدغه و طره مرصع و خنجر مرصع مرحومت
فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمان رواي ايران که «صحوب
زنديل بيگ ارمال داشته بود بمنظار اشرف در آمد سه لک روپيه
قيمت شد درین تاریخ صبیله نورجهان بيگم را که از علی قلی خان
ترکمان داشت بجهت شاهزاده شهریار خواستگاري فرموده یک لک
روپيه از نقد و جنس برسم هاچق فرستادند و پنجاه هزار روپيه با انعام
زنديل بيگ ايلچي اعفایت کردند ۰

دستوري یا تقد شاهزاده کياني مستان شاهجهان به تنبیه حکام دکن فویت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه اگرها

درین ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاہر بسیر و شکا
گلزار همیشه بهارگشمير خوش وقت بود از عرایض مذهبیان هنالک
جنوبی که بتواتر رسیده بوضوح پیوست که چون رایات جهان کشا از هرگز
خلافت دورتر شناخته دنیاداران دکن از کوته اندیشه و کم عقلی نقض
مهدنموده مربغته و فساد برد اشته اند و پااز اندازه خوبیش ببرگم
نهاده بسیاری از مشهقات احمد گلر و بار را متصرف گهته اند
و مدار شغل آن شور بختان برداخته و تاراج و آتش دادن و ضائع
ساختن کشتها و علف زارها سنت لجرم مقرر شده بود که شاهزاده

گذارش یافته و بالجمله درینولا شاهزاده بلند اقبال گیتی سنان
شاهجهان عزیمت تسخیر قلعه مذکور بر ذمت همت خویش لازم
شمرده راجه بکرمagiت را که از عمدhایی دولت ایشان بوده
پاستعداد تمام تعیین فرمودند و بسیاری از امراء پادشاهی و بندهای
شاهی بیویمک مشارالیه دستوری یافتهند - بتاریخ شانزدهم شوال
هزار و بیست و نه هجری بدور قلعه پیومنده مورچهها قسمت ذمودند
و مداخل و مخارج قلعه را بخطر احتیاط ملاحظه کرده راه آمد و شد
آدوفه را مسدود ساختند و رفتہ رفتہ کار بدشواری کشید و بعد
از آنکه از قسم غله و آنچه ازو غذا تواند شد در قلعه نماند چهارماه
دیگر علفهای خشک را بنمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت
رسیده و از هیچ ممراراه نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه
را سپریند - روز مبارک شنبه غرّه شهر محرم سال هزار و می و یک
هجری فتحی که هیچ یک از ملاطین والا شکوه را میسر نشده بود
و در فظر کوتاه اندیشان ظاهر بین دور مینمود اللہ تعالیٰ بمحض
لطف و کرم خود کرامت فرمود جمعی از بندوها که درین خدمت
تبردات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش
پاضانه مذاصب و مراتب سرفرازی یافتهند - روز مبارک شنبه
نولزدهم بدلو لخانه شاهزاده بلند اقبال تشریف ارزانی فرمودند
پیشکش بسیار از نفایس و فوادر هر دیار بنظر اشرف در آورده
آنچه پسند افتاده برگزیده تنده را بایشان بخشیدند از جمله سه
ذخیر فیل کلان گران بها یا رخوت طلا داخل حلقه خاصه شد درینولا
پیغیل یک ایچی بدولت پادشاه بوس فرق عزت بر امراخته رقیمه

داشت که مرا جز اطاعت و بندگی در سر ذیست لیکن چنانچه
بر زیان مبارک گذشته احتیاط و در بینی را پاس میدارد که همه
وقت یکسان نیست سلطان آخرين کرد و راجه منزلی چند در رکاب
بوده رخصت معاودت یافت و بعد ازان هر که بر تخت دهلي نشست
لشکري بتسبیح قلعه کانگره فریماندار کاري از پیش نرفت بالجمله
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه یکمرتبه لشکر عظیم بسرداری
حسین قلیخان که بعد از تقدیم خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی
شرف اختصاص پذیرفته بود تعین فرمود در ائمای محاصره شورش
ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته
بصور پنجاب علم فتنه و فساد برافراخت و خانجهان ناگزیر از گرد
قلعه بر خاسته متوجه اطفالی نائزه شورش و آشوب او شد و تسبیح
قلعه در عقد تقویت افتاد و به مسوته این اندیشه ملازم خاطر اشرف
بود و شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهرا کشانی شد چون تخت
دولت نجلوس جهانگیری آراستگی یافت نخست مرتضی خان را
که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجی از بهادران رزم طلب بتسبیح
قلعه مذکور رخصت فرمودند و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که
مرتضی خان بر حمایت ایزدی پیوست بعد ازان سورجمل پسر راجه باسو
تعهد خدمت مذکور نمود او را بسرداری لشکر سرفرازی بخشیدند
و آن بد سرشت در مقام یغی و کانتر نعمتی در آمده عصیان
ورزید و تفرقه عظیم دوان لشکر راه یافت و تسبیح قلعه در عقد
توقف افتاد و بسی بزیامد که آن حق ناشناس بیمزای عمل
خویش گرفتار گشته بچشم رفت چنانچه تفصیل آن در جای خود

از عنایات مجدد راهب العطا یا بود سرنیاز بدرگاه گریم کارساز فرد
 آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودن کانگره قلعه ایست
 قدیم بر سمت شمالی لاهور در میان کوهستان واقع شده با استحکام
 و دشوار کشائی و ممتاز و مسکمی معروف و مشهور است از تاریخ
 اساس این قلعه جز خدای جهان آنرین آگاه نیست - اعتقاد
 زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی
 بقوم دیگر انتقال ننموده و بیگانه برو تسلط نیافرته و العلم عند الله
 بالجمله ازان هنگام که صیت اسلام را آوازه دین متبین محمدی
 پهندوستان رسیده همیج یکی از سلاطین والا شکوه را فتح آن میسر
 نشده است سلطان فیروز شاه باین همه شوکت و استعداد خود
 پیشخیراین قلعه پرداخت و مکتبا محاصره داشت و چون دانست
 که استحکام و ممتاز قلعه بحدیست که تا سامان قلعه داری و آذوقه
 با مخصوصان قلعه بوده باشد انتتاح آن بکلید تدبیر از محال است کام
 نا کام بآمدن راجه و ملازمت نمودن او خورستنی نموده دست ازان
 باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را
 بالتماس در اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشی قلعه
 برای گفت مثل من پادشاهی را بدرون قلعه در آوردن از شرایط حزم
 و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد توکنند و قلعه
 را بتصرف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت
 نمود در لحظه فوجی از لاوران مسلح و مکمل از نهانخانه برآمده
 سلطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوجه د
 متغیر گشته از غدر اندیشه راجه قدم خدمت پیش نهاده معروض

شاہزادگی شکار گاه بندگان حضرت بود و بنام مبارک خویش دیهی
آباد ساخته و مختصر عمارتی بغا نهاده بسکندر مئی که از تراولان
بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرسوده بودند بعد از جلوس
اشرف پرگنه ساخته و بجهانگیر آباد موصوم فرموده بجاگیر مومی
الیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولتخانه و تالابی
و مناری املاک نهند و بعد از فوت سکندر مئی بجاگیر ارادتخان
عایات نمودند و سرپراهمی عمارت بمشار الیه باز گشت بهمه جهت
یک لک رینجا هزار روپیه صرف عمارت اینجا شد باشد بی تکلف
بادشاهانه شکار گاهی است - روز دوشنبه نهم آذر ماه مطابق یلجم
شهر محرم سال هزار و سی هجری در ساعت مسعود و زمان محمود
بدولتخانه دارالسلطنت لاھور که مجدد باهتمام معمور خان میر
عمارت حسن انجام پذیرفته بمبارکی و خرمی نزول اقبال ارزانی
فرمودند بی اغراق منازل دلکشا و نشیمنهای روح افزای رغایت
نژاهت و لطافت همه مصور و منقش بعمل استادان فادران کار آرمانگی
پانده و باقهای میز و خرم به انواع و اقسام گل و ریاحین نظر
فریب گشته *

ز پایی تا بسرش هر کجا که می نگری

کر شمده دامن دل میکشد که جا اینجا است

از متصدیان سرکار استهان افتاد که مبلغ هفت لک روپیه که بیست
و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت گشت درین
روز بجهت اسرار توییق فتح قلعه کانگره مصرت بخش خاطر اولیانی
دوکت گشت و حضرت شاهنشاهی پشکر این موهبت عظمی که

موضع قته مفسر اقبال گشت ازین منزل در هوا و زبان و
لباش و رستنی و حیوانات تفاهات فاحش ظاهر شد مردم اینجا
بزبان هندوی و کشمیری هردو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها
هندیست و زبان کشمیر را بجهت قرب جوار یاد گرفته اند مجملاً
ازینجا داخل هندوستان و ولایت گرم سیر است عورات لباس پشمینه
نمی پوشند و بستور اهل هند حلقه در بینی میگذند روز دیگر
موضع راجور محل ورود مونکب مسعود گردید مردم اینجا در زمان
قدیم هندو بوده اند و زمیدار این سرزمین را راجه میگفتند سلطان
فیروز مسلمان گرده معهدها ازرا راجه میگویند و بدعهای ایام جهالت
در میان آنها نیز مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر خود
زنده باتش در می آیند آنها نیز زنده بگور می در آیند بعرض
رسید که درین چند روز دختر ده دوازده ساله با شوهر زنده پگور
در آمد و بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر بوجود آید
فی الغور خفه کرده میگشند و با هنوه خویشی و پیوند میگذند هم
دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود بد نیست اما دادن
نحوی بالله فرمان شد که بعد ازین پدرامون این امور نگردند و هرگز
که مرتکب این بدعهای شود اورا میاعت کنند در منزل بهبُر شکار
قمرغه ترتیب یافته یکروز مقام فرموده بنشاط شکار پرداختند و در
مقام کهرچاک و مکهیال نیز شکار قمرغه کردند و ازانجا بده منزل شکار
گاه جهان گیر آباد مخیم بارگاه جاه و جلال شده این سرزمین در زمان

قالیع کرمان در برابر آن پالاسی بیش نیست و در طراحی و رنگ
آمیزی صفحه ایست از کار بهزاد اطافت شال کشمیر ازان فروزن
تر است که محتاج بشرح و بیان باشد *

معاودت موکب منصور مصوب لاهور

بعد از فراغ سیر زعفران ڈار شب دو شنبه بیست و هفتم مهر ماه
آلی از راه کوتل پر پنچال نهضت رایات اقبال بصوب لاهور اتفاق
افتاد بحکم اشرف در هر منزل عمارتی اساس یافته که هنگام برف
و باران و شدت هرما در خیمه نباید گذرانید چون بعرض رسید که
زنیل بیگ ایلچی شاه عباس بخواهی لاهور رسیده میر حسام الدین
وله میر جمال الدین حسین انجو را با منتقبال او نرسناده خلعت
با سی هزار روپیه مدد خرج مصوب او ارسال داشتند و مقرر
شد که آنچه او بمیر مذکور تکلیف نماید میر نیز موازی قیمت آن
آن با پنجه هزار روپیه دیگر از خود برسم ضیافت ارسال دارد درین
چند روز پیوسته برف باریده بود و کوهها سفید شده و در میان جاده بین
بسته چنانچه سه اسپ گیرائی نداشت و سوار بدشواری طی
میانست میگمود درین راه از سختی سرما شیخ این یامین مسافر راه
عدم شد از خدمتکاران معتمد و بندهای قدیم بود افیون خاصه
را او نگاه می داشت و آبدار خانه نیز بعده او بود خدمت افیون
بخواص خان تفویض یافت و آبدار خانه بموسی خان مقرر شد چون

خزان از خوبیهای بهار هیچ کمی ندارد * بیت * ۱۵۱

دوق فنا نیافند ورنه در نظر * رنگین تراز بهار بود جلوه خزان)

چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایت

مراجعت برانرا ختند و بنابر آنکه زعفران گل کرده بود از سواد شهر

بموضع پانپور شناختند در تمام ملک کشمیر زعفران بغير ازین موضع

جای دیگر نمیشود چمن چمن صحرا صحرا چندانکه نظر کار میگرد

شگفتہ بود بته اش بزمین پیوسته میباشد گلش چهار برج میدارد

بنفسه رنگ و از میانش مه شانح زعفران رصته و در سال کامل

چهار صد من بوزن حال زعفران حاصل میشود که مه هزار و دو صد

من بوزن خراسان باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا

معمول است و سیری بده روپیه خرید و فروخت میشود و رسم مقرری

است که گل زعفران را وزن کرده باهل حرفه میدهند و آنها بخانه خود

پرده زعفران از میان گل چیده بر می آرند و موافق ریعی که از

قدیم بسته اند بتصدیان این شغل میرسانند و هم وزن آن نمک

در وجه اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمیباشد بحدیکه در حسن

او هم ذمک نیست نمک از هندوستان می بزند دیگر از تحفهای

کشمیر پر کلکی است و جانور شکاری و در سالی تا دو هزار و هفتصد

پر بهم می دارد و باشه آشیانی خوب میشود درین دولت ابد قریب

کارخانه قالی بهم رسیده و از پشم شال کشمیر بغایت عالی شد و قماش

میرفته باشند و ۵ دوازده ملاح بزیر آب در آمده سرهای کشتهای را که باهم پیوسته است بدست گرفته پاهای را بر زمین کوته میروند و ماهی که در میان هردو کشته در آمده خواهد که از تنگی بگذرد بپایی ملاحان میرسد و ملاح فی الفور غوطه خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر برپشت او حمل انداخته بدود دست زور میکند تا آب او را بیالا نیارد و او ماهی را گرفته بر می آرد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدود دست گرفته می آزند از جمله پیر ملاحی بود که در هر غوطه زدن دو ماهی بر می آرد و این شکار مخصوص دریایی بہت است و جای دیگر دیده و شنیده نشده و منحصر در موسیم بهار است که آب سرد و گزند نباشد (در شهر چشن دمه بر ترتیب یافته اسپان و فیلان را آراسته بنظر همایون در آوردند) درینولا مزاج اندس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس نموده حقیقت را به اطبائی که در رکاب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتهند بیان خرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت ازین تاریخ است در خلال اینحال بقصده سیر خزان بجانب صفاپور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گردیدند در صفاپور کول آب خوش است و برسمت شمالی آن کوهی است پردرخت با آنکه هنوز آغاز موسیم خزان بود غریب نمودی داشت عکس اشجار الون از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان آب بغايت خوش مینمود و بی اغراق خوبیهای

جوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسه بعضی
سبز تلخ و برخی فستقی و سیبگی و اقسام سبزه سیر و نیم سیر
در هم نمودار از جمله بته بنظر در آمد بعینه مانند دم طاروس
منقش و از موج آب متحرک و گلها جایجا شگفتہ نفس الصر
آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلفریبی سیر گاهی نیست
چون ماعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر
ارتفاع یافت و سرچشمه لوکا بهون محل نزول بارگاه اقبال گشت
این سرچشمه نیز سیرگاه خوش است اگر مناسب مقام عمارتی
اساس یابد جای خوبی خواهد شد در اثنای راه بر چشمه
اندوهناک عبور افتاده وجه تسمیه اندوهناک اینست که ماهی
این چشمه اکثري نایینا می باشد زمانی توقف فرموده دام
انه اختند دوازده ماهی گرفتار شد سه ماهی نایینا بود و نه ماهی
چشم داشت ظاهرا آب این چشمه را تأثیری است که ماهی را کور
میسازد بنابر غرایت ثبت شد و بشرحی که قمزدگ کلک بیان
گشته منزل بمنزل مراجعت فرمودند اراد تখان خانسامان بصاحب
صوبگیم کشمیر سفر ازی یافت و میر جمله از تغیر او بخدمت
من کور سعادت اندوخت و راقم حروف از تغیر میر جمله بخدمت
عرض مکرر مقرر گشت درین راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده
افتاد در جانی که آب تا سینه آدمی یاشد دو کشته محادیه یک
دیگر می بردند بدستوری که یکسر باهم پیوسته و سرد یگر از هم دور
بفاصله چهارده پانزده فراغه و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشیده
چوب دراز بخدمت گرفته می ایستند تا فاعله زیاده و کم نشود و برابر

بیشتر است و درختهای کلان کهنه سال از چنار و سفیدار و سیاه بید
بر دور آن رسته درین چشمهای آنقدر ماهی در هم میگوشند که
چشم خیره میشود و صفاتی آب بمتابه که اگر نخودی در آب افتاد
محسوس میگردد *

در ته آیش زصفا ریگ خره * کور تواند بدل شب شمرد

از چهی بهون به اجهول منزل شد آب این چشمه ازان افزون
تراست آیهاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار و غیره هر بهم
آورده نشیدهای دلکش بموضع ترتیب یافته و در می نظر باعچه
بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شگفتگی گوئی قطعه ایست از
بیشتر غنیر هرشت روز دیگر از اجهول دسر چشم دیرنایک بنم
نشاط ترتیب یافته این چشمه منبع دریایی بیهت است در دامن
گوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بومش
محسوس نمی شود در زمان شاهزادگی حکم شده بود که بر فراز
این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهند درینلا بانجام رسیده

حوض مذمن چهل و دو ذرعه در چهل و دو ذرعه و عمقش چهارده
ذرعه و آیش از عکس سبزه و ریاحین که بر گوه رسته زنگاری
رنگ میلمايد و ماهی بعیدار شناور و بر دز حوض ایوانها طاق زده
و باعی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای
بانج جویی چهار گز در عرض یکصد و هشتاد و شش گز در طول
و دو گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سرک بعثت از صفاتی

بایزید که از مصحابان شاهزاده دادیان بود افتاد اتفاقاً اسپ قاضی سه چهار گز دور ترا از نجا بسته بود بمجرد رسیدن غلوه بر زمین از صلابت صدای آن زیان اسپ قاضی از بینخ گنده شده بیرون افتاد غلوه اش از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که هشتاد من بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بمقابله کلانست که شخصی مستوی اخلاقت در میان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای دیر ناک که سرچشمۀ دریای بیت است و از شهر تا آنجا همه راه هیرگاه و چشمهاي جانفزا در غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرموده و کشتهها را آراسته بسمت بالا آب شتاتند روز سوم مقام ^(۷) بفتح براة بنزول موكب جهان افروز آراستگی یافت این موضع از میرگاههای مقرری کشمیر است و چلکه واقع شده در غایت صفا و نزاهت و هفت درخت چهار عالی در وسط چلکه و جوی آبی بر دور آن گشته و این دیه بجاگیر شاهزاده پرویز تخریه است و کلای ایشان عمارتی بموضع ساخته اند مشرف بر دریا بغايت دلنشين و از بیچ بواره بموضع ^(۸) تشریف فرمودند در دامن کوه چشمۀ ساریهست جاری و برفراز چشمۀ عمارت و حوضها پقرینه یکدیگر ترتیب یافته بی تکلف سیر گاهی است عالی چون بجاگیر خانجهان بود مشارالیه بلوازم ضیانت پرداخته پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند و ازین چشمۀ نیم کروه پیشتر چشمۀ مچهی بیرون است آب این چشمۀ ازان

مصمون نوشته بخط خود سپرد و چون آصفخان حقیقت را بعرض همایون رسانیده منصب و جاگیر عبد الوهاب را تغیر فرموده از پایه اعتبار انداختنده و سادات را بعزت و آبرو خلعت داده رخصت‌الهور فرمودند که درین‌ولا مریر آرای سرادق عفت بادشاهه بانو خجله نشین ملک بقا گشت و الم این‌وقعه دلخراش برخاطر حق شناس گران گذشت - و از غرایب آنکه جو تکرای منجم دو ماه پیش ازین براقم حرف از ظهور این سانجه خبر داده بود (درین تاریخ شیخ احمد هرندی را که از خود آرائی و بیصرفه گوشی روزی چند محبوس زندان مکافات بود بحضور طلبداشته حکم اطلاق فرمودند و خلعت و هزار روپیه خرجی لطف نموده برفتن و بیون مختار گردانیدند از روی انصاف معروضداشت که این تنبه و تادیب در حقیقت هدایتی و نکایتی بود نفس مرا اختیار من آیست که روزی چند در خدمت پسر برد تدارک تقصیرات گذشته نمایم) روزی در مجلس من بهشت آئین از احوال شاهزاده مرحوم سلطان دانیال منکور می شد مسلسله مخن بفتح قلعه احمد نگر و سوانح ایام محاصره آن کشید خانجهان غریب نقلی معروضداشت و پیش ازین هم استماع افتاده بود پذایر غرابت مرقوم میگردید روزی در ایام محاصره تپ ملک میدان را که از غاییت اشتها محتاج بتعريف و توصیف نیست بجانب اردیوش شاهزاده مجبرا گرفته آتش دادند غلوه قریب بدولتخانه ایشان رسید از آنجا باز کنید شده پهلوی خانه قاضی

آورده دعوی خود را به ثبوت شرعی رسانیده با وجود این سادات
منکرند اگر حکم شود حکیم زاده موگند مصحف خورده حق خود
را از ایشان بگیرد حکم اشرف شد که آنچه مطابق احکام شرعی
ست بعمل آورند سادات شب بمنزل کمترین آمده اضطراب و بی
تابی بسیار ظاهر ساختند که دعوی حکیم از فروغ صدق بهرگز ندارد
و برمیان مقدم میشود و معامله کلی است ممکن نیست که از عهده
وصول آن توانیم برآمد و بغير ازینکه کشته شویم نتیجه بران مرتب
نخواهد شد این خیر خواه خلق الله روز دیگر بعرض اقدس رسانیده
که سادات شب بكلبه این فدوی آمده خصوص و خشوع بسیار ظاهر
ساختند چون معامله کلیست هرچند در تحقیق آن بیشتر تأمل
و تفحص بگاز رو و بندهای حقیقت شناس غور فرمایند بهتر
نخواهد بود حکم شد که مؤتمن الدولة العلییه آصفخان در تحقیق
این قضیه نهایت دقت و دور اندیشی بکار برد نویی نماید که
اما مظنه شک و شبه نماند بمنجر شنیدن ایلحرف حکیم زاده را
دل از دست افتاد و هرچند آصفخان بطلب او مردم گماشت از انجا
که خائن خائف می باشد خود را ظاهر نساخت و چندی از
آشنایان را شفیع انگیخته حرف آشتبی بمیان آورده غرض آنکه اگر
سادات باز پرس این قضیه را باصفخان نیندازند خط آنرا می مپارم
که بعد ازین مرا حقی و دعوی نباشد تا آنکه خط آنرا بیکی از
دوستان خود مپرد و این حرف باصفخان رسیده او جبرا او را حاضر
ساخته در قام پرسش در آمد ناگزیر اعتراف نمود که این خط را
بیکی از غلامان نهاده و مرا از زره برد و خجلت زده جا و بگردانید و بهمین

بواحه فرار فهادنه و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر مخصوص سالما و
غانما بار دوم مراجعت نمود لیکن غذیم مداخل رسد غله رامسدود
دارد و از نا رسیدن غله بشکر ظفر قرین عسرت و گرانی عظیم بهم
رسیده و کار بصعوبت کشیده و چاردا زیون شده دولتخواهان کنکاش
دران دیدند که از گریوہ روهنگرہ فرود آمده در پایان گهات توقف
باید نمود تا بنجارت و رمه غله بسهولت می رسیده باشد و میاه محنت
و تعب نکشد ناگزیر در بالا پور معسکر آراستند معهدها مهکوران
شوخی و شلائیلی نموده در اطراف ارد و نمایان شدند و راجه نرسنگ
دیو باعتضاد اقبال بیزوال بمنانعه غذیم همت گماشته بسیاری را
بقتل آورد و منصور قام حبسی که از سران میاه مخالف بود زنده
بدست افتد هر چند خواستند که بر فیل اندازنده پایی جهالت
افشوده راضی نشد راجه نرسنگ دیو اشارت کرد که سرش را از تن
جدا سازند (^{امید}) که فلک کینه گذار سزای کردار ناهنجار در دامن
روزگار سائر تبه کاران برگشته بخت نبد - از غرائب وقایع که درینوا
ظهور آمد دموعی عبد الوهاب پسر حکیم علییست بجمعی از سادات
متوطن لاهور و محبوب شدن او از خجلت کتب و تفصیل این
مجمل آنکه قاضی و میر عدل بعرض رسانید که حکیم عبد الوهاب
بجمعی از سادات هشتاد هزار روپیه دعوی مینماید خطی بهر
قاضی نور الله ظاهر ساخته که پدر من بظریق امانت بسید ولی
پدر اینها سپرده و سادات یکی از آنها را خرج نمودند او گواه ئالث

سیداه گوش - گریه صحرائی - موشک کربلائی - هوسمار - خاریشت -
 درینولا مید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکرہ بصاحب صوبگی تدہ
 و بنصب دو هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار سر بلندی یافت
 و علم نیز ضمیمه سائر مراهم گشت - درین تاریخ از عرائض مپه سالار
 خانخانان و منهیان صوبه دکن بمسامع اقبال رسید که عنبر سیداه
 بخت باز قدم از حد ادب ییرون نهاده فتنه و فساد که لازمه مورثت
 زشت آن بد اختراست بندیاد کرده و ازینکه موکب منصور بولایت
 دور دست نهضت فرموده فرصت را مفتلم شمرده عهد و پیمانی
 که با بندھائی درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقة
 با دشاهی دراز ساخته است (امید که درین زودی بشامت اعمال
 ناپسندیده خویش گرفتار آید) و چون سپه سالار التماس خزانه
 فموده بود حکم شدکه متصدیان دارالخلافت آگرہ مبلغ بیست لک
 روپیہ بلشکر ظفر قرین راهی مازن مقارن اینحال خبر رسید که
 امرا تهانجات راگذاشته نزد داراب خان فراهم آمد اند و برگیان بر
 دور لشکر نوج فوج و جوق خورده در سیر و دوراند و قزاقی مینمایند
 و خنجر خان در احمد نگر متخصص شده تا حال دو سه دفعه
 بندھائی درگاه را با مقبوران سیداه بخت مبارزت اتفاق افتاد و هر
 صرتیه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند در مرتبه
 آخر داراب خان جوانان خوش اسپه همراه گرفته بر بندگاه مقهوران
 تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی

هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت و پیهوران اورا نیز
بمقابل مذکور امتیاز بخشیدند - روز چهار شنبه بهقصد شکارگذگ
بموضع چادره که وطن حیدر ملک است سواری شه الحق سر زمین
خوش و سیرگاه دلکش است آبهای روان و درختهای چنار عالی
دارد و در سرراه درختی است هل تهل نام که چون یکی از شاخهای
آنرا گرفته بجنیانند تمام درخت در حرکت می آید عوام را
اعقاد آنکه این حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقاً
در هیله هذکور درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرک
بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص
یک درخت و در موضع راول پور از شهر دو نیم کروه برسمت
هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته هفتاد کس
در آن میان راست استادند جانوران پرنده که در کشمیر نیست
بدین تفصیل است لک - سارس - طاؤس - چرز - اک - تقد اغ -
گروانک - زرد پلک - نقراه پا - غرم پی - بوزه - لکلک - حواصل -
صکه - بغله قاز - کویل - هراج - شارک نوک سرخ - سرکه - موسیچه -
هربیل - دهنگ - شکرخواره - مهروکه - مهرلات - دهندیس - کلچرس -
تکه - چون اسامی بعضی ازینها بفارسی معلوم نبود باکه در ولایت
نمی باشد بهندوی نوشته شد - و اسامی بیهائی که در کشمیر نمیباشد
از درنده و چونده بدین تفصیل است شیرزرد - بیوز - گرگ - گاو میش
صحراشی - آهوی سیاه - چهکاره - کوته پاچه - نیله گاو - گورخر - خرکوش -

آغوش گرفته متوجه بالا میشود دران حالت همین قدر می پرسید
 که مرا کجا می بربی او عرض میکند بملازمت حضرت دیگر ضعف
 برا ایشان مهتوی میشود و از حرف زدن می مانند درینوقت آنحضرت
 با منوارحت مشغول بودند از اجتماع این خبر موحش مرا سیده از
 جا جسته بیرون شناقند و آن نور حدقه خلافت را در آنوش شفقت
 گرفته زمان ممتد محو این موهبت مجدد آله‌ی بوده سجدات شکر
 بتقدیم رسایدند و گزرا گروه از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر
 و نواحی ترطن داشتند از وجه تصدقات و خیرات کام دل بی‌گرفته
 و در واقع طفل چهار ساله از جائی که ده گز شرعی ارتفاع داشته
 باشد سرینگون بزیر افتاده و اصلاً غبار آمیبی برا عصایش نه نشیند
 جای هیرتست - و از غرایب انکه چهار ماه پیش ازین واقعه
 جو نکرای منجم که در همارت فن فجوم از پیش قدمان این طائفه
 است بعرض اشرف و مانیده بود که از زایچه طالع شاهزاده چنین
 استنباط شده که این همه چهار ماه برا ایشان گرانست و یمکن که از جای
 صرفی بزیر افتند و غبار آمیبی بردامن حیاتشان نه نشینند و چون
 مکرر احکام او بصرحت یبوسته همواره این توهمند پیرامون خاطر
 اشرف میگشت و درین راههای خطرناک و کریوهای دشوار گذار
 یک چشم زدن از این نونهال چمن اقبال غافل نبوده حواس ظاهري
 و باطنی را وقف مجانظمت و محارعت ایشان داشتند تا بکشید
 نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانجه ناگزیر بوده انگها و دایهای
 ایشان در چنین وقتی غافل شدند و لله الحمد که بخیرگذشت چون
 از دادرخان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار

نیست نانه در تازگی بُئی ندارد بعد از آنکه روزی چند ماند
و خشک شد خوبی میشود و ماده نانه ندارد و مخصوص
نراست درین دو سه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و
تماشای شکوفه بهاک و شالامال^(۱) محظوظ بودند بهاک نام پرگنه
ایست که بران طرف کول دل واقع است همچنین شالامال نیز
متصل آن و جوئی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل
میریزد بحکم شاهزاده عالم و عالمیان هاشمیان اطراف جوی را
بسنگ و آهک بستند و آشاري ترتیب یافت که از دیدن آن
محظوظ توان شد و این مقام از سیر گاههای مقرر کشمیر است - روز
یکشنبه هفدهم غریب واقعه روی نمود شاه شجاع در عمارت دولتخانه
بازی میکرد اتفاقاً دریچه بود بجانب دریا پرده بر روی آن افکنده
دروازه را نه بسته بودند شاهزاده بازی کنان بجانب دریچه میرود
که تماساً کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیر می افتد قضا را پلاسی
ته کرده در پائین دیوارها نهاده بود و فراشی متصل آن نشسته
سر شاهزاده به پلاس میرسد و پایا برپشت و دوش فراش خورد
بر زمین می افتد با آنکه ارتفاعش هفت ذرعه است چون
حسایت ایزد سیحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس و اسٹه
حیات میشود عیاذ بالله اگر چنین نبودی کار بدشواری کشیدی
دران وقت رای مان سردار پیادهای خدمتیه در پای چهروکه
ایستاده بود فی الغور دیده آن قرۃ العین خلافت را برمی دارد و در

درین مقام قلعه از سنگ و آهک در شایست استحکام اسماش نهند
 و در عهد دولت جهانگیری قریب اختتام شده چنانچه کوهچه
 مذکور در میار حصار واقع است و دیوار قلعه بر دور آن چسپان گشته
 و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارت دولتخانه مشرف بر آب است
 و در دولتخانه با غچه واقع است با مختص عمارتی که حضرت عرش
 آشیانی اکثر در آنجا نشسته اند و چون درین مرتبه سخت بی
 طراوت و افسرده بنظر اشرف درآمد برآمده اقبالانامه حکم شد که
 در ترتیب این عمارت و با غچه و تعمیر متأذل آن غایت جه و جهد
 بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اهتمام این فداوی روفق تازه
 یافت و در میان با غچه صفت عالی سی و دو ذرع مربع مشتمل بر
 مه طبقه آراسته شد و عمارت را از سر نو تعمیر فرموده بتصویر
 استادان نادره کار رشک نگارخانه چین ساخت و این با غچه را نور
 افزایی فرمودند - روز جمعه پانزدهم فروردین ماه دو گاز قطاس از
 پیشه‌های زمیندار تجت بنظر اشرف گذشت و در صورت و ترکیب
 بگامدیش بیشتر شاهست و مناسبت دارد اعضاش پرپیش است و
 این لازمه حیوانات سرد سیر است چنانچه بزرگی که از ولایت بکرو
 کوهستان گرم سیر می‌آورند بغایت خوش صورت و کم پشم میداشد و
 آنچه درین کوهستان بهم می‌رسد بجهت شدت سرما و برف پر می‌باشد
 و بد هیئت است و کشمیریان رنگ را کیل میگویند و هم در بندو
 آهونی مشگین پیشکش آورند چون گوشتش خورد نشده بود
 فرمودند که طعامها ازان پختند سخت بی مزه و بد طعم ظاهر شد
 از حیوانات محترمی گوشت همچیز یک بزیونی و بد طعمی این

حواله نموده که کوه بگیرند و مپاهیان از خود نیز بلخها سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان نیک به مرید چنانچه اسپ کشمير تا دویست و هیصد روپیه بسیار خرید و فروخت شد و احیانا بهزار روپیه هم مرید مردم ایفلک بی خیر آنچه سود اگر د اهل حرفه اند اکثر سخنی و سخنی اند و مپاهیان شیعه امامی اند و گروهی نوربخشی و طائفه از فقرا می باشند که آنها ریشی گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر آرایی میزیند و همچکن را بد نمیگویند و زیان خواهش و پایی طلب کوتاه دارند و گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت هدیه دارند و چهار می نشانند باین نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع پر نمیگیرند و قریب ده هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمیع ازبرهمنان اند که از قدیم درین ملک مانده اند و بزیان سایر گشميریان متكلم ظاهرشان از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد ایکن کتابها بزیان سهنسکوت دارند و میخوانند و آنچه شرایط بت پرستی است بفعل می آرند و سهنسکوت زداییست که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغايت معندر دارند آثار بخانهای عالی که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست و عمارانش همه از سنگ و از بنیاد تا مقف یونگهای کلان می منی و چهل منی تراشیده بر روی یکدیگر فهاده و متصل شهر کوهی، ایست که آنرا کوه ماران گویند و هری پریت نیز نامند و بر سمت شرقی آن کول دل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کوه و کسری پیموده شد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه حکم فرموده بودند که

زنگرده از عالم مقولات می مالند بجهت لباس بارانی بد نیست
 مردم کشمیر سر میترانند و دستار گرده می بندند و عورت عوام را
 لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یعنی کرته پتو سه ماه چهار
 سال بکار میدرود و ناشسته از خانه بانفده آورده کرته می دوزند و
 تا پاره شدن بآب نمیرسد از ازار پوشیدن عیب است کرته دراز و فراخ
 تا سر و پا افتاده می پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثری خانه
 پر لب آب دارند یک قطره آب بدن آنها نمیرسد مجملاً ظاهر و باطن اهل
 کشمیر خصوص عوام افغان بغایت چرکین و بی صفا است
 اریاب صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند موسیقی را
 رونق افزود کمانچه و قبرو قانون و چنگ و دف و نی شائع شد
 در زمان سابق سازی از عالم کمانچه می داشتند و نقشها بزیان
 کشمیری در مقامات هندی میخواهند و آن هم مختصر در دو سه
 مقامی بود بلکه اکثر بیک آهندگ می سرائیدند الحق میرزا
 حیدر را در رونق افزایی کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت
 حضرت عرش آشیانی مداو سواری مردم آنجا برگرفت بوده اسپ
 گلن نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم هدیه و
 تحفه بجهت حکام آوردنی و کوشت عبارت از یاپوئیست چار شاده
 بزمیں نزدیک در سائر کوهستانات هند نیز فراوان می باشد آچه
 در طرف بنگاه میشود انرا قانگه میگویند اکثر جنکه و شنی جلو
 میشود بعد ازان که این گلشن خدا آفرین بتایید دولت و یمن
 قربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوده یافت و بهمیاری از ایماقات را
 درین صورده جاگیر صدمت فرموده گلهای اسپ عراقی و ترکی

نمک از هندوستان می آزند و در بهته نمک اندختن قاعدة نیست
 سبزی در آب میجوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذایقه دران
 می اندازند و جمعی که خواهند تنعم کنند دران سبزی اندک روغن
 چار مغز می اندازند و روغن چار مغز زود تلخ و بد طعم میشود بلکه
 روغن گاو نیز مگر آنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند
 و آنرا سدا پاک نامند بزیان کشمیری و چون هوا سرد و نمای
 است بمجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد و گاو میش
 نمیداشد و گاو نیز زبون و خرد میشود گندمتش ریزه و کم مغز است
 نان خوردن رسم نیست و گوسفند بی دنبه می باشد از عالم کهی
 هندوستان آنرا هندو میگویند گوشتش خالی از نزاکت و راست
 منگی نیست صراغ و قاز و مرغابی سونه و غیره فراوان میباشد
 ماهی همه قسم پوک دار و بی پوک می شود اما بغاایت زیون
 و بی مزة ملبوسات از پشمینه متعارف است صرد و زن کرته پشمین
 می پوشند و آنرا پتو میگویند فرضا اگر کرته پتو نباشد اعتقاد شان
 آنکه البته هوا تصرف میکند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست
 شال کشمیری را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط
 اشتهار حاجت بتعريف نیست قسم دیگر تهرمه است از شال
 جسمی تر و موجدار و ملایم میباشد و دیگر درمه است از عالم خرسگ
 بر روی فرش می افکند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر
 میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آزند در آنجا بعمل نمیتوانند
 آورد پشم شال از بزی بهم میرسد که مخصوص در تبت و خراسان
 است در کشمیر از پشم شال پتو هم می بازند دو شال را با هم

نشده بود و در کشمیر چند درخت مثل آن در باغهای بادشاهی
 هست) فاشپاتی فرد اعلا میشود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک
 بناشپاتی سمرقند است سیب کشمیر بخوبی مشهور است
 و امروز وسطی میشود و انگورش فراوان است و اثیر ترش و
 زیون میشود انارش آنقدرها نیست تریز فرد اعلا بهم رسد و خربزه
 بغایت فازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر آنست که چون
 بسفچه‌گی رسید کرمی در میانش بهم میرسد و پاشع میسازد و اگر
 احیدانا از آسیب کرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود و شاه توت
 نمی‌شود و توت سائر صحرا صحرامت و از پایی هر درخت توت
 تاک انگوری بالا رفته غایه توتش قابل خوردن نیست مگر درخت
 چند که در یاغها پیدوند کرد باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار
 میدرود و تخم پیله از گلگت و تبت می‌آزند شراب و سرکه فراوان
 میشود اما شرابش اکثر ترش و زیون و بزیان کشمیر مهن گویند
 بعد از آنکه کامها ازان در کشند بقدر سرگرمی بهم رسد و از مرکه
 اقسام آچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین
 آچارش آچار سیر است و انواع حبوبات دارد بغير از نخود اگر نخود
 بکارند هال اول خوب میشود و هال دوم زیون هال سوم بمنشگ
 مشتبه میگردد و برنج از همه بیشتریمکن که سه حصه برنج و یک
 حصه هائز حبوبات باشد مدار خورش اهل کشمیر ببرنج است
 و بغایت زیون میشود خشکه نرم می‌پزند و می‌گذارند که سرد شود بعد
 ازان میخورند و انرا بهته میگویند طعام گرم خوردن وسم نیست بلکه
 مردم کم بضراعت حصه ازان بهته شب نگاهدارند روز دیگر میخورند

امسال در پانچه دولتخانه و بام و مسجد جامع لاه بغايت خوب شگفته بود یامن کبود در باغات فراوانست و یامن سفید که اهل هند چندیلى کويند بغايت خوشبو ميشود و قسم ديگر صندلی رنگست آن نيزدر نهايت خوشبوی و اين مخصوص کشمیر امتحان گل سرخ چند قسم بنظر در آمد غایه يکی بسيار خوشبو است ديگر گلی است صندلی رنگ و بويش در غایت نزاکت و لطافت از عالم گل سرخ و بند اش نيز بگل سرخ مشابه و گل سونم دو قسم ميشود آنچه در باغات است بسيار باليد و بسيار رنگ و قسم ديگر صحرائی اگرچه کم رنگ تر است غایه خوشبو است گل جعفری گلان و خوب ميشود تنه اش از قامت آدمی ميگذرد لیکن در بعضی مال و قدری که بكمال رسید و گل کرده کرمی پیدا ميشود و برگلش پرده از عالم عنکبوت می تند و ضائع میسازد و تنه اش را خشک ميگند و امسال چندين شد و گلهایی که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بغير نیست آنچه نادر العصري امداد منصور نقاش شدیه کشیده از يکصد گل متباوز است پيش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آگو مطلقا نبوده محمد قلی افشار از کابل آورده پیونده کرد تا حال دوازده درخت ببار آمده زرد آلوی پیوندی نيز درخت چند معدود بود مشار الیه پیوند را دريلمک شائع هاخت والحال فراوانست و (۱۳) الحق زرد آلوی کشمیر خوب ميشود در باغ شهر آرای کابل درختی بود ميرزاچي نام که بهتر ازان در کابل خورده

آن رقمزدگ کلک بیان میگردد کشمیر با غیست همیشه بهار و قلعه
 ایست آهندین حصار پادشاهان را گلشنی است عشرت افزار و درزیشان
 را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از
 شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمہ سارهای لطیف از حساب و
 شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل
 سرخ و بنفشه و نرگس خود ره صحرا و انواع گلها و اقسام
 ریاحین از ان بیشتر که بشمار در آید در بهار جان نگار کو و دشت
 از اقسام شکوفه مالامال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل الله
 بزم افروز چلکها مسطح و سه برکهای صروح را چه گوید * مثنوی *
 شده جلوه گر نازینان باع * رخ افروخته هریکی چون چراغ
 شده مشکبو غچه در زیرپوست * چوتعمید مشکین بیازوی درست
 غزل خوانی ببلبل صبح خیز * تمنای می خوارگان کرده تیز
 بهر چشمہ منقار بط آبگیر * چو مقراب زرین بقطع حریر
 بساط از گل و سبزه گلشن شده * چراغ گل از باد روشن شده
 بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دل غذچه محکم زده
 بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای
 شکوفه در غرّه اسفندار مرد ماه میشود و در ملک کشمیر اوایل فروردین
 و در باغات شهر در نهم و دهم شهر مذکور و انجام شکوفه تا آغاز یاسمن
 گبود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه
 سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند با مش خاپوش کرده پیاز
 الله چو غاشی می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شگفت و
 بغايت خوشنما است و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است

هرچند یکصد و چهل و چهار ذرعه است مشتمل بر چهار طاق و بدر
 اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نقاری کرده الحق از حکام
 کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی روزی چند
 درین شهر بوده اند خانقاہی از ایشان یادگار است و متصل شهر
 دو کول بزرگ است که همه سال پرآب میباشد و طعمش متغیر نمیگردد
 و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه برگشتی است
 در شهر و پرگناه پنج هزار و هفت صد کشتی و هفت هزار و چهار
 صد ملاج بشمار آمده ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت پرگناه
 است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و
 پایان آب را کم راج نامند ضبط زمین و داد و ستد زرو سیم درین ملک
 رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنمن را بخوار
 شالی حساب کنند هر خواری هه من و هشت آثار بوزن حال
 است کشمیریان دو سیر زایکمن اعتبار کرده اند و چهار من را که
 هشت آثار باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت
 و سه هزار و پنجاه خوار و یازده ترک است که بحساب نقدی
 هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار و چهار صد دام می شود
 و بضایطه حال جای هشت هزار پانصد سوار امت راه آمد و رفت کشمیر
 متعدد است و بهترین راهها به نیرو پکلی و دمنور است اگرچه راه
 پهنه نزد یک تر ایست لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد
 منحصر در راه پکلی است و دیگر راهها دران موم از برف
 همالمال می باشد اگر بتعزیف و توصیف کشمیر میر از دفترها باید
 نوشت ناگزیر برسیدل ایجاز و اختصار از اوصاع و اطوار و خصوصیات

نیست و از بیست و پنج زیاده نی خضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد کار دان مقرر فرمودند که طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود و چون قرار داد است که حد هر ملکی تا جائیست که مردم بزیان آن ملک متکلم باشند بنابر آن از پهلویان که یازده کروه آنطرف کش گنگ است مرحد کشمیر مقرر شد و باین حساب پنجاه و شش کروه بر آمد و در عرض دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت و کروهی که درین دولت معمول است موافق بضابطه ایست که حضرت عرش آشیانی بسته اند هر کروهی پنجاهزار ذرع است و یک ذرع حال دو ذرع شرعی میشود هرچا کروه یا گز مذکور میگردد مراد ازان کروه و گز معمول حال است نام شهر همی نکر است و دریای بیهت از میان معمرة میگذرد و سرچشمه آنرا ویرنگ نامند از شهر چهارده کروه برمیست جنوب واقع است و بحکم حضرت شاهنشاهی بر سر آن چشمہ عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از منگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد مینمایند و پل را باصطلاح آنملک کدل گویند و در شهر مسجدیست بغایت عالی از آثار سلطان سکندر و در هفت صد و نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده و هنوز با تمام نرمیده بود که قصر حیات او از پا افتاده و در هر صد و نه ابراهیم صاکری وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراستگی بخشیده و ازان تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که بر جا است از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرعه و

بخلاف دیگر زمینداران اینحدود فی الجمله شهری ظاهر شد حکم فرمودند که باوجود چندین تقسیم و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از قید و بحبس نجات یافته در سایه دولت اید قریں آسوده و فارغبال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع هندوستان بحسب مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و خرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار مرحومت آنحضرتم پهрچه حکم شود - اکنون مجملی از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از جزایر سعدا صد و پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف راجها بوده و مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسماعیل آنها در تاریخ راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندوی بفارسی ترجمه شده است یتیم مرقوم است و در تاریخ سنه هفتاد و دوازده هجری بنور اسلام رونق و پهبا پذیرفته و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت آنملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و یو و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند ازان تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیایی دولت اید قریں است ملک کشمیر در طول از کذل پهلویان تا قنبردیر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم فی شیخ ابوالفضل در اکبر نامه بتخدمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریایی کشن گنگ تا قنبردیر یکصد و بیست کروه است و عرض از ده کم

نیست که راجه از محصول زراعت خراجی بگیرد بر سر خانه در سالی شش سنه‌یی که چهار روپیه باشد میگیرد و زعفران را در کل بعلونه راجپوتان و هفت‌صد نفر توپچی که از قدیم نوکرانه تخلو نموده و غایه در وقت زعفران از خریدار بر هر منی که عبارت از دو سیپ باشد چهار روپیه میگیرد کلیه حاصل راجه جریمه است که باندک تقدیری مبلغ کلی ستاند) بهمه جهت یک لک روپیه تخمیناً حاصل خاصه او باشد در وقت کار شش هفت هزار پیاده جمع میشود اسپ در میان آنها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عده‌های او بوده باشد محصول یکساله که در وجه انعام دلور خان مرحوم شد از روی تخمین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار ضابطه جهانگیری بوده باشد (چون ^(۲) دیوانیان عظام نسق بسته بجاگیر دار تخلو نمایند حقیقت قرار واقع ظاهر خواهد شد که چه مقدار جا است) روز دشنبه یازدهم بعد از دو پیغمبر و چهار گهری روز بیمارگی و فرخی در عمارتی که مجدداً بر کنار تالدل احداث یافته و رود مسکوب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی از سنگ و آهک قلعه در نهایت استحکام اهاس یافته غایه هنوز نا تمام است یک ضلع آن منازده امید که بعد ازین باندک مدت بانجام وسد - روز شنبه دوازدهم دلورخان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوس نمود خالی از وجاوت نیست لباهش بروش اهل هند و زبان کشیده و هندوی هر دو میداند

دستگیر ساختند و بعد از گرفتار شدن راجه از منسویان او هرگز هرجا که بود خود را بگوشش کشید دلور خان از شنیدن این مزده فتح و فیروزی مسجدات شکر آلهٔ یتقدیم رسانید و با لشکر منصور از آب گذشته بمندل که حاکم نشین آن ملک است درآمد از کنار آب تا آنجا مده کروه مسافت بوده باشد (دختر سنگرام راجه جمهو و دختر سورجمل پسر راجه باسو درخانه او بود از دختر سنگرام فرزندان دارد) پیش از آنکه فتح شود راجه عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه جسوا و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موكت مقصور نزدیک رهید دلور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوس گشت و نصر الله عرب را با جمعی از سوار و پیاده بحراست آنملک گذاشت - مجملی از خصوصیات کشتوار آنکه در کشتوار (گندم) دجو و عدس و ماش ارزان و فراوان می شود بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد) و زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر است و قریب بصد دست از باز و جره گرفته میشود نارنج و ترنج و هندوانه فرد اعلا بهم میرسد خرینه اش از عالم خریز کشمیر است و دیگر میوه اها از انگور و شفتالور زرد آکور امروز ترش و زیتون می باشد اگر تردید کنند یمکن که خوب شود (سنه‌ی نام زریست مسکوک که از حکام کشمیر مانده و یک فیم آنرا یک روپیه میگیرند در سودا و معامله پانزده سنه‌ی را که ده روپیه باشد مهر بادشاهی حساب میکنند در سیر هندوستان را یکمن اعتبار کرده اند و رسم

(۵ ن) بیک نسخه (۶ ن) بیک نسخه (۷ ن) بیک نسخه

تر تعبدیه مینمایند که پیادها پای خود را بران چویها نهاده بپردو
 دهست طنابهای بالا را گرفته از فراز به نشیم میرفته باشند تا از
 آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم په گویند و هرجا
 مظنه بستن زم په داشتند به یندو قچی و تیر انداز و مردم کاری
 استحکام داده حاطر جمع فمه بودند دلور خان جالها ساخته شبی
 هشتماد نفر از جوانان دلیر کار طلب پر جالها نشانده میخواست که
 از آب بگذراند چون آب در غایت تندی و شورش میگذشت جاله
 پسیل فنا رفت شست و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم
 شده آبروی شهادت یافتدند و ده نفر ازان جوانان بدستیاری شفافی
 خود را به ساحل سلامت رسانیدند و دوکس بران طرف آب افتاده
 در چنگ ارباب خلال اسیر گشتند القصه دلور خان تا چهار ماه و
 ده روز در بیندر کوت پایی همت افسرده سعی در گذشتن آب
 داشت و تیر تدبیر بر هدف مراد نمیرسید تا آنکه ژمینداری
 و هبری نموده از جائی که مخالفان را گمان گذشتن نبود زم په بسته
 و در دل شب جلال پسر دلور خان یا چندی از بند های درگاه و جمعی
 از افغانان قریب بدلویست نفر ازان راه بسلامت گذشته هنگام سحر
 بیخبر بر سر راجه رسیده کرنایی فتح بلند آوازه ساختند چندی که
 برگرد و پیش راهه بودند در میان خواب و بیداری موسایمه بر
 آمدۀ اکثری علف تیغ خون آشام گشتند و بقیه میف جان بتک
 پا ازان و رژنه پلا برآوردن دران شورش یکی از سپاهیان بر راجه رسیده
 خواست که بزخم شمشیر کارش با اجرام رساند راجه قربانه برآورده که
 هن راهه ام مرا زنده نزد دلور خان بیرون مردم بر سر ادھجوم آورده

کافران تیره بخت هجوم آورده بمدافعته و مقاتله تقصییر نمیکردند
 تا آنکه دلور خان از استحکام تهاجمات و سرانجام آزده خاطر جمع
 نموده بلشکر فیروزی اثر پیوست راجه از حیله سازی و روانه بازی
 و کلای خود را نزد دلور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود
 را با پیشکش لائق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرر
 گردد و بدم و هراس از خاطر من زائل شود خود نیز بدرگاه گیتی
 پناه رفته آستان بوس مینمایم دلور خان سخن فریب آمیز او گوش
 ذکرده نقد فرصت از دست نداد و فرستاده های راجه را بی نیل
 مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد
 جمال پصر کلان او با جمعی از نهندگان بحر شجاعت و جلاست بالای
 آب رفته بشنا ازان دریایی زخار خونخوار عبور نمود و با مخالفان
 بجنگ سخت در پیوست و بندهای جان نثار از اطراف هجوم
 آورده کار بر اهل ادبار تنگ ماختند و چون آنها تاب مقاومت در
 خود نیافرند تخته پل را شکسته راه گزین پیش گرفتند و بندهای
 نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقیده لشکر را گذرانیدند
 دلور خان در بهندر کوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا
 دریایی چنان که اعتضاد قوی آن سیاه بختان است دو تیر انداز
 مسافت بوده باشد و در کنار آب چنان کوهیست رفیع و عبور ازان
 آب بدوواری میسر میشود بجهت آمد در وقت پیاده طنابهای
 سطبر تبعید نموده در میان دو طناب چوبهای مقدار یک بسته پهلوی
 یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قله کوه و مردیگر را بر
 آنطرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گزاران بلند

صنیل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی برای سنجگی پور شناخت
 و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری
 و جمعی از بندهای جهانگیری برای آهن تعین فرموده جمال نام
 پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کار طلب بهرادی فوج خود
 مقرر کرد و همچنین دو فوجی دیگر بر دست راست و چپ خود
 قرار داد که میرفته باشند و چون راه برآمد اسپ نبود چند اسپ
 بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان مپاھی را در کل بازگردانیده
 بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته
 پیاده بر فراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران بند سرانجام
 صنیل بمنزل جنگ کنان تا نرکوت که یکی از حکم‌های غنیم بون
 شناختند و در آنجا فوج جلالی و جمالی که از راههای مختلف
 تعین شده بودند باهم پیوستند سخالان برگشته روزگار تاب مقاومت
 نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار راه کوه و کوتل
 دشوار و نشیب و فراز بسیار پیام مردمی و همت پیموده تا دریای
 صرو شناختند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان
 لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ابیه چک برگشته
 بخت با بسیاری از اهل ادبار پقتل رسید و از کشته شدن ابیه چک
 راجه بیدست و بیدل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در
 بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم
 واقع شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت
 بیهود شبانروزی بندهای درگاه معی در گذشتن آب داشتند و

نمود خوشی دارد درین راه اگرچه آبشار بسیار بنظر در آمد لیدن .
 این آبشاری ممتاز و مستندی است روز دیگر بباره موله منزل
 شد باره موله از قضهای مقرر کشمیر است برای آب بهشت واقع
 شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قضه توطن گزیده مشرف بر
 آب منازل و مساجد ماخته آسوده و مرزه الحال روز گار بسر می برند .
 پیش از ورود مؤکب مسعود بجهت سواری اکثری از بندها
 کشتهایها آراسته درین مقام همین داشته بودند چون ساعت در آمدن
 شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آنحضرت پر کشتهایها
 نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلادر خان کاکر حاکم کشمیر از
 کشتوار آمده باسلام عتبه خلافت معادت اندوخت و بعوطف روز
 افزون شاهنشاهی و گونا گون نوازش ظل آله عز اخنصال یافت
 احق اینخدمت را پسندیده بتقدیم رسانید از شهر کشمیر تا معوزه
 کشتوار شصت کروه مسافت پیموده اند تفضیل فتح کشتوار آنکه
 دهم شهر یورمه الهی سنه چهارده جلوس دلادر خان با ده هزار نفر
 سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخت
 و حسن نام پسر خود را با کرد ^۳ علی میر بحر بمحافظت شهر و حراست
 بمرحده مقرر داشت و چون لوهر چک و ^۴ ایله چک بدوعی وراثت
 کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگشته ^۵ بادیه ضلالت و ادبیار بودند
 هیبت نام یکی از براذران خود را با جمعی در مقام دیسوکه متصل
 بکوتل پنجال (پیر پنجال) واقع است بجهت احتیاط گذاشت و از

بِحَرْفِ آنَّهَا مَقِيدٌ نَمِي شَوْدَ وَازْ آشُوبَ مَسْتَى وَفَرْزَرَ جَوَانِي بِاعْتِمَادِ
 شَذَارِي خَوْدَ بَا يَكَ نَفَرْخَدْمَنْدِيَهُ وَيَكَ كَشْتَى كَبِيرَ كَهَ آنَّهَا نَيْزَدِرَ فَنَ
 آَبَ بَارِي بَيِ نَظِيرِ بُودَنَدَ بِزَ فَوَازَ سَنْكَى كَهَ بِرَلَبَ آَبَ بُودَ بِرَآَمَهَهُ
 خَوْدَ رَا بَهْيَانَ دَرِيَانَ مَنِي اِنْدَازَهُ وَبِمَجْرِي اِفْتَادَنَ اِزْ تَلَاطِمَ اِمْوَاجَ
 نَمِيْتَوَانَدَ خَوْدَ رَا جَمْعَ مَاهَتَ وَبِشَنَارِي پَرَهَاتَ اِفْتَادَنَ هَمَانَ
 بُودَ وَرَفْتَنَ هَمَانَ سَهْزَابَ خَانَ بَا خَدْمَتِيَهُ زَخَتَ حَيَاتَ بَسِيلَ فَنَا
 دَرَ دَادَ كَشْتَى كَبِيرَ بَهْزَارَ جَانَ كَلَدَنَ كَشْتَى وَجُودَ خَوْدَ رَا بَسَاحَلَ
 سَلَامَتَ رَسَانِيدَ مَيْرَزا رَسَتَمَ رَا غَرِيبَ تَعْلَقَيَ وَعَجِيدَبَ مَحْبَتَيَ بَايَنَ
 پَسْرَبُودَ وَدَرَ رَاهَ پَنْجَ لِزَاسْتَمَاعَ اِيَنَ خَبَرْجَانَكَهَ دَلَ خَرَاشَ جَامَهَهُ
 شَكِيْبَائِيَ چَاكَ زَدَهَ بَيِ تَابِيَ وَاضْطَرَابَ بِسِيَارَ ظَاهِرَ مَيْدَازَدَ وَيَا
 چَمِيْعَ مَتَعْلِقَانَ لَبَاسَ مَاتَمَ پَوْشِيدَهَ سَرَ وَپَا بَرَهَنَهَ مَتَوْجَهَ مَلَازِمَتَ
 مَيْگَرَدَدَ (وَأَزْ مَوْزَ وَكَدَازْمَادِرَشَ چَهَ بَنَوِيَسَدَ) أَكْرَچَهَ مَيْرَزا دِيْكَرْفَرَزَنَدَنَ
 هَمَ دَارَدَ لَيْگَنَ پَيْونَدَ دَلَ بَايَنَ فَرَزَنَدَ دَاشَتَ مَنْشَ بَيِسَتَ وَپَنْجَ
 بُودَ دَرَ بَنْدَوَقَ اِنْدَازَيَ شَاكَرَدَ رَشِيدَ پَدِرَشَ بُودَ مَوَارِيَ فَيلَ رَا خَوبَ
 مَيْدَانِسَتَ دَرِيَورَشَ گَجَرَاتَ اِكْتَرَ اَوْقَاتَ حَكَمَ مَيْشَدَ كَهَ دَرَپَيَشَ فَيَلَ
 خَاصَهَ بَادَشَاهِيَ مَوَارِ شَوَدَ وَدَرَ سَپَاهَگَرِيَ بَغَايَتَ چَسَپَانَ بُودَ چَوَنَ
 اِزَ كَوَتَلَهَا گَذَشَتَهَ دَرَ مَوْضَعَ نِيسَارَ (بلَتَارَ) مَنْزَلَ شَدَ صَحَراَ صَحَراَ دَچَمنَ
 چَمنَ شَگُونَهَ وَانْوَاعَ رِيَاحَيَنَ اِزَ نَرَگَسَ وَبَنْفَشَهَ وَارْغَوانَ زَرَهَ وَكَلَهَايَ
 غَرِيبَ كَهَ مَخْصُوصَ اِينَمَلَكَ اَمَتَ بَنْظَرَ دَرَآَمَهَ دَرِيَنَ مَنْزَلَهَا
 اَبْشَارِيَ بَرَ سَرَاهَ وَاقِعَ اَسَتَ بَغَايَتَ عَالَى اِزْ جَانَيَ بَلَندَادَ مَيْرَبَزَدَ وَ

پیشکش و پا انداز معروضد است همه را یاين غلام بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا در چشم همت ماجه نماید جواهر اخلاص را به بهای گران خرداریم الحق این اتفاق از اثر اخلاص و تاییدات طالع اوست که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یکشانه روز در خانه او براحت و آسودگی بسر برد و ادرا در امثال و اقران بلکه اهل جهان چندین سو فرازی روزی شود و فیزار تاییدات غیبی آنکه خدمهای متعدد و فروش و جامه خواب و مصالح باور چیخانه و اسباب و آلات ضروری آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد تمام رسیده بود حاجت بعارتی طلبی نشد و چندان شیلان کشیده که بخادمان حرم سرای عزت و بندھائی که در رکاب دولت معاویت پذیر بودند کفایت کرد روز سه شنبه پنجم سا به در موضع کهندانی نزول موكب منصور اتفاق افتاد و سرو پای که پوشیده بودند بکمترین بندھا مرحمت فرمودند و منصب این فدویی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار حکم شد درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم خان میرزا در آب بیهت غریق بحر فنا گشته و تفصیل این اجمال آنکه او یک منزل عقب می آمد در مستی جوانی و نشسته شراب بخاطرش میرسد که بدریا در آمده غسل کند با آنکه آب تند میرفت و خرسنگهای مظیم داشت و بحدی سرده بود که پای در آوردن تuder تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا بود هر چند مردمش مانع می آیند و میگویند که درین قسم هوای مرد بی ضرر در چندین دریایی زخار خونخوار که فیل مست را می غلطاند هر آمدن از آنین حزم و احتیاط پسیار دور است

متفقنسی را نگذارد که در رکب سعادت کوچ کنده حتی خهرو و خانجهان و خانعالم و دیگر بندها و اردو را یک منزل در قفای ما می آورده باشد قضا را خدمه و بندگاه این فقیر را پیش از حکم روانه منزل ساخته بودند در ساعت بمقدم خود نوشتم که در باب من چنین حکم شده شما بپر جا رسیده باشید توقف نمائید صدم فقیر این خبر را در پای کوتل به لیاس شنیده همانجا پیشخانه را استاده ساختند از تاییدات طالع این نیازمند آنکه چون موبک و حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواره می آمدند و نورجهان بیگم و هائز بیگمان و خواصان در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند و بعیر از خواجه سرای چند دیگری دران نزدیکی بار نداشت از شدت برف و باران و صدای رعد مزاج اقدس منقص و مشوش گردید هنوز یک میدان طی نشده بود که داشت فقیر نمایان گشت ظهور این موهبت را از اتفاقات غبی شمرده با حضرات عالیات در منزل این فدوی فرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ گشتند از وفور مرحمت و ذره پروری حکم طلب کمترین شد و از استماع این نوید جان بخش سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت خود را باستلام عتبه خلافت سر بلند ساخت و بزیان حال این بیت

* بیت *

می خواند

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل
خجلت بود در پیش راه مهمان چوییگه در رسد
آنچه در بساط بود از نقد و جنح و صامت و ناطق بتفصیل برسم

روز مبارک شنبه بیست و سوم (نهم) برگزار رود خانه کشن گنگا منزل شد دو روز قبل ازین حکم شده بود که راقم اقبالبامه پیشتر شناخته سرزمینی که ارتفاع و امتیازی داشته باشد بجهت جشن نوروز اختیار نماید اتفاقا در اطراف رویخانه مذکور پشتگاه واقع بود مشرف بر آب سبز و خرم و بر فراز آن مطحی پنجاه ذرعه در پنجاه ذرعه که گوئی کار فرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزی مهیا داشته شود نه جشن نوروز جهان امروز بر فراز آن آراستگی یافت و چون حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی تشریف ارزانی فرمودند مورد تحسین و آفرین گشت *

آغاز مال پانزدهم از جلوس اقدس

روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و نه هجری تحويل نیز اعظم بشرف خانه حمل اتفاق افتاد و بر لب رود خانه کشن گنگا جشن جهان امروز آراستگی یافت و مال پانزدهم از جلوس حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی آغاز شد ازین منزل تا کشمیر همه جا راه برگزار دریابی بہت امت و دو جانب کوه بلند دارد و از میان دره آب در غاییت تندی پر جوش و خروش میگذرد هرچند قیل کلان باشد نمیتواند پای خود را قائم ساخت چون این گونه را بغایت تنگ و تند و دشوار نشان میدادند و از هجوم هریم عنور بصعوبت و زحمت میسر نمیشد بکمترین بندها حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل توقف نماید و غیر از آصفخان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ

قباب بودند فریاده دود یورت مرحومت نموده گذاشته اند میگویند
 که ذات ما فارغ است اما مشخص نمیدانند که در آنوقت کلان تر
 اینها که بوده وچه نام داشته احوال خود لاهوزی مشخص (محض) اند
 و بزیان چنان متكلم و حقیقت مردم دهمتور نیز بین قیاس باید
 کرد در زمان حضرت عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار دهمتور
 بود درین تاریخ بهادر نام پسر ارشت اگرچه باهم نسبت خویشی و
 پیوند دارند لیکن نزاعی که لازمه زمینداری است پیوسته بر مرحد
 جدود می دارند و اینها پیوسته دولخواه آمده اند چون بعرض رسید
 که چند منزل پیشتر آیاد افی کمتر دارد و غلبه که باردوی ظفر
 قرین کفایت کند سامان نمیشود حکم شد که پیشخانه مختص
 بقدر احتیاج و کار خانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف
 دهند و سه چهار روزه آزوچه برگیرند خواجه ابوالحسن میر بخشی
 با هائز مردم چند منزل عقب می آمده باشد بیست و یکم از پل
 رود خانه نین سکهه عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه و ازوه که
 مابین ولایت بدخان و تبت واقع است بر آمده درین منزل
 دو شانش شده میدرود متصدیان پیشخانه عالی بهجت عبور لشکر متصور
 دو پل مرتب ساخته بودند یکی در طول هجده فرעה و دوم چهارده
 فرעה و در عرض هر کدام پنج فرעה و طریق ساختن پل آنکه
 درختهای کلان از تار بروی آب می اندازند و هر دو سر آسرا بسنگ
 بست استحکام میدهند و تخته چوبهای سطبر بروی آن انداخته
 پیش و طنابهای قوی مصبوط میمازند و باندک صرمتنی سالها
 برجا می نهادند فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند

برده مراهم تعزیت و تهنیت بتدقیدیم رساند بیست و یکم ماه مذکور در موضع پکلی (مالکلی) نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهابتخان را پعیایت خلعت و پوستیم و اسپ و فیل شورخا ز ساخته بخدمنت بندگش رخصت فرمودند درین منزل گلی بنظر در آمد که زیان از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین بزیگ گل انار و بعضی بزیگ گل شفتالو بلکه ازان بیرون تر گویا چندین گل خطمی را تنگ بیکد بیگر دسته بسته اند درختش از درخت زرد آکوکلان تر میشود و گلهایش سراپایی درخت را فرو میگیرد برگ گلش اند کی ترشی دارد درین دامن کوه بنشسته خود را بسیار آمیخت در غایت خوشبوشی و زیگش از بنشسته بلخی کمترست شب بیست و دوم باران شد و هنگام سحر برف بارید چون اکثر راه اجمه بود و از باران لغزیدگی به مرسانید چارواهای لاغر هرجا که انداد برفخاست بیست و پنج زنجیر فیل از سرکار بادشاهی تصدق شد از امرا بضیط در نیامد بجهت باران و سرما دو روز مقام فرمودند در بیمهست و شوم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت درین منزل درخت شفتالو و زرد آلو صحراء شکرفة کرده سراپا در گرفته بود درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره می ساخته ولایت پکلی سی و پنج کرده در طول و بیست و پنج کروه در عرض است مشرق رویه کوهستان کشیده و برسمت مغرب آنکه بدارس در جانب شمال کوه کفور و بطوف جنوب کوه پونچ و مضائق کشمیر هست در زمانی که صاحب قران گیتی هشان فتح هندوستان نموده بدبار الملک توران هفغان اقبال معطوف داشته اند این طایفه را که ملائی رزکاب نصرت

و غرّه اسفندار مه ماه در پرگنّه کری پنشاط شکار قمرغه توجه فرمودند
 هفتاد و یک قوچ کوهی و سی چکاره شکار شد چون صهابتخان مدت‌ها
 از دولت حضور محرمی داشت فرمان شده بود که اگر از نسق آن
 کوهستان خاطر پردخته باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ
 باستلام عتبه خلافت فرق عزت برادرخات خان‌عالی بمنصب
 پنجهزاری و سه هزار سوار سرپراز شد چهارم اسفندار مه ماه ظاهر
 قلعه رهتاس مخیم اردوان گیهان پوی گشت عرضداشت دلارخان
 حاکم کشمیر نوید بخشش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با
 خلعت و خلچر مرصع فرستاده محصلو یک ساله ولایت مفتوحة
 یانعام آن پسندیده خدمت عایت فرمودند چهاردهم ماه مذکور
 مقام بابا حسن ابدال محل نزول رایات جلال گشت روز مبارک
 شنبه شانزدهم جشن وزن فمری ترتیب یافت و سال پنجاه و سوم
 از عمر همایون حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه
 نکوه و کتل و نشیب و فراز بسیار بود بیک دفعه عبور لشکر منصور
 متعدز نمود مقرر گشت که صریم‌الزمانی و دیگر حضرات عالیات روزی
 چند توقف فرموده باسودگی قطع مسافت نماید و اعتماد دولت
 اخاقانی و صادق خان بخشی وارد تخان میر سامان با عمدت بیوتات
 و کار خانجات بعبور نمایند و میرزا رستم و خان اعظم و جمعی
 از بندها برآ پوچه دستوری یافتد و موبک اقبال جریده با
 پندتی از متنظوران بساط قرب نهضت فرمودند درین تاریخ خبر
 خوت رانا امرستگه رسید حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت
 عنوان با خطاب رانائی و خلعت و اسپ و فیل بجهت کنور گرن

گرددی که ترا ز طرف دامان ریزد * آب از رخ سرقة سلیمان ریزد
 گر خاک درت با متحان بفشارند * از وی عرق جبین شاهان ریزد
 فرین وقت راقم اقبال نامه ریاعی بابا طالب اصفهانی را که ازان
 جنس سخن بود معروضداشت بغایت خوش آمد و آن حضرت بخط
 خاص در بیان خود ثبت فرمودند * ریاعی *

زهتم بفارق خود چشانی که چه شد
 خونریزی و آستین فشنی که چه شد
 ای غافل ازانکه تیغ هجر تو چه کرد
 خاکم به فشار قابدانی که چه شد

بابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از اصفهان
 برآمد * بسیر و سیاحی گذرش بگشمير افتاد و از نفامت جا و لطافت
 آب و هوا دل نهاد آن ملک شد * توطن و تا هل اختیار نمود بعد از
 فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی ازار الله برهانه پیوسته
 در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و در اواخر عمره حضرت
 شاهنشاهی که سدین عمرش از صد درگذشته بود درگذشت . از غرایب
 آنکه در پرگنده دولت آباد دختر دانگانی بنظر درآمد باریش و بروت
 انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریش از یک قبضه بیشتر و هر میان
 سینه هم موی انبوه اما پستان ندارد و چندی از عورات اشارت شد که
 در گوشته برد کشف ستر او نموده حقیقت را معروضه ازند میاد
 خنثی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات یک سر مو تفاوت ندارد

خویش خواستی بسر برد بی تکلفانه بمنزل او تشریف آورده
 عواطف و مهربانی را پایه برترمی نهادند و نفس الامر آنکه خانعالی
 اینخدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت
 شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزیده شاه خود بمشایعت آمده
 عذرها خواستند از نفاییم و نوادرگه خانعالی آورده و بپریین تحفهای
 او توان گفت مجلس تصویر جنگ صاحب قران گیتی سناست
 با تقدیمش خان شبدیه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام که
 دران جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده در زیرهنر
 صورت نوشته که شبدیه کیست و این مجلس مشتمل است برویست
 و چهل صورت و مضرور نام خود را خلیل میرزا شاه رخی نوشته کارش
 بغایت پخته و عالیست بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابهت قام
 دارد اگر نام مصور نوشته نیوی گمان میدش که کار بهزاد باشد و
 چون بحسب تاریخ از بهزاد پیشتر اینت اغلب ظن آنکه بهزاد از
 شاگردان اویست و بروش او مشق کرده - و درین تاریخ طالبای آملی
 بخطاب ملک الشعرا ای خلعت امتیاز پوشید این چند بیت ازو
 اسدت * بیت *

زغارت چمنت بربهار مُنْتَهای است * که گل بدست تو از شاخ تازه ترماند

فرد

لَب از گفتن چنان بخشم که گوئی * دهان بپچه ره زخمی بود به شد

فرد

دو لب دارم یکی در می پرستی * دگر در عذر خواهیدهای مستی
 همچنان اینحال حمیتی پسر ملطهان قوام ریاعی گذرانید * ریاعی *

پسند افتاد یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد و چهل هزار روپیه
بپولده های خود گذرانیدند (ویراب آب بیان جشن وزن یاد شاهزاده بلند
اقبال آراستگی یافت) و راجه بکر ماجیت که قلعه کانگره را محاصره
داشت بجهت عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمدۀ دولت زمین
بیوس دریاده فرق عزت بر افراد خود و چون پیش نهاد خاطر اقدس
سیمیر و تماشای بهار کشمیر بود و از زفدن لاهور فرصت از دست
میرفت حضرت جهانگیری گیتی ستانی را بیدین عمارت
lahor رخاست فرمودند و راجه بکر ماجیت بعنایت خلعت و خنجر
صرع و اسپ خاصه سرافرازی یافته بمحاصره قلعه کانگره عذان
مراجعت معظوف داشت دوم بهمن ماه باخ گلانور بوروه مسکب
مخصوص آراستگی یافت درین گل زمین حضرت عرش آشیانی
اذار الله برهانه بر قخت سلطنت و ارتگ خلافت جلوس فرموده اند
روز مبارک شنبه سوم ماه مذکور خانعالم که نزد شاه عباس با ایلچی
گری رفته بود از ایران آمدۀ بدولت زمین بیوس معادت اند رخاست
و معزوف داشت که زنبیل بیگ ایلچی شاه با مراسله که مصکوب
لو ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از التفاتی که شاه بخانعالم
داشت اگر بشرح و بسط رقمزدۀ لک سوانح نویسن گردد سواه
خوانان صفحه هستی حمل بر اغراق خواهد فرمود و همواره در
محاجرات نخان جهان خطاب میفرمودند و زمانی از خدمت خود جدا
نمیداشتند و بحسب اتفاق اگر روزی یا شبی بضرورت درکلبه

و دل آنحضرت را بروجھی برو مهریان ساخت که مجددان نقوش
 چرام آن بیدانش کوتاه اندیش بیزان عفو شست و شویادست
 و به آبیاری رحمت غبار خجالت و زلات از ناصیه احوال از زدوده
 از قید تبر آوردن و حکم شد که بکورنش می آمد باشد روز
 مبارک شنبه بیهست و قهم آبان ماه دار الخلافت دهلهی بورود
 موکب اقبال آراستگی پذیرفت بیست و یکم آذر ماه پرگننه کرانه
 کیه وطن مقریخان است معاشر دولت گردید بی اغراق جائی
 است خوش آب و هوای زمینش بغایت قابل مقریخان باغ عالی
 ساخته انبه که در باغ او میشود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد
 از دکن و گجرات و ملکهای دور دست هرچا که تعریف انبه شنیده
 تخم آنرا آورده درین باغ نشانیده و بغایت خوب شده آنجه دیوار
 پخته بردور آن کشیده یکصد و چهل بیکم زمین است خیابانها را فرش
 بسته و در میان باغ حوضی ساخته طول بیست و بیست ذرعه و
 عرض دویست ذرعه در میان حوض صفة ماهتابی بیست و دو
 فرعه مربع ساخته و از درختهای گرم سیمی و سرد سیری اندر درین
 باغ هست حتی نهال پسته سبزشده و سروهای خوش قدر بادام دارد روز
 مبارک شنبه دوازدهم دی ماه در سرمهند منزل شد چون در مشکوی
 اقبال شاهزاده گیتوی سلطان شاهجهان گرامی فرزندی قدم بعرضه
 وجود نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده
 بالتماض بضیافت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات پرداختند و
 حضرت شاهنشاهی منزل ایشان تشریف بردند و شاهجهان سعادت
 پذیرگشته پیش گشش عالی کشیدند از اقسام غفایع و توارز آنجه

گذاشتند خلعت با خنجر مرصع و اسپ و نیل و علم و نقارة باو
مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم ماه مذکور پرگنه متهره موره
اردوی گیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی بتماشای بندرابن و
بنخانهای آنجا تشریف بروند در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی
امرای راجپوت بنخانهای عالی بطرز خود ماخته اند از بیرون
بتکلفات افزوده لیکن در درون چندان شبپر و فرستک خاده کرده که
از تعفن آنها سر بدرور آن نمی توان در آورد * بیدت *

از بروند چون گور کافر پر حلل * و ز درون قهرخدا عزوجل
ازین منزل شاهزاده پریز بصوب الله باس و محال جاگیر خویش
دستوری یافته عنان معاودت معطوف داشتند در اراق سابق
از کیفیت حال گسانین اچه دروب که در اوجین گوشة اذوا اختیار
کرده بود مرقوم گشته درینولا باز از اوجین بمتهره که از اعاظم معابد هنود
است نقل مکان نموده بز کنار دریایی جمنا با آنین دین خویش
یزدان پرستی می نمود حضرت شاهنشاهی ظلمتکده اورا بفور قدوم
سعادت لزوم روشی بخشیدند و زمان ممتد در خلوت صحبت
مستوفی داشتند چون مدت حیض خسرو بطول کشیده بود و
خان اعظم از جانب او بسیار تگرانی خاطر داشت بتقریب دریافت
که سخن اچه دروب در باطن اقدس اثر تمام می بخشد با وجوده
تعصیب دینداری که سرشت او بدان مجبول بود بی اختیار تنها
از خویش رویکار نزد او رفته در پاب خلاصی خسرو بخضوع
و زاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بمقابلات او
شناختند بجهت خلاصی خسرو حرفهای محققانه معروضداشت

قریبیت فرموده بودند اگر تفصیل مرصوم گردد بطول میکشد القصة
 قدمت مجموع پیشکش قریب پنج اک روپیه شد درین تاریخ
 خبر نوت شاهنواز خان خلف سپه سالو خانخانان رمید جوان وجیه
 رشید عالی فطرت بود در عنفوان جوانی و دولت شیفتگ شراب گشته
 واز آفت مصاحبان خانه برانداز میگساری با فراط کشید همتش بلنده
 پرداز و نگاهش دور سیر و شجاعتش با تدبیر هم آغوش در ضبط
 و انتظام مپداه و رزم آرائی و سرد اری عدیل و نظیر خود نداشت
 و با اینهمه خوبیها کم کرم و بدلباش بود دور از درگاه بخود کامی
 روزگار بسر برده نقد حیات در باخت حقیقت انکه چون خانخانان
 به برهانپور پیوست گرامی فرزند را بغايت ضعیف و زیون یافته
 بیداوا و معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش گشته
 بر بستر ناتوانی افتاد هرچند اطباء تدبیرات و معالجات بکار بردن
 مودهند نیامد و در عین دولت و جوانی با جهان جهان حسرت
 و دل نگرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی بنز هنگده جاودانی
 گشید و اینواقعه بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت
 گران گذشت دار ایخان را بمنصب پنجهزاری ذات و عوار سرفرازی
 بخشیده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل مرحمت نموده
 بجای برادرش بسرداری صوبه برار و احمد نگر رخصت فرمودند
 (مقریخان را با عدم استعداد و استحقاق سرد اری و صاحب صوبگی
 بهار و پنده سر افزایی بخشیده خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع

مرحمة فرمودند و پنجاه هزار روپیه برسم مساعده عایت شد)
درینولا شاهزاده سلطان پرویز از الله باس آمده بسجود مدد خلافت
جبین اخلاص نورانی هاختت راجه کلیان زمیندار رتن پور در
خدمت شاهزاده دولت بار یافت هشتاد زنجیر فیل و یک اک
روپیه نقد پیشگش معروض اشت در خلال اینحال شاه بیگنخان
که بخطاب خاندوزانی ممتاز بود بنا بر کبریت و ضعف از سپاهگری
استغفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کمیاب
خواهش هاخته پرگنه خوش آب را که از جاگیرهای قدیم او بود
و هفتاد و پنج هزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او
عایت فرمودند و پسران او را در خور استعداد هریک منصب
و جاگیر مرحمة شد درین تاریخ خبر فوت راجه سورج سنگنه نبیره
وارهالدیو رسید که در دکن باجل طبیعی رخت هستی بر بست
کجسنگه پصر او را بمنصب سه هزاری ذات دو هزار سوار خطاب
راجگی داده فرق عزت بر افراد خند درینولا حکم شد که از اگرها تا
لاهور بر هر کروه میلی سازند که علامت کروه باشد و در میل نهوم
چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت
نکشند طیار سازند و مانند خیابان درسته درخت نشانند *

توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر

روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه در ساعت مسعود
و زمان معمود که مختار ارباب تنظیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت
صوب منصور اتفاق افتاد لشکرخان را محراست دار الخلافه اگرها

جلوس همایون آغاز شد درین روز شاهزاده گیتی همان شاهجهان گه
غره جبهه مرادات و فروغ چهره معادات است چشم عالی ترتیب داد
منتخب تحف روزگار از نفائس و نوادر هر دیار برسم پیشکش
معروض بساط اخلاص گردانید از آن جمله یا قوییست بیمهت و دو
سرخ در زنگ و آب و اندام تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت
شد دیگر لعلی ایمت قطعی قیمت آن چهل هزار روپیه دیگر شش
دانه موادی خلطان که یکی از انها یک تانگ و هشت سرخ وزن
دارد و کلی ایشان به بیست و پنج هزار روپیه در احمد آباد ابتدی
نموده اند و پنج دانه دیگر بسی و سه هزار روپیه و یک قطعه الماس
که هر ترده هزار روپیه بها دارد و همچنین پر لاه مرصع با قدره شمشیر
که در زرگر خانه ایشان با تمام رسیده اکثر جواهر آن را تراشیده بکار
برده اند و به پنجاه هزار روپیه برآمده و از تصرفات آن برگردیده دین
و دولت که تا حال در عهد سلطنت همچنان یکی از بادشاها نشده
نقار خانه ایشت از طلا و نقره نقاره مرسی نواز را از طلا ساخته
و تنده گورکه و نقاره و کرنا و سرنا و غیره انجیه لازمه نقار خانه
بادشاها ذی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده در ساعت
مسعود بنوازش در آوزدند مجموعه به شصت و پنج هزار روپیه
برآمده دیگر تخت سواری فیل که با صلاح اهل هند هوده گویند از
طلا ساخته به می هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل
با پنج زنجیر ماده که قطب الملک برسم پیشکش به شاهزاده نامد
از فرستاده بود فیل اول با نام داد الیه با ساز طلا و دوم با ساز
نقره و از پارچهای نفیس گجرات که کمر کواران سرکار شاهی

آغاز میل چهاردهم از جلوس شاهنشاهی

روز مبارک شنبه چهارم شهریور آنحضرت هزار و بیست و هشت
تاریخی خورشید جهان افروز برج حمل در آمد و سال چهاردهم از

هجره است غرض حجره چهار نیم ذرعه و طول پنج ذرعه و ایوان بطول
 ده ذرعه و بعرض هفت و نیم ذرعه و صحن مسجد سوای مقصورة
 و ایوان دور یکصد و شصت و نه ذرعه طول یکصد و چهل و سه ذرعه
 عرض است و بالای ایوانها درر و بالای مسجد گنبد های خرد
 ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک شمع در میان نهاده
 دور آنرا بپارچه اوان میگیرند و از عالم فانوس میدماید و زیر صحن
 مسجد را بر که ساخته اند که در ایام بیعت به آب مملو میسازند
 چون فتحپور کم آب است باهل این مسلسه و مجاوزان و معتقدان
 این بقیه که پیوسته ملازم این مسجد اند تمام هال کفایت میکنند
 و در مقابل دروازه کلان برسمت شمال مائل بمشرق روضه شیخ است
 قدس الله صره العزیز میان گنبد هفت ذرعه و دور گنبد ایوان سنگ مرمر
 که پیش آنرا نیز پنجه سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و
 مقابل این روضه برسمت مغرب باندک فاصله گنبد دیگر واقع است
 که اولاد و عشائر شیخ در انجا آسوده اند از سوانح اقبال طراز
 فتح قلعه مورد و مهری است و شکست سورجمل مقهور تفصیل
 این مجمل انکه چون راجه بکرها جیت بآن حدود پیوست سورجمل
 برگشته روز گار خواست که روزی چند به تبدال و کریزت بسر آرد
 مشار الیه که از حقیقت کار آگاهی داشته بسخن او نپرداخته قدم
 چرات و جلادت پیش نهاد و آن مخدول العاقبت شر رشته تدبیر
 از دست داده بجنگ صف پای ادب ای
 همت گماشت و باندک زد و خورد کم بسیار بکشدن داده راه
 آوارگی سپرد و قلعه مود و مهری که اعتماد قوی آن برگشته بخت

گشیفه و کم بسیار داده بر آورده تلف میشوند بنا برین بقایی
 بیست و ششم دی ماه موافق غرّه صفر هزار و بیست و هشت
 هجری معموره فتح پور به نزول رایات جهان کشای آرامشگی یافت
 مقارن اینحال روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت روضه غفران پناه
 شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیازمندی بسیار
 فرموده بکی از اعاظم آثار که در زمان دولت و عهد خلافت
 حضرت عرش آشیانی انار الله ببرهانه بظهور آمده این مسجد است
 بی اغراق عمارتیست عالی از سیاهان روی زمین استماع افتاده که
 مثل این مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش
 همه چشمگ در غایت صفا اساس یافته پنج لک روییه از خزانه
 عامره خرج شده تا با تمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو
 دروازه گلان بر فراز کوه طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و
 نهایت تکلف پیش طاق این در دوازده ذرعه عرض و شانزده
 ذرعه طول و پنجاه و دو ذرعه ارتفاع دارد و بسی و دو زینه بالا باید
 رفت و در دیگر خره ترازین زو به شرق واقع است طول مسجد
 از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دو صد و دو ازده ذرعه است ازان
 جمله مقصورة بیست و پنج و نیم ذرعه پانزده ذرعه در پانزده
 ذرعه گنبد میانست و هفت ذرعه عرض و چهارده ذرعه طول
 و بیست و پنج ذرعه ارتفاع پیش طاق است و بردو پهلوی
 این گنبد گلان دو گنبد دیگر خورد تراست ده ذرعه در ده ذرعه
 تتمه ایوان متنون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب
 بیکصد و هفتاد و دو ذرعه و بر اطراف نود ایوان و هشتاد و چهار

از برادران و خویشان پایی همت افشاره شریعت خوش گوارش هدایت
 چشید و بعضی برخمهای منکر که پیرایه شیر مردان عرصه کارزار
 است آبروی جاوید یافتد و آن بی سعادت از میدان کارزار برگرفته
 به تکبیت سرای خود برد و جمعی از جان دوستی بتک پا خود
 را بگوشه ملامت گشیدند و آن فتنه هر شریعت دست تهدی و تطاول
 دراز ماخته اکثري از پرگنات دامن کوه را که بجاگیر اعتماد الدوله
 مقرر بود تاخت و از نقد و جنس هرچه یافته متصرف گشته
 بترتیب اسباب شورش پرداخت امید که بسزایی گردار خویش
 گرفتار آید و نمک این دولت کار خود بکند از وقائع آنکه درین ولا
 عبد الرحیم خانخانان سپه سالار باستالم عتبه خلافت ناصیه سعادت
 فورانی ساخت هزار شهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و از
 پیشکشهاي او آنچه پسند افتاد موازي یک لگ و پنجاه هزار روپیه
 قيمت شد پس از روزي چند آن ديرonde خدمت را که بميامن
 عواطف و مراحم روز افزوون جوانی از سرگرفته بود "جهد" بصاحب
 صوبگي ملک خانديش و دکن سر بلندی بخشیده خلعت خاص
 با کمر خنجر و شمشير مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت
 فرمودند و متصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری
 ذات و هفت هزار سوار شد و چون صحبت آن عمدۃ الملک با لشکر
 خان راست نمی آمد عابد خان را بخدمت دیوانی بلند پایگی
 بخشیدند روز مبارک شنبه بیستم دی ماه در کنار کول فتحدور رود
 موكب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف دور کول پیدمودند هفت
 گروه شد چون بعرض رسید که دو شهر آگره علت ظاهرون یا مواظ

وسائل بر انگلیخته متصدی فتح قلعه کانگره شد هر چند این
 بی معادت را باز دران بکوهستان زده دادن از آئین حزم و احتیاط
 در بود لیکن چون افتتاح این عقدگاه دشوار بکلیه همت شاهزاده
 گیتی سدان حواله شد ناگزیر باراده و اختیار ایشان باز داشتند و آن
 بلند اقبال فوج پسندیده از منصبهاران و برق اندازان ترتیب داده
 اورا با محمد تقی بخشی خود تعیین فرمودند چون بمقصد
 پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصوصت و بهانه طلبی نموده
 جوهر ذاتی خود را ظاهر ماخت و مکرر شکایت محمد تقی
 عرضداشت نمود حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست
 نمی آید و این خدمت ازو متممی نمیشود اگر سردار دیگر مقرر
 فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر می شود ناگزیر محمد تقی
 را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمد های دولت
 ایشانهست با فوجی از مردم تازه زور بفتح قلعه مذکور رخصت
 فرمودند چون این بی معادت دریافت که زیاده بین حیله و تزییر
 از پیش نمیرود تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت غنیمت شمرد
 فتحست جمعی از بندهای درگاه را به بهانه آنکه مدت‌ها یساق
 کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بمحال جاگیر خود
 شناخته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند و چون
 بظاهر تفرقه در مسلسل جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثری
 بمحال جاگیر خود رفته و معودی از مردم روشناس درانجا ماندند
 قابوی دانسته آثار بعیی و فساد ظاهر ساخته مید صفی که در زمرة
 مدادات بارهه بمزید شجاعت و جلاحت اختصاص داشت با چندی

در آمده پرده آزرم از میان برگرفته با مردم مشار الیه کار بمنازعه
 و مخاصمه رسانید و مرتضی خان نقش ادبی از صفحه احوال
 آن برگشته روزگار خوانده شکایت بهیار بدرگاه والا عرضداشت نمود
 و ضریح نوشته که امارات بغي و نادلخواهی از وجنات احوال
 او ظاهر است چون مثُل مرتضی خان سردار عمدہ با لشکر گران
 دران کوهستان بود به ترتیب اهباب فنه و آشوب نیارست پرداخت
 ناگزیر بخدمت نواب قدسی القاب جهانگانی گیتی ستانی شاه
 جهان ملتیجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک
 ارباب غرض با من همه مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ماختن و
 براند اختن من شده مرا بعصیان و بغي متهم دارد امید که باعث
 حیات و سبب نجات این برگشته بخست شده بدرگاه والا طلب
 فرمایند هرچند برخن مرتضی خان نهایت اعتماد بود لیکن از
 التماس طلب خود بدرگاه غبار شده برحواشی خاطر دولتخواهان
 نشست که مبادا مزاج مرتضی خان بتحریک ارباب فساد بشورش
 در آمده و غور نا کرده او را متهم می ساخته باشد ملجمله بالتماس
 شاهزاده بلند اقبال شاهجهان رقم عفو بر جرائی جرائم او کشیده
 بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن ایتحال مرتضی خان بجوار
 مغرفت الهی پیوست و فتح قلعه کانکر روزی چند در عقده توفی
 افتاد چون این فتنه سرنشت بدرگاه گیتی بناء رسید نظر بر ظاهر احوال
 او انگنه هم دران زودی مشمول عواطف و مراحم بیدریغ ساخته
 در خدمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان به مهمند کن رخصت فرمودند
 بعد از آنکه ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد

گهر قدم بعرصه وجود نهاد نام این مولود مسعود سلطان اورنگ
 زیب بر صفحه روزگار ثبت افتاد چون معموره اوجین محل ورود موکب
 مسعود گشت شاهزاده جشن ولادت فرزند اقبال‌المذک ترتیب فرموده بورود
 قدم میمنت لزوم والا پدر بیزگوار محسود خلد برین ساختند پنجاه
 زنجیر فیل برسم پیشکش معموض مجلس فردوس نظر کردند
 از این‌جمله هفت زنجیر داخل فیلان خاصه شد و در کل آنچه از
 پیشکش‌های ایشان مقبول افتاده دو لک روپیده به قیمت درآمد
 چون بحوالی ملک رانا اصر سنگ ورود موکب گیهان شکوه دست
 داد گنور گرن پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص
 قوائمه ساخته مبارکباد فتحی دکن معروضداشت در خال اینحال
 خبر بقی و کافر نعمتی سورجمل ولد راجه باسو بمحامع جلال رسید
 و تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو هه پسر داشت و سورجمل
 اگرچه بسال از همه کلانتر بود لیکن از به سکای و آشوب طلبی پذیر
 را آزده خاطر داشت و بنا بر توهی که پدر را از کردار ناهمچار او
 بود پیوسته در جمیع میدنگراند و بعد از نبوت راجه باسو چون دیگر
 فرزند قابل نبود بجهت انتظام مسلمه زمینداری و محافظت
 ملک این بیدولت را بخطاب راجگی و منصب در هزاری هزار مول
 ساخته محل زمینداری پدرش را با مبلغهای کلی از نقد و جنس
 که سالها اند و خد بود با این بی سعادت ارزانی داشتند و همراه مرحومی
 سرتضی خان بخدمت فتح قلعه کانکره استوری یافت و چون کار
 بر متحصنان بدشواری کشید و این بدگال از صورت خال دریافت
 که عذریب فلجه فتح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی

بو حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود چنانچه اول
 در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشت
 به میزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد و دانایان فن
 نجوم در کتب این قسم را حدود نوشته اند بعد از شانزده شب که
 این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که
 سرش روشی داشت که تا دو سه گزدهش دراز میدند و لیکن در
 طرف دم اصل روشی و درخشندگی نبود از آذار این آنچه در وعده آباد
 مملکت هند پرتو ظهور افگند و با وظایع نهشت که هرگز در هیچ زمانی
 از ازمنه ماضی نبوده و نشان نمیدهد و در کتب معتبره اهل هند
 مثبت نگشته پیش از ظهور این بیک سال اثر ظاهر شد و تا هشت
 سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و نواب جهان بانی
 گیتی سلطانی ابوب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت و هشت
 سال روزگار بد مکال ب ترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه
 خیونها که ریخته نشد و چه خانها که خراب نگشت درینولا از عرضه
 داشت بهادر خان حاکم قندهار ب مسامع جلال رسید که در نواحی
 شهر و بلوکات آن کثیر موش بحدی رسیده که از محصولات زرعی
 و مردختی اثری باقی نماده بعد از محنت و تعیب بسیار شاید
 ربع محصول ب دست رعایا در آمد و همچنین از فالیز و باغات انگور
 این نگذاشتند و بعد ازانکه میو و غلات در باغ و صحراء نماد بمرور آواره
 صحرایی عدم شدند شب یکشنبه دو ازدهم ماه آبان مطابق یازدهم ذی
 قعده سنه مذکور در مقام دهود در شبههنان شاهزاده گیتی سلطان شاه
 جهان از خدر خجسته اختر قدره خوانین بلند مکان آصفخان پسردلا

از ملازمان عتبه سلطنت مثل شاهیاز خان لودی و هردوی نراین
هاده و راجه پر تهیچند و غیره و دویست سوار بر قناداز و پانصد نفر
توقیچی پیاده سوای جمهیتی که پیشتر تعیین شده بودند بخدمت
تسخیر قلعه کانگره دستوری یافته بعذایت خلعت و شمشیر سرفراز
گردید و راجه تسخیح زمره که ده هزار روپیه قیمت داشت
پیشکش نمود *

مراجعةت موكب همایون از

احمد آباد به دارالخلافة اکبرآباد

روز مبارک شنبه بیست و یکم شهریور ماه الهی سال سیزدهم
جلوی جهانگیری مطابق بیست و دوم رمضان ماه هزار و بیست
و هفت هجری رایات اقبال بصوب دارالخلافة آگره ارتفاع یافت
مقریخان را که از صفر سن در خدمت آنحضرت شاهنشاهی
سعادت پذیر بود نظر بر حقوق خدمت او داشته مشمول عواطف
و مراحم بیدریغ فرموده بصاحب صونی کی ولایت بهار بلند پایگی
بخشیدند بتاریخ شانزدهم دی ماه پیش از طلوع صبح بسی گهری
در کره هوا ماده بخاری مانند دخانی بشکل عمود نمودار شد و هر
شب یک گهری پیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام
نمود صورت حریه پیدا کرد هر دو مر باریک و میان گنده خمدار
مانند دهره پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اختر
شناسان قد و قامت او بامظراب معلوم نمودنده بیهست و چهار درجه
غلکی را باختلاف منظر سائر است و بحرکت فلك اعظم متحرک

درینولا راجه بهاره که از زمینه ازان معتبر ولایت گجرات است دولت
 آستان بوس دریافتنه دو صد مهر بصیغهٔ نذر و دو هزار روپیه برسم
 نثار و یکصد اسپ بطريق پیشکش معروضداشت در ملک گجرات
 کلان تر ازین زمینه اری نیست ملکش بدریایی شور پیوسته است
 و بهاره و جام از یک جد اند ده پشت بالا تر بهم می رسد بحسب
 جمعیت و اعتبار بهاره از جام در پیش است میگویند که بدیدن
 هیچ یکی از سلطانین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی برسراو
 فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد عمرش از هفتاد مت加وز
 بمنظور در می آمد و او خود میگوید که نود سال دارم در حواس و
 قوی فتوري نرفته از مردم او پیری بمنظور در آمد که موي ریش و
 بروت و ابرو سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا رای بهاره بخاطر
 دارد و در پیش او کلان شده ام چون یکچندی در خدمت بصر برو
 بعنایت اسپ خاصه و نیل نر با مادهٔ فیل و خنجر مرصع و شمشیر
 و چهار انگشتی از یاقوت سرخ و زمره و نیلم و یاقوت زرد سرمه رایی
 بخشیده رخصت انعطاف ارزانی فرمودند درینولا بعرض اقدس
 رسید که قراولان پادشاهی یکصد و هشتاد و سه زنجیر فیل نر و ماده
 در حوالی دهود شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل نر و یکصد و
 دوازده ماده و قراولان شاهزاده بلند اقبال شاهجهان و بیست و شش
 زنجیر نر و سی و هفت ماده برگرفته درین تاریخ راجه بکر ماجدیت
 که از عمدت های دولت شاهزاده جوان بخت شاه جهانست بمیامن
 تربیت و نوازش آنحضرت بمراتب بلند ترقی و تصاعد نموده
 بالتمام شاهزاده گیتی سلطان با فوجی از بندت های شاهی و جهی

آباد اتفاق افتاد و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در احمد
 آباد شائع شد و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو مه روز بمحنت
 تب مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو مه روز تب ضعف و حستی
 بحدی مسئولی میگشت که مدت‌ها نقل و حرکت تعذر تمام داشت
 ولله الحمد که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکس نمیرسید قضا را
 حضرت شاهنشاهی نیز دو مه روز این ضعف را کشیدند و آن قدر
 آزار بوجود فیض ورده آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز
 است در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی منظور
 افتاده که در چندین سرزمین بی فیض بد همه چیز شهر اساس
 نهاده و بعد ازو دیگران را چه ملحوظ بود که عمر گرازماهه را درین
 خاکدان گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش کم آب و ریگ بوم
 گرد و غباری بحدی که در وقت شدت باد و چکر پشت دست
 مخصوص نمیگرد و آبیش بغایت زیون و ناگوار رود خانه که متصل
 به شهر جاریعت غیر از ایام بیهوده پیوسته خشک میباشد چاهها
 اکثر شور و تلخ و تالیها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران
 دوغاب شده مردم اعیان که بقدر میونتی و بضاعتی دارند در
 خانهای خود برکها ساخته اند و در اینام باریدگی از آب باران مملو
 مازنده و تا سال دیگر ازان آب میخونند و منضرت آبی که هرگز هوا
 در رو سرایت نکند و راه برآمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون
 شهر بجای هبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار اصلت و نهیمی که
 از روی زقوم و ز فیضش معلوم * مصرع *

ای تو مجموعه خوبی زکداست گویم

و ماده در حضور اشرف شکار شد از یلمجمله دو فیل بغایت خوش
صورت و اصیل و تمام عیار بدبست آمد درینولا دلادر خان کاکر
از تغیر احمد بیکخان کابلی بحکومت کشمیر سفر فرازی یافت و
چون بعرض رسید که عبد الرحمن خانخانان نزل مولانا عبد الرحمن
جامی را که این مصرع از انس است *

بهریک گل زحمت صد خار می باید کشید

تبیع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع را بدیهه فرمودند

* بیت *

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید

ابربسیارست می بسیار می باید کشید

چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنث پسیار داشتند و از بعد
مسافرت تا رسیدن بدار الخلافة اکبر آباد روزگار بصعوبت و دشوار
سپری میشد رای صواب اندیش که عقده کشایی مشکلات روزگار
است چنین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکل را در
احمد آباد گذرانیده بعد از انقضای ایام پارش متوجه آگره باید
شد و باین عزیمت صائب از مقام دهود عنان اقبال بصوب احمد
آباد معطوف گشت مقارن ایتحال عرضداشت منهیان دارالخلافت
بمصاحع جلال رسید که در مستقر سریر خلافت اثر ویایی ظاهر
شد و مردم بسیار تلف میشوند بذایرین فسخ عزیمت آگره که
بالهای غیبی در خاطر حقیقت مظاہر پرتو افگنده بود مصمم گردید
هفتم اردی ی بهشت ماه مطابق غرگ شهر جمادی الاول در ساعت
مسعود و زمان محمود بمبارکی و فیروزی نزول معادت در شهر احمد

اویال داشته التماس فرمان طلب نمود حضرت شاهنشاهی فرمان
 عاطفت بنیان فرستاده بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین
 تاریخ سعادت زمین بوس دریانه مشمول صراحت بیکران شد
 دوازده را پ اسپ و نه تغوز قماش و دو انگشتی یاقوت برس
 پیشکش معروض داشت و بمتصب پانصدی ذات و دویست هوار
 سرفراز گردید روز یکشنبه دوازده ماه فروردین موضع سحارا مضرب
 خیام فلک احتمام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل
 پل و نیم کروه مسافت امتد و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه
 پر نشیب و فراز عبور پیک خیال مستبعد و متعسر میدماید و روز
 دو شنبه میزد هم ماه بامعده دی از بند های مخصوص متوجه شکارگاه
 شدند پیش ازین جمعی کثیر از پیاده های آن سر زمین جنگل
 را برسم قمرغه احاطه نمودند و بیرون جنگل در اندک فضا تختی
 بر فراز درختی از چوب بجهت نشستن پادشاه فیل گیر شیر شکار
 ترتیب داده بر درختهای اطراف آن بر بالارها برای نشستن و
 تماشا دیدن امرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمnde های
 مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آمده داشته بر هر غلی می دو نفر
 فیلیان از قوم چهریه که شکار فیل مخصوص آن طائفه است نشسته
 و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور
 بیارند تا تماشای شکار آنها بروجه دخواه گرده شود قضا را در وقتی
 که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنا بر انبوهی درخت و تراکم
 اشجار مسلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت
 فیلان صحرائی سراسیده به رطرف دویدند دوازده زنجیر فیل از نر

شاه عباس بولا مقصوب صدارت ارتقا بخشیده صبیغه خود را بعقد
 ازدواج او در آرده بود میر محمد امین پیش ازین بچهارده سال
 بحال تباہ از عراق برآمده نزد محمد قلی قطب الملک شنافت
 و بوسیله میر محمد مؤمن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک
 برو بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جمله مخاطب ساخته از
 موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی بقیضه اقتدار او حواله
 فرمود و تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکار آگهی میر
 واگذاشته بدوام شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی
 فارغ می زیست و چون محمد قلی در گذشت و نویت ریاست
 بسلطان محمد برادرزاده او رسید نقش میر با او خوب نه نشست
 و باشیان مردمی میر را رخصت فرموده دست تصرف و طمع از
 اموال و اشیای او کوتاه داشت و میر از گلکنده بخدمت عادلخان
 پیوست و در آنجا نیز صحبت او در نگرفت ناگزیر از عادلخان اجازت
 حاصل نموده براه دریا بوطن مالوف شنافت و در عراق شاه عباس
 را ملزمت نموده به نسبت میر رضی عزیزی که مردم صاحب
 ثروت را در نظرها میباشد مشمول عواطف شاهی گردید در خدمت
 شاه پیشکشیای لائق بدفعات گذرانید مدت چهار هال بعزم و آبروی
 روزگار پسر برد میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب مقصوب
 عالی باشد و شاه را مطعم نظر اینکه بالتفات زبانی سرگرم داشته
 نفائسی که درین مدت فراهم آرده اخذ کند چون میر دریافت
 که حقیقت کار چیست ناگزیر بمالازمان عتبه خلافت آنجا آرده
 مکرر عرائض مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت و آرزوی خدمت

از توبچیان بنابر قساوت قلب لنگور ماده را به بندوق زد و آن مظلوم
بچه را از سینه جدا ساخته برشاخی گذاشت و خود بر زمین افتاد
و جان داد مقارن اینحال من رسیدم آن بچه را فرود آورده بجهت
شیر خورانیدن نزدیک این بزردم حق تعالی بزر را برو مهردان
ماخت فی الفور شروع در لیهیدن کرد و با وجود عدم جنسیت با هم
چنان الفت گرفته که گویا از شکم او برآمده است حکم شد که بچه را
از نظر او پنهان سازند بزر از نادیدن او بی تابی و فرباد آغاز نهاد
و بچه لنگور نیز بی طانتی نموده چندان ناله و فرباد کرد که حاضران
را برحال او رقت آمد الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن
چندان مستبعد نمی نماید و مهرو دلپستگی بزبان بچه غرابت
تمام دارد *

آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون

شب چهار شنبه سوم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت
هجری تحول آفتاب جهانتاب به برج حمل دست داد و مال
سیزدهم از جلوس آنحضرت آغاز شد درین روز مسعود رکن السلطنت
اصفهان بمنصب پنجم هزاری ذات و سوار فامیله سعادت پر افروخت
راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و دو اسپ از
طویله خاصه هر فرازی یانه رخصت وطن شد درین تاریخ میر
جمله از عراق آمده باستلام عتبه خلافت جبین افروز گردید - اکنون
مجملی از احوال او رقم زده کلک و قائع نگار میکرد میر از اعیان
سادات سپاهان است نامش محمد امین بوده عم او میر رضی را

ملاطین گجرات بر کفار قال در طرف پای شیخ واقع ام است و درون گنبد
 سلطان محمود بیکر و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین
 سلطان گجرات است آسوده اند و بی افرق مقبره شیخ مقامی است
 پر فیض از روی قیاس پنج لک روپیه صرف این عمارت شده باشد
 و العلم عند الله روز دوشنبه غرّه اسفند ارمد ماه از احمد آباد بجانب
 مالوہ اتفاق نهضت افتاد درین وقت پیوسته بنشاط شکار خوشوت
 بوده تا قصبه داهود تشریف ارزانی فرمودند در کنار آب مهی
 زمین داران سورتہ جام بوسیله شاهزاده عالم و عالیان شاهجهان
 معاونت زمین بوس دریانه پنجاه راس کچھی برسم پیشکش
 معروضداشت نام او جهادت و جام لقب است هر کس که جانشین
 شود اورا جام گویند و این از زمینداران عمدہ گجرات بلکه از راجه‌ای
 فامی هندوستان است ملکش بدریایی شور متصل است پنج
 شش هزار سوار همیشه میدارد در وقت کارده دو ازده هزار سوار
 هماهان میدواند کرد و در ملک او اسپ بسیار بهم میرسد و اسپ
 کچھی در ملک گجرات و کچھ بدو هزار و هه هزار روپیه خرید و
 فرخت میشود و در ملک دکن بهزار هون و هزار دویست هون
 که چهار هزار و پنج هزار روپیه باشد بنداش میدگیرند و در همین تاریخ
 راجه لچھی فراین زمیندار ولایت کوچ که در اتصالی بلاد بندگاه
 واقع است باستان عتبه خلافت جدیں سعادت افروخته پانصد مهر
 خدر گذرانید - از غرائب آنکه بهار الدین برق انداز بچھه لنگوری
 با بزی بنظر اشرف در آورده معروضداشت که لنکور ماده بچھه خود
 را بدو دست در سیغه گرفته بر فراز شاخ درختی فشسته بود یکی

امّت لامع بر علوشان شیخ محمد غوث شیخ وجیه الدین بفضائل
 صوری و کمالات معنوی آزادگی داشته اند بخلاف شیخ محمد
 غوث که امّی بوده اند یکی از فضالی وقت بشیخ وجیه الدین
 گفته که از شما مستبعد میگناید که مرشد امّی اختیار کرده اید
 در جواب فرموده که ملت خدایرا عزوجل که پیغمون نیز مثل پیغمبر
 امّی بودند پیش ازین بسی مال درین شهر ولیعت حیات سپرده
 اند و شیخ عبد الله بوصیت پدر برسند ارشاد تمکن جسته بغایت
 درویش مرتاض بود و با کمال شکستگی نهایت درستی داشت
 بخدمت دریشان و تیمار حال ایشان روزگار بسر می برد و چون شیخ
 عبد الله بجوار مغفرت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسد الله
 جا نشین شده همدران زرده مسافر ملک بقا گشت و بعد ازو
 برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیات
 امّت و آثار ملاح از ناصیه حالش ظاهر بعد از روزی چند بزیارت
 روضه شیخ احمد کهتو توجه فرمودند کهتو قصبه امّت از سرکار ناگور
 مولو شیخ آنجا است در زمان سلطان احمد بانی گجرات باحمد آباد
 تشریف آورده اند سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت و اعتقاد
 تمام بوده و مردم اینملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هر شب
 جمعه خلق انبوه از وضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند
 سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارت عالی از مقبره و مسجد
 و خانقاہ برسر مزار ایشان اهاس نهاده و متصل مقبره در ضلع
 جنوب قال کلان ساخته و دور آنرا بسنگ و آهک ریخته و اتمام
 این عمارت در زمان قطب الدین ولد محمد شاه شده و مقبره

گروه مسافت امت و از کنایت تا باحمد آباد بیهت و یک
گروه بانی شهر احمد آباد سلطان احمد نبیره ظفر خانست و مسجدی
در میان بازار اساس نهاده بغايت عالی مشتمل بر سه در در پیش
هر دری بازاری و در مقابل دری که بر سمت مشرق واقع شده
مقبره سلطان احمد مذکور است و دران گنبد سلطان احمد و محمد
پسر او و قطب الدین نبیره او آسوده آنکه طول مسجد غیر از
مقصورة یکصده و سه درعه است و عرض هشتاد و نه درعه
بر دور آن ایوان ماخته آنکه بعرض چهار درعه و سه پار فرش صحن
مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ سرخ است و
مقصورة مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستون است و بالای ستونها
گنبد زده آنکه طول مقصورة هفتاد و پنج درعه و عرض سی و هفت
درعه است و فرش مقصورة و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب
یافته و هردو بازوی پیش طاق مسجد و منار پرگار از سنگ تراشیده
مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشی و نگاری گرده آنکه و
بر یمین معادت قرین منبر متصل به نیم مقصورة شاه نشینی جدا
گرده از میان ستونها بختنه سنگ پوشیده آنکه و در آنرا تاسقف
پنجه سنگ نشانیده آنکه تا بادشاه با مخصوصان و مقربان خویش
پران بالا رفته ادای صلوة نماید و آن جا را با صلطاح اهل گجرات
ملوکخانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاہ شیخ وجیه
الدین تشریف برده لوازم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیده
شیخ از خلفای محمد غوث آنکه لیکن خلیفه که مرشد بخلافت او
مباها کند و ارادت شیخ وجیه الدین برهانیست ساطع و حجتی

واقع امتحن محل نزول اردوی گیهان شکوه گردید و بیست و پنجم
صتوچه معمورة گردیدند چون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود
پدرور روضه در آمده فاتحه خواندند یمکن که یک لک روپیده صرف
عمارت این مزار فائض الانوار شده باشد مسلسله ایشان بخدموم
جهانیان مذهبی میشود و مردم گجرات را غریب اعتقاد بحضرت
شاه است میگویند که مکرر از شاه عالم احیای اموات بظهور آمده
بعد ازانکه پدرش ازین معنی آگاهی یافت مانع آمده که تصرف
درخانه الهی خلاف شرط بندگیست (سید محمد که امروز جاشهین
ایشان است از خوبان روزگار است و از سید جلال پسر مید محمد
چه نویسم که هر که بدیده انصاف بگردد از مشاهده جمال او بی
دلیل و برهان اقرار پفرزندی پیغمبر میکند * مصراج *

بلی چنان پدری را چنین بود پوری

شاه عالم در هشت صد و هشتاد ازین چهان فانی بعالی جاودانی
شناخته اند بالجمله روز درشبہ بتاریخ بیست و پنجم شهر مذکور
مبمارکی و فیروزی داخل شهر احمد آباد شدند چنانچه تعریف
این شهر شنیده بودند بنظر در نیامد اگرچه میان رسته بازار را عریض و
وسعی گرفته اند لیکن دکانها در خور و سعیت بازار نساخته اند عمارتش
همه از چوب است ستون دکانها بغایت باریک و زیب و سقفش
سفال پوش درین روز ولایت گجرات بجاگیر شاهزاده کشورستان
شاه جهان ارزانی داشتند از ماندو تا کنایت یکصد و بیست و چهار

او فیل خاصه عنایت نموده بصاحب صوبگی کابل فرستادند و مقرر
شد که حفظ و حرامت صوبه تنه در عهدگان خانهوران باشد *

توجه موکب کیهان شکوه بخصوص ملک گجرات

چون خاطر قدسی مظاہر بشکار فیل بسیار راغب و مائل بود
و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و نیز تعریف ملک گجرات
و شهر احمد آباد متواتر استدماع افتاده بود رای جهان آرای چندین
تقاضا فرمود که سیر احمد آباد و تماشای دریایی شور نموده هذگام
مراجعت که هواگرم شود و موسم شکار فیل در رسد شکار کنان متوجه
دار الخلافت باید شد و باین عزیمت صائب حضرت صریم زمانی
و دیگر بیگمان و اهل حرم را روانه اکبر آباد ساخته در یازدهم آبان ماه
الهی موکب اقبال بخصوص ملک گجرات نهضت فرمود درینولا از
روز نامچه و قاتع کشمیر بعرض رسید که درخانه ابریشم فروشی دو دختر
زندان دار بوجود آمده که پشت هردو با کمر بهم متصل بود اما
مروdest و پایی هر یک جدا زمانی زنده مانده فوت شدند روز
جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریایی
شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم کنیایت
که در کنار دریا واقع است دولتخانه ترتیب یافته متصدیان بند
مذکور غرابها آراسته بنظر هماییون در آورده و آن حضرت خوی بر
غраб نشسته سیر دریا کردند و تا دوازده روز شوتف فرموده بسیر و شکار
خوشقت شدند و بیزدهم ماه مذکور رایات عزیمت بخصوص احمد آباد
ارتفاع یادت و در بیست و چهارم کنار قال کاکویه که در سواد شهر

بلیغ نموده شصت زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از چانده و سی
 زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد از جاندا که مجموعه نو زنجیر و سی
 لک روپیه باشد برسم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور
 پیوستند و بعد از روزی چند که شاهجهان بخدمت پدر والاقدار
 پیوست نورجهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گران بها
 با نادری که بگلهای مرصع و مروارید های نفیض آراسته بود و
 مرصع پیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طریق مروارید و دو اسپ که
 یکی زین مرصع داشت و فیل اول با دو ماده فیل بشاه جوان
 بخت گذرانیدند و همچندن باشزادهای والا شکوه و اهل حرم
 تفوهای اتمش باقی از آنین تکلف نموده بهمه جهت سه لک
 روپیه بقلم آمد و همدرین چند روز پیشکش شاهزاده بلند اقبال
 شاهجهان بنظر گذشت از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که
 بحساب اهل هند نوزده تارک باشد و در کوده بدو لک روپیه اینتیاع
 شده بود و دیگر نیلمی بود یک لک روپیه قیمت که در آب و رنگ
 و اندام نظیر او بنظر در نیامده و دو الماس که یکی چهل هزار روپیه
 قیمت داشت و دیگری سی هزار روپیه و دو مروارید یکی دو مثقال
 و پانزده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری
 و اگر بتفصیل فیلان و دیگر نفاییش پردازد بطول میکشد قیمت
 مجموعه پیشکش بیست لک روپیه شد و مواری این دو لک روپیه
 بنورجهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون بعرض
 مکرر رسید که خاندروزان پیش و ضعیف شد و تاب قنطره و مواری که
 از لوازم حکومت کابل است ذداره مهابت خان را خلعت و اسپ

وی یانت خان و (معتمد خان بخشی) مولف این اقبال نامه
و شهیاز خان افغان و او دیرام دکنی سعادت زمین بوس در یانشند
پیش ازین مجلدی فتح رانا بیست هزاری ذات و ده هزار سوار
بدواب قدسی القاب شاهزاده بلند اقبال مرحوم شده بود چون
پتسخیر دکن رایت عزیمت بر افراشتند خطاب شاهی ضمیمه مائیر
مراحم گشت اکنون مجلدی این خدمت شایسته منصب سی
هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاهی چهانی عذایت شد
و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت آئین بجهت
نشستن آن شاه و الا قدر صندلی متصل تخت می نهاده
باشد و این عذایتی سنت مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان
امیر صاحب قران تا حال گرین ملهمه علیه رسم نبوده و خلعت
با چارقب زربفت و دور گریبان و سرآستین و حاشیه دامن
مزارید کشیده و شمشیر مرصع با پرده مرصع و خنجر مرصع مرحومت
گشت و خود از جهروکه پایان آمده خوانیجه از جواهر و خوانی از زر
بر غرق فرقان سای آن دره التاج خلافت و جهانگیری نثار فرموده
فروتنی عمر و جاه آن بر گویده دین و دولت آذرگاه حضرت رب
العزم مسالت نمودند و راجه بهرجی زمین دار ملک بکلانه بوسیله
آن حضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف به برهانپور
فوجی بجهت تنبیه و تادیب زمینداران گوندوانه تعین فرموده
بودند بهادران نیروز جنگی به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب

نهوگب مهعمود اتفاق افتاد و ادراک سعادت ملازمت پدر عالیقدور
 بمبارگی و فیروزی نصیب و روزی شد بعد از ادائی مراسم گورنش
 و آداب زمین بوس بالای جهروکه طلبیده از غاییت محبت و افراط
 شوق بی اختیار از جای خود ببر خامسته دو مه قدم پیش نهاده
 در آغوش عاطفت گرفته چندانکه از پیجانب در آداب و فروتنی
 مبالغه شد از انطرف در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم
 نشستن فرمودند و چون وقت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود
 دزین روز یک هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و
 هزار روپیه بریم تصدق و صندوقچه هملو از جواهر نفیس عجالة
 وقت معرض داشته فیل بیرون را که سر حلقة فیلان پیشکش
 عادخان بود بنظر اقدس در آوردند آنگاه بخششیان عظام اشارت شد
 که امرائی که در خدمت شاهزاده ممالک سقان سعادت پذیر
 اند موافق متصب به ترتیب ملازمت نمایند نخست خانجهان
 زمین بوس نموده هزار مهر نذر و پاره از جواهر و مرصع آلت
 بصیغه پیشکش معرض داشت بهمیں عبد الله خان (معادت سجود
 دریانه صندوقچه گذرانید) بعد ازان صهابتخان بدولت آستان بوس
 چهره معادت بر افروخته صند مهر و هزار روپیه نذر و قدری از
 جواهر و مرصع آلت پیشکش گرد از انجمله لعلی بود بوزن یازده
 مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد بعد از نام برد ها داراب خان
 پسر خانخان و سردار خان برادر عبد الله خان و شجاعت خان عرب

قدسی آستان گردد و چون راجه بکر ماجدیت شنیده بود که در بند رکوده
 علیست بوزن هفده مثقال و کسری و دو لگ روپیده قیمت آن
 مشخص شده مبلغی که عادلخان باو تکلیف نموده بود فرستاده لعل
 مذکور را بدست آورده بعد از استلام عتبه اقبال با دیگر نفائیں
 و نوادر بشاهه جوان بخت پیشکش کرد همچندین میرمکی که
 بخطاب معتقد خانی سرفراز است و جادو داس دیوان بیوتات که
 بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک شفافته بودند از جواهر و
 مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان قمچاق که قیمت مجموعه آن نیز
 پانزده لک روپیده میشد روانه درگاه جمیاه گردیدند و بهریکی از
 نام بردگها مبلغها از نقد و جنس خدمتگاری نمود و چون فرستادهای
 حضرت جهانگیری گیتی ستادی پیشکشیای بیجا پور و گلکنده را
 با حجاب عادلخان و قطب الملک بدرگاه آسمان جاه سلطانی پناه
 و سانیدند و خاطرا شرف شاه و الاشکوه از ضبط و نهق صوبه دکن فارغ
 گشت صاحب صوبگی خاندیس و بزار و احمد نگر بسیه سالار
 خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان پسر اورا که در حقیقت
 خانخانان جوانست با درازده هزار سوار موجود خوش اسده و ضبط
 ولایت مقتوه و محل بالاگهات مقرر داشته و هر محلی را بجاگیر
 یکی از امرای صاحب جمیعت تنخواه نموده از جمله لشکری که
 در موبک اقبال سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت
 هزار توجیهی پیاده در صوبه دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه
 هشتم مهر ماه الهی صنعت درازده جلوه مطابق یازدهم شهر شوال
 همه هزار و بیست و شش هجری در قلعه شاه آباد مازد و وزود

پیغمدی این مردۀ به بیکم علایت فرمودند و سید عبد الله را
با خطاب سیفخانی عز اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و فیل و خنجر
مرضع مرحمت نمودند و لعلی که مالها در سر پیچ خاصه بود
یتمدنا بشاهزاده گیتی هنان لطف فرموده مصحوب او ارسال
داشتند و به التماس آن برگزیده دین و دولت عادلخان با خطاب
معذط طاب فرزندی کله گوشۀ فخر و میاهات بر فلک سود و حکم شد
که بعد ازین منشیان عطارد رقم در فرامین خطاب فرزندی را
پیرایه عزت و آبروی او سازند و این بیت را بدیهه گفته بقلم خاص
در عنوان فرمان ثبت قرمودند * بیت *

شدی از التماس شاه خرم * بفرزندی ما مشهور عالم
بالجمله چون فرمان عاطفت عنوان بعادلخان رسید پنجاه زنجیر فیل
کوه شکوه و پنجاه راس آسپ عراقی و عربی و یک لک و پنجاه هزار
هون نقد و دیگر جواهر و مرصع آلات و اقسام تحف و هدایا که
قیمت مجموعه پانزده لک روپیه میشد با ولای خود مصحوب
افضلخان و راجه بکر ماجیت زواده درگاه سلاطین بناء ساخت و دو
لک روپیه بافضلخان و دو لک روپیه براجه بکر ماجیت تکلیف
نموده مقرر داشت که افضل خان با پیشکش از راه رامت
به برهانپور شتابد و راجه بکر ماجیت باحمد نگرفته قلعه مذکور را
با سایر پرگنات بالا گهافت که از تصرف بندهای درگاه برآمده بود
متصرف گشته احمد نگر را به خنجر خان و جالنا پور را بجانسپار
خان و همچنین هر محلی را بیکی از امرا که بحکم اشرف تعین
شده تسلیم نموده خاطراز صیط و نعمت آن هدود پراخته متوجه

موکب همایون رشک نگار خانه چین ساخته بانواع مستلزمات روحانی
و جسمانی کمران بودند تجویز حضرت شاهنشاهی صدیه کریمہ شاه
نواز خان خلف عبد الرحیم خانخانانرا در عقدہ ازدواج خویش درآورده
آن کهنه دولت دیرین خدمت را باین نسبت سر بلندی بخشیدند
و مجددا آن عهدگویی دوستان خلافت جوانی دوامت از سو گرفت *

آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک

روز دو شنبه دوازدهم ربیع الاول سنہ هزار و بیست و شش هجری
مسئل آرای هفت اورنگ به بیت الشرف حمل تحویل فرموده و
سال دوازدهم از جلوس خجستگی مانوس آغاز شد درین مدت که
موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلده طیبہ ماندو فزول
سعادت ارزانی داشت پیوسته بسیرو شکار خوشوقت بوده بسیاری
از بیرهای قوی بازو که مضرت آنها بمتوفین ماندو و موضع
اطراف صیرسید شکار فرمودند در بیست و نهم تیر ماه صید عبد الله
بارهه با عرض داشت شاهزاده ظفر لوا مشتمل بر اخبار فتح از برهانپور
رمید و باستلام عتبه خلافت سر بلندی یافت مضمون عرض داشت
اینکه جمیع دنیا داران دکن سر خدمت در ریقه اطاعت و فرمان
پذیری نهاده حدود متعلقه پادشاهی را که عغیر بد اختر متصرف
شد بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهره باز گذاشتند
و مقالید قلعهها و حصنهای بخصیص قلعه احمد نگر حواله وکلای
درگاه و الانموند چون اینخبر بومیله نور جهان بیگم بمسامع جلال
رمید حضرت شاهنشاهی پرگننه توده که دو لک روپیه حاصل داشت

و سلطان ناصرالدین پسر سلطان غیاث الدین و محمود ثانی پسر
غیاث الدین است اصل قبر او از سنگ مرمر است در روی آنرا
پسندگانی اوان اسلامی خطای بریده نشانیده اند و بحدی خوب
وصل کرده اند که درز محسوس نمی شود حکم شدکه قبر نصیرالدین
پدر کش را ازانجا بر آوردهند و امتحانهای او را در دریای نریده
بیندازند کف خاکستری با چند استخوان ریزه بوسیده ظاهر شد
و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نریده عبور
نمود امواج عظام و مائور منصبداران و بندهای درگاه که در صوبه
دکن بودند با استلام عتبه اقبال مبارزت جسته معادت زمین بوس
دربانند و روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و شش
همجوری نزول موکب منصور شاهزاده جوان بخت شاه خرم در بلده
طیبه برهانپور اتفاق افتاد و مقارن این حال عرائض علامی فهامی
اندلخان و عمدۃ الدوّله راجه بگرماجیت که در اثنای راه بمرافت
وکلای عادلخان نزد او شناخته بودند رسید مشعر بر آنکه عادلخان
هفت کروه باستقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالیشان
شاهی برآمده آداب تسلیم و زمین بوسی بتقدیم رسانیده اظهار
بندگی و نومنان پذیری نموده تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود
متعلقه اولیای دولت انتزاع نموده گرفته بود بتصرف بندهای درگاه
بازگذارد و پیشکش که لائق از خود و دیگر دنیا داران دکن هامان
نموده نام برد ها روانه درگاه را اسازد و درز محسوب همان دو سه روز مسدوم
سخندار نزد عنبر فرستاده آنچه مناسب داشت اغلام نموده - در
خلال اینحال که شاهزاده جوان بخت بلند اقبال برهانپور را بنزول

آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوائف از
اقسام و اصناف حاکم و قاضی و گوشاوی و اهل حرفه و آنچه بجهت نظام
شهرها درگار است از انان مقرر نموده هرچا خبر صاحب جمالی
شغیدی یا بدمت نیازدی از پانه نشستی و فنون صنایع
بگنیزان آموخته بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته
بود با کنیاب علوم ممتاز ساخته بود و بشکار و سواری میل مفرط
داشت و آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری در جمع
ساخته با زنان و اهل حرم خوبیش بیوسته بسیرو و شگار خوش وقت
همی بود القصه در مدت سی و دو ها می اجل امان داد چنانچه
قراز داده بود بر سر هیچ غنیمه سواری نکرد و هیچگیس بر پر ملک
او نیامد و خرقی که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس او مذکور
نشد چون عمرش بیهدهشتاد رسید مشهور است که نصیرالدین قام
پدر ناخلف از پدر را دو بار زهر داد هر بار زهر مهربه که در بازو
داشت نوع آن نمود بار سوم کاملاً شریقی بزهر آمیخته خود
بدست پدر داد که باید خورد پدر چون اهتمام او درین کار دید
و خسته زهر مهربه از بازو کشود پیش او انداخت آنگاه جبین عجز
و نیاز بدرگاه بی نیاز برخاک نموده بر زبان راند که عمرم بهشتاد رسیده
درین مدت بعیش و عشرت گذرانیده ام و آرزوی در خاطر گرمه بعثت
اکنون امیدوارم که نصیر را بذین گذاه نگیری و در روز جزا باز خواست
آن نهایی آنگاه کاسه را از دست آن نا خلف و خلیم العاقبت گرفته
چرعة در کشیده خان بجان آفرینی مپرورد و در گندم مذکور قبر خان
جهان و سلطان محمود پسر او و سلطان غیاث الدین پسر محمود

که وزیر هوشنج بود معمود نام پسری داشت بغاایت رشید و شجاع
 و مهیب و بلند پرواز بعد از فوت هوشنج معمود مذکور پسر هوشنج
 را که در صفر من سلطنت گشته در مدت دولت خویش کارهای
 نمایان کرد حدود متعلقة خویش را چنانچه باید بقید ضبط درآورده
 یکمرتبه لشکر بدکن کشیده رایت فتح و نیروزی بر انراخت و برکلبرکه
 منصرف گشته یکچندی درانجا بسربرد و چون معمود پیکره
 والی گجرات بکومک حاکم بدکن آمده پای ثبات معمود خلجی
 از جای برفت فاگزیر محافظت ملک و نگاهداشت دولت خویش
 برعزیمت ملک گیری مقدم داشته بمستقر دولت خود عذان
 معاذت معطوف داشت بعد از فوت معمود پیکره لشکر بیرزگ گجرات
 کشیده در ظاهر احمد آباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام فتح و
 نصرت صرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده بماند و
 مراجعت فرمود بار دیگر لشکر بهلان کشیده آن ملک را تاختت
 و تاراج نموده بعمارت روضه خواجه معین الدین چشتی همت
 مصروف داشت و این روضه که امروز بر جاست از آثار دولت
 اوست بالجمله بعد از سلطان معمود سلطان غیاث الدین پسر او
 در چهل و هشت سالگی جانشین گشت و بوزرا و اسرای خود ظاهر
 ساخت که مدت سی سال لشکر کشی کرده در خدمت پدر خود
 بلوازم ترد و جافشانی کوشیده ام اکنون که نویت سلطنت بمن
 رسیده اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیده عمر بعيش و
 شهرت بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم

فرش از حلقة تنگ تر بینی * وز درون عالمی دگر بینی
 عالمی آرمیده از شر و شور * کرده با در درون خانه مور
 در بهار و تموز وصیف و شتا * همرو تن فارغ از کلاه و قبا
 پوستیش ز پرتو خورشید * پنجهن از حیره هایه بید
 نه پسندد درین جهان دژم * خرقه و لقمه بارپشت و شکم
 حضرت شاهنشاهی بخرابه او که معمور از حقیقت بود تشریف
 برده صحبت مستوفی داشتند و مصطلحات تصوف اهل اسلام را
 با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نموده صاحب این مقام را
 سرب فاسی گویند یعنی تارک همه در بیست و سوم اسفند از قلعه
 ماندو موره اردوبی گیهان شکوه گردید میر عبدالکریم معموری
 به موجب حکم اشرف عمارت سلطان نامی را مرمت دخواه نموده
 مسجد و نشیمنهای خوش و عمارت دلکش از جهروکه و غسلخانه ترتیب
 داده بود پسندیده و مستحسن افتاده قریب به لک رویه صرف شده
 باشد قلعه ماندو بر فراز کوهی واقعه شده دور آن ده کروه بمساحت
 در آمده در ایام برشکال خوش هوا روح افزای مقامیست درو
 دشت و شهر و ده از گل و ریاحین مالامال خصوصا کل حنای
 مفت بی مشاطه بهار دست و پایی عروس ملک را زنگین میدارد
 شهرها در قلب الاسد یمرتبه سرد میشود که بی لحاف نمیتوان گذرانید
 روزها احتیاج به بادزن نیست آذار سلطان ماضی در ماندو بسیار است
 از جمله گنبدیست مدهن سلطان هوشذگ بغایت عالی بادشاهانه
 عمارتیست دیگر مسجدیست معظم و گنبدی مدهن سلطان خلجیه
 است و میناری از منگ در غایت اندام و مسوزنی متصل گنبد خان جهان

و هوای سرد پیزیز اندازد و پارچه کرباسی دارد تخمینا نیم ذرع که
پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه در تابستان
باد هر روز دو مرتبه بدریا در آمده غسل میکند و ظرفی از مس
بجهت آب خوردن در دهت دارد و در تمام شهر هفت خانه
پرهمن که صاحب زن و فرزنداند و اعتقاد درویشی و قناعت یانها
دارد اختیار کرده در روزی یک مرتبه بمعموده اوجین در آمد بیخبر
بخانه مه نفر از این هفت نفر در آمده بروش گدایان می ایستد و
آنها پنج لقمه خوردنی از انجه بجهت خوردن خود ترتیب داده اند
برکف دست او می نهند و اوی خائیدن و ادراک لذت فرو می برد
پشرطیکه دران خانه طوئی و مصیبته و ولادتی واقع نشده باشد
و زن حائض در آنخانه نباشد و به صحبت مردم نیز چندان راغب
نیست علم بیدانست که امروز مراد از تصوف باشد خوب و رزیده فهم
تیز و مدرکه عالی دارد و مراتب این دو مه بیت حکیم هنائی
* مثنوی *

داشت لقمان یکی کریچی تنگ * چون گلو گاه و نای و میله چنگ
بو الغضوی سوال کرد از وی * چیست این خانه بکابدست و سه پی
بادم سرد و چشم گریان پر * گفت هذا لمن یموت کفر
را قم این فرهنگ بداعی بیتی چند از حقیقت او در ملک نظم کشیده
* مثنوی *

زاهدی دیدم از جهان رمنه * در بروی جهانیان بسته
نه ازو بر هل زمین باری * نه دلش را ز چرخ آزاری
دارد از بهر این دو روزه درنگ * خانه چون دوات تیره و تنگ

تا پرگنه ندربار دویست و سی کروه شرقی ولایت بازدهو که باولاد
 راجه را میچند مشهور متعلق است و شمالي قلعه نرور و جنوبی
 ولایت بکلانه و غربی ملک گجرات است و مالوه ملکیست بغايت
 خوش آب و هوا و نهرها و جویهای جاری بسیار دارد و هوایش
 باعتدال نزدیک است و در قصبه دهار راجه بهوچ قلعه از سنگ
 اساس نهاده بغايت مطبوع و مقبول گویا از یک پارچه سنگ
 تراشیده اند درسالی دو مرتبه اذگور بار میدهد یکی در اول حوت
 دوم در ابتدای اسد اماده حوت شیرین ترمیشود بیمهت و چهار
 کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است بادشاهان مالوه تا
 بیمهت هزار سوار میداشته اند قلعه ماندو را پای تخت خود
 ساخته بودند حقیقت حال آنها از آثاری که تا حال برجا است
 ظاهر میشود دوم اسفند اردمناه بلده اوجین محل نزول رایات
 اجلا گشت چون متوتر از صادر و وارد تعریف سفاسی مرتعاض بعرض
 و میده بود خاطر حق جوی بمقافت او رغبت فرمود نامش اجهد
 روپ اشرم است نزدیک معموره اوجین درگوشه صحراei از آبادانی
 دور پشته واقعه شده دران پشته سوراخی کنده که مسکن و مامن
 اوست دهن سوراخ که راه در آمد و برآمد اوست طول پنج و فیم
 گره و عرضش سه و نیم گره پیموده شد حیرت می ارزاید که با وجود
 ضعف جده چسان در آید و برآید اول دو دست خود را دراز
 گردید بدورون در می آید و آنکه سر بعد ازان بعینه مقل ماری خود
 را بدوون می اندازد و در وقت برآمدن نیز بهمین دستور بالجمله
 حیرت افزایی نظارگیان است نه بوریائی و نه کاهی که در زمستان

پهرواز کنان همراه آمد و بدستور روزنخستین بچه خود را چاره میرسانید
 چون آن خبر بمن رسید بحضور خود طلبیده فرمودم که بچه را
 بدست بگیرد آیا بر سر دعست او آمده می نشیند یا نی اول فریاد
 کنان آمده برگرد و پیش او پهروازی چند کرد و در آخر بی تابانه
 بر سر دست آنخواجۀ سرا به پهلوی بچه رفت و نشست و به مین دستور
 تا بچهار منزل بهمراه لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پهرواز کنان
 او را همراه برد - چون عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانیانی
 کشور ستانی با شاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم بحدود متعلقه
 ران اتفاق افتاد ران بقدم اخلاص و معادت مذکوی شدائد در منزل
 او توله باستلام عنیج خلافت مباردت نموده بتقدیم شرائط یندگی
 و مراسم زیبین بوسی مستسعد گشت در پنج زنجیر فیل و بیست و
 هفت راس اسب و خوانی از جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش
 معروضداشت سه اسب بزرگیه؛ تئمه را باو بخشیدن آنگاه بعد ایام
 خلعت چارقب و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب عراقی و ترکی
 و فیل سر بلند ساخته رخصت انباط ارزانی داشتند و فرزندان
 او را بآمدهای او خلعت عنایت شد و قرار یافت که نبیره او با
 هزار و پانصد سوار درین یورش ملزم رکاب مخصوص باشد در هجدهم
 محرم سال هزار و بیست و شش موفق سال دهم جلوس جهان
 گیری عبور موکب اقبال از کهاتی چاندا اتفاق افتاد ازین منزل
 داخل ولایت مالوہ امّت مالوہ از اقلیم ۵۰ میل طول این ملک
 از ولایت کدهه تا بانسواله دریست و چهل و پنج کروه امّت و کروه
 مالوہ از کروه بادشاهی همیچ کم نیست و عرضش از پرگنه چندیزی

گرفته بیال و پر شوق پرواز کنان متوجه آشیانه خود شدند - از مواهست و محبت سارس با جفت خود نقلهای غریب بر زبان ها جاریست از جمله قیام پسر شاه محمد قندهاری که قراول بیگی حضرت جنت منکافی بود در خدمت آن حضرت نقل میکرد که روزی بشکار رفت سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم که به بندوق شکار کنم قدمی چند پیش نهادم باین تصد که چون ایستاده شود به بندوق بزم اصلا ازو حرکتی پدید نیامد هر چند پیشتر میرفتم هیچ وحشتی ظاهر نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار ام است بعد ازان که بر هرش رسیدم پایش را گرفته ایستاده ساختم بتنوعی سبک بود که گویا که یکمثقال گوشت در تمام اعضای او نیست دو سه قدم لذک لذک برداشته انداد و جانداد چون نیک ملاحظه کردم در سینه اش کرم افتاده گوشت و پوست بتحلیل رفته بیو در جائیکه نشسته بود استخوانی چند از سارس مرد یافتم که در زیر بال و پرداشت ظاهر شد که استخوان جفت خود در زیر سینه گرفته نشسته بود و ازین عالم نقل بسیار زیان زد خاص و عام است - راقم اقبال نامه را غریب امری محسوس گشت در سفری که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی تهاریس ریکی از خواجه سرایان احقر بچه گنجشک صحرائی گرفته آورد مادرش فریاد کنان همراه آمد آن خواجه سرا بچه گنجشک را در پنجه نهاده و پنجه را از خود دور تر گذاشت مادرش هردم بصرها میرفت و دانه چند بدهان گرفته مینگردید و باین بچه میخواستند و باز بصرها میرفت آن روز چندین گذشت روز دیگر که کوچ شد مادرش

اشرف یکعقد صر واژید برگرفتهند حضرت شاهنشاهی آن عقد را
با عقد دیگر که در روز های جشن می پوشیدند و لعلهای قدیمی
و زمره های نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود عطا
فرموده روز پیش شنبه نوزدهم شهرشوال مطابق نهم آبان ماه بمبارکی
و نیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزاقی داشتند عبد الله خان بهادر
فیروز جنگ و دیگر امرا بانواع و اقسام مراحم و نوازش اختصاص
یافته در خدمت شاهزاده والا قدر تعیین شدند راقم اقبال نامه
بخدمت بخشیگری و منصب هزاری و خلعت و فیل صرافرازی
یافت و حکم شد که مهابت خان سزاوی نموده شاهزاده پرویز را از
برهانپور روانه الله باس سازد و دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده را در
همان صوبه تخریه نمایند روز شنبه غرگ فیقعده سنه هزار و بیست
و پنج هجری مطابق بیست و یکم ماه آبان سال یازدهم از جلوس
جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب مالو اتفاق افتاد روزی
درین راه غریب مانعه مشاهده شد یکی از خواجہ سرایان پادشاهی
دونچه سارس را از راه گرفته آورده سارس جانوریست از عالم کلگه اما
از کلگه کلان تر سریش صرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه
معارdet نموده بمنزل تشریف آوردهند دو سارس کلان فربیان کنان هر
پیش خلوت خانه پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند و
متظلمانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جست و جوی سدب
آن خواجہ سرا هردو بچه را بحضور اشرف حاضر آورده از دیدن
بچهای تابانه نزدیک رفته بگمان آنکه شاید چاره نیافته باشند
چیزی از دهان خود بر آورده بدهان بچهای فهادند و بچهای را در میان

برطبق آن آثار و علامت ظاهر و هویدا شد و زندگانی شاه بصعودت
و تندگی کشید چنانچه در شبی درجا و مه جا تغیر خوایگاه میکردند
ناگزیر پیشدمتی کرد حکم بقتل او فرمودند *

دستوری یافتن شاهزاده عالمیان شاه

خرم بنسخیر صلک دکن و توجه موکب

مسعود حضرت شاهنشاهی بصوب مالو

چون مهم دکن از شاهزاده پرویز متهمی نشد با وجود اصرای
صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بی شمار و وفور مصالح ملک
گیری و امتداد فرصت افتتاح این عقدہ پکلید همت و عزیمت
او تیسر پذیر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت جهانگشای سلطان
خرم را که مجدداً فتح را نموده آنچنان سبع دیو خصلت را بدام
اقبال در آورده بودند بفتح دکن فائزد فرمودند بخطاب والا شاهی
که از زمان حضرت صاحبقران گذتی متن تا حال بیعیج شاهزاده
تجویز نشده لطف فرمودند و بشاه خرم ممتاز ساختند منصب آن
حضرت بیست هزاری و ده هزار سوار دوازده و سه اسپه مقرر گشت و
چارقب مرصع دور دامن و گربیان و سرآستین مروارید کشیده و
دو اسپ خاصه یکی عراقی بازین مرصع دو روم ترکی با ساز طلا و غلیل
خاصه با ماده غلیل و شمیر و خنجر مرصع با پرده گران بیها که یک
لک روپیده قیمت داشت مرصع فرمودند و چند خوان از جواهر
و مرصع آلات گران بها بنظر فرزند اقبالمند در آورده و حکم کردند
که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید برگزینند بفابر استمرضای خاطر

گه از سوراخ برآمده مد هوشانه خود را بدر و دیوار زده میمرد اگر
فی الغور از آخانه برآمده بصره و جنگل رفته جا میگرفتند جان
می برند و الا در اندک فرصت تمام مردم آن دیه رخت بصره ای
عدم میگشیدند (فرض اگر کسی دست به آن میم یا با موال آن
رساندی جان بربودی) و سرایت این بلیه در هنود بیشتر بود
در خانهای لاهور بسیار بودی که ده کعن و بیمهت کعن میمرد و
واز تعفن آنها همسایه باسته آمده محله را میگذاشتند و خانها
پر از میم اتفاق افتاده بودند و از بیم جان هیچکس پیرامون
آن ذمیگشند در گشیده شد عظیم ظاهر ساخت و بجایی رهیه
که عزیزی فوت کرد و دروبشی او را بروی کله غسل داد روز دوم
آن دزویش نیز در گذشت و بر علفی که او را شسته بود گاوی از
آن علف خورد و مرد و سگان که از گوشت آن گاز خوردند بر جا
ماندند و در هندوستان هیچ ملک ازین بلیه خالی نماند هشت سال
میمند در ممالک وسیع هندوستان هائرو دائر بود - درینولا محمد
رضا بیگ ایلچی که از قدهان و محروم شاه عباس بود با مکتوب
محبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده ملازمت نمود
روزی ازوی بتقریبات حرفهای می پرمیدند سلسله سخن
باینجا کشید که سبب کشتن صفوی میرزا هیچ معلوم نشد مدعیست
که این عقده در خاطر گری بسته محمد رضا عرض کرد چون بوجوه
دلنشیین شاه گشت که از عدم معادت و فرط ضلالت قصد شاه دارد

بطرح و اندام مرصع ساخته بود مقومن پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند آصفخان که به منصب چهارهزاری ذات و دوهزار سوارسرا فرازی داشت باضانه هزاری ذات و دوهزار موارد عقایت علم و نقاره سرا فتخار بر آفراخت و همچنین دیگر امرای درخور پایه خویش با اضافهای لایق اختصاص یافتد در روز جشن اشرف بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم لعلی برسم پیشکش گذرانیدند در غایت صفا و لطافت مقومن هشتاد هزار روپیه قیمت کردند درین روز عالم افروز منصب ایشان که پانزده هزاری خاصه و هشت هزار سوار بود بیست هزاری و ده هزار سوار مقرر گشت میر جمال الدین حسین انجو بخطاب عضد الدوله سرا فرازی یافت در ماه ربیع الثانی خبر رسید که شیخ فرید بخاری المخاطب بمرتضی خان بجوار مغفرت ایزد متعال پیوست (روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکور واهب العطا یا بشاهزاده سلطان خرم از صدیقه قدسیه آصفخان فرزند اقبالمند کرامت فرمود و حضرت شاهنشاهی آن والا گهر را بشاه شجاع موسوم گردانیدند) درین سال در بعضی از پرگنات هندوستان اثر وبا ظاهر شد و رفتہ رفتہ شدت عظیم کرد آغاز این بلیه از پرگنات پنجاب شده بشهر لاهور سراویت نمود و خلق انبوه از مسلمان و هندو باین علت تلف شدند آنگاه بسرهند و میان در آب تا دهلي و از اطراف آن رسیده بسیاری از قربات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاهر میدشد

تپخانه عظیم با سیصد شتریان و فیلان مسست و جنگی و اسپان
تازی و بیراق و اسلمه از حساب و شمار بیرون بتصرف اولیایی
دولت قاهره درآمد جمعی کثیر از مردانه فوج مخالف زنده
بدست افتادند و کشته را خود حساب و شمار نیست روز دیگر ازان
منزل کوچ کرده بجانب کرکی که جای بودن آن میانه بخت بود
شناختند و اثری ازان تیره بختان ندیده همانجا دایره کردند و روزی
چند توقف گزیده عمارت و منازل و بساتین آن معموره را موخته
و ریخته بخاک تیره برابر ساختند و بنا بر حدوث بعضی امور که
تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است عطف عذر نموده از
گریوہ روهنگرہ فرود آمدند و حضرت شاهنشاهی بجلدی این فتح
نمایان بر منصب شاه نواز خان و دارالخان و دیگر امرای رفیع الشان
غزوده بانواع مراحم و نوازش سر بلندی بخشیدند *

آغاز سال یازدهم از مبدای جلوس چهانگیری

روز یکشنبه غرّه ربيع الاول مذکوره هزار و بیست و پنج هجری
نیم اعظم از برج حوت بدولت سوای حمل پرتو سعادت ارزانی
داشت و سال یازدهم از جلوس آغاز شد در ایام جشن نو روز جهان
افروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر
جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود در بیجاپور سرکاری
نموده مهیا ساخته بود بنظر همایون در آورد بالای دسته یاقوت زرمه
نشانده بود در غایت صفا و لطافت باندام نصف بیضه مرغ دیگر
تمام یاقوت های فرنگ پسند و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ

حبش و خوره سالهای عنبرکه همه برامپان طوله او سوار بودند
 از تمام لشکر انتخاب نموده هراول قرار داده بودند جلو انداختند
 و چون بر کنار ناله رسیدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم
 شد ازینطرف جوانان اپچی بیاران تیرگرفتند و سوار بسیار بزخم
 تیربرخاک هلاک افتاد و هر تیرکه با سپ میرسید چون اکثر کجهی
 و تازی بودند چراغپایی شده سوار خود را بر زمین می انداختند
 بالجمله از آنطرف هیچ سلاح کارگر نمی شد و ازینطرف در تیر
 باران برخاک فنا میگلطفیدند و جمعی که در عقب بودند احوال
 مردم پیش را برین نمط دیده برجا ماندند مقارن این حال دارابخان
 با بهادران فوج هراول از ناله گذشته بر سر و سینه کشیدگان اسپ
 رانده جلو انداختند و از دیگر افواج شیران بیشتر همت و هزیران
 عرصه جلالت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند و افواج
 را پراگتنده ساخته خود را بفوج غول رسازیدند چون عنبر خود در
 نوج غول پایی ادبار افسرده بود زمان ممتد آتش قتال و جدال
 اشتعال پذیرفت و بهادران رزم دوست چیغلاشی کردند که دیده
 نظارگی از مشاهده آن خیره ماند و از کشتها پشتها افتاد عنبر
 تیره بخت تاب مقامت نیاورده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب
 یغرياد آن تیره بختان ظلمانی نهاد نرمیدی یکی جانبر نبودی
 مبع هذا نهنگان دریای هیجا تا وقت خفتون که زمان ادبار شان بود
 تاسه کروه مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بیدربیع برخاک
 هلاک انداختند چون در اسپ و آدم حرکت نمادند بقیه السیف
 باطراف فرار کشتند جلو کشیده بجا مقام خویش معاوقت نمودند

آمدۀ شاه نواز خان را دیدند و شاه نواز خان اقسام مردمی و دلجوئی
به آنها کرده بهر یک در خور قدر و منزلت او از نقد و جنح و اسپ
و فیل تکلفات نمود و بصوابدیه ایشان از بالا پور کوچ کرده بعزم
رزم عنبر رایت فیروزی بر افراسht و پیش از رسیدن بعنبر
محلدار خان و دلار خان و آتش خان و چندی دیگر از سرداران
عمده نظام الملکیه بمقابل آمدند و بیمن اقبال روز افزون شاه نواز
خان مخالفان را شکست داده گرم و گیرا بصر عنبر شفافت و نام
بردها بحال تباہ و روزی سیاه راه ادبی سپرده بعنبر پیوستند و آن
بد اختر بکثرت لشکر و انتظام آلات نبرد و فزونی توبخانه و فیلان
مست جنگی معروف بوده بمرافت و موافقت فوج عادلخانیه
و قطب الملکیه رزم طلب گردید تا آنکه مسافت پنج و شش کروه
بیش نماید چون یعقوب خان بدخشی از کنه مپاهیان کار دیده
رزم آزما بود و خانخانان جلو شاه نواز خان را بقبضه اختیار او
سپرده فخست موار شده میدان جذگ در جائی قرار داد که ناله
آبی در پیش داشت و اطراف ناله ارتفاع بود و جمعی از جوانان
تیر انداز موشک را مقرر داشت که بیر کنار ناله پای همت
افشرد لشکر مخالف را به تیر جان ستان آزاده عدم سازنده روز
دیگر از طرفین به ترتیب صفوی پرداختند بعد از همه پهر
روز فوجها نمایان گشت و از طرف غدیم آغاز بان کاری و توب
اندازی شد بعد ازانکه روی هوا از دود غبار روشنی پذیرفت (لشکر

تا آنکه در معموره رشت که از شهرهای مشهور گیلان است با بهبود
نام غلام ترکی اشارت کرد که صفوی میرزا را باید کشت و آن مفاسد
بی باک فرصت جسته در صبح محرم سال هزار و بیست و چهار
هجری وقتیکه میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بهبود بزخم سنجکی
کارش با نجات رساند و بسیاری از روز جسمش در آب و گل افتاده
بود هیچکس یارای آن نداشت که اجازت گرفته تجهیز و تکفین
پردازد تا آنکه بشیخ بهاء الدین محمد که مقدادی آن دیار بود
و شاه بوسی اعتقاد تمام داشت خبر رعید شیخ بحسن ادا و لطف
بیان اظهار نمود که درین نزدیکی سید زاده بر لب جوئی کشته
افتداده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب
مدفون مازنده شاه رخصت فرمود و شیخ بعد از تجهیز و تکفین
فعش اورا بار دبیل که مدفن آبا و اجداد ایشان است فرمود
(در همین ایام میرزا میران پسر خلیل الله یزدی که قبل ازین بدرگاه
گیتی پناه رسیده بود از وطن مالوف آمده دولت زمین بوس
دریافت و بنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سوار فراز شده) در ادرا
سال دهم از جلوس اشرف مژده فتح و فیروزی شاه نواز خان
خلف خانخانان و شکست عنبر بد اختیز مسرت بخش خاطر
دولتخواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندی از سرداران
سپاه دکن مقل آدم خان و یاتوت خان و بابو جیو کانته و دیگر برکیان
از عنبر نجیده در وقتی که شاه نواز خان در بالا پور بود بعهد و قول

خانه برآمد تا خود را بمردم پیش رسانیده بر کیفیت حال واقع
 گردد درین شورش و آشوب بنظر مردم کشن سنگه که در طلب
 او آشته می گشته در آمده بقتل رسید چون کشن سنگه
 از گذشتن او خبر نداشت از غایت اضطراب و شدت غصب خود
 از امپ پیاده شده با تفاوت کرن بدرون هویلی گوینداس در آمد
 هرچند مردم از پیاده شدن مانع آمدند التفات بحرف آنها نمود
 درین وقت راجه نیز بیدار شد و شمشیر در دست از خانه برآمد بردر
 هویلی ایستاده مردم از اطراف و جوانب همچوی آورده خود را
 برای راجه رسانیدند راجه همه را بمداععه و مقابله جمعی که پیاده
 شده بدرون لشکر در آمده بودند فرمتاد چون مردم راجه بحصب
 کمیت فزونی داشتند هریک از آنها ده کمن و بیست کس در زیر
 تیغ گرفتند همچوی کشن سنگه و کرن سنگه برادرزاده او دران کفرت
 بقتل رسیدند و کشن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم برداشت
 و بعد از کشته شدن گوینداس و کشن سنگه و کرن بقیه السیف خود
 را با سپان رسانیده سوار شدند همچنین جمعی از مردم راجه نیز
 بقصد کشتن آنها سوار بودند و چنگ کنان تا پیش چهروکه پادشاهی
 رسیدند و درین آشوب گاه فتنه شدت و هشت راجپوت از طرفین
 بقتل آمدند می و دونفر از طرف راجه و سی و شش نفر از
 جانب کشن سنگه کشته شدند - و از اعاظم وقایع که درین سال پرتو
 ظهور انگند مقنول گشتن صفوی میرزا سرت مهین فرزند شاه عباس
 صفوی به تیغ ستم پدر ناصرخان - و بیان این رسانیه برسم ایجاز و
 اختصار آنکه شاه مدت‌ها از جانشین خویش بد گمان و متوجه بود

کشن سنگه و گوینداس است در مستقر سریر خلائق و تفصیل این اجمال آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سوزج سنگه نبیره راوما لدیو مشهور است و حضرت شاهزاده عالمیان ملطان خرم از همشیره ایشان قدم بعال و وجود نهاده و راجه سوزج سنگه وکیلی داشت گوینداس نام بعایت معتبر و گویاں داس نام برادر زاده راجه را بجهت نزاعی که نوشتمن آن طولی دارد پیش ازین بچند مال گوینداس بقتل رسانیده بود و کشن سنگه موقع آن داشت که راجه سوزج سنگه بانتقام برادر زاده خود گوینداس را از هم گذراند چون راجه با عنایت مفترط داشت و مدار درلت راجه برو بود ازین باز خواست خافل افتاد و کشن سنگه از اغماض راجه آشتفتگی داشت و کینه برادر زاده در قضای سیفه اش بینخ و ریشه فرو برده در انتهاز فرصت بود هرینوقت حضرت شاهنشاهی بسیر کول پهکر تشریف برقه شب در آنجا توقف فرمودنده قایپو یافته با کرن نام برادر زاده خود دیگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گوینداس مطارده نمود و باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار شده در قضایی که راجه و ملازمان او فروع آمده بیوند رسید و چندی از مردمان آزموده خود را پیداه ساخته برس خانه گوینداس که متصل منزل راجه بود فرستاد و خود همچنان سوار ایستاده جمعی که پیداه شده بیودند آن درون خانه در آمده چندی از راجپوتان که برمم محافظت و محارمت بر اطراف خانه گوینداس بیدار بودند در ته شمشیر کشیدند درین زد و خورد و شور و شغب گوینداس بیدار شده بی سابق خبر و آکاهی مضریانه شمشیر خود را بر داشته از یکطرف

افزای بر مبیل ایجاد و اختصار آنکه حافظ نام دروبشی در یکی از خانقاہ کشمیر مدت چهل سال منزهی بود دو هال پیش از آنکه ودیعت حیات پاره از وارثان آن خانقاہ استدعا نمود که چون زمان ارتحال در رسد در گوشگه این خانقاہ مرا مدافون سازند و آنها بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد و هنگام رحیل نزدیک رمید بدمتان و عزیزان خود گفت که درین چند روز امانتی که نزد من است سپرده میک باز متوجه سفر یازدهین میشوم آنگاه بیکی از مخصوصان و معتقدان خویش که از قاضی زاده ای کشمیر بود توجه فرموده گفت که مصحف مرا په هفتاد و تنه هدیه نموده این جزوی را صرف تجهیز و تغفیل من خواهی کرد فردا که روز جمعه است چون بانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی گرفت و دیگر جزایت که در بساط داشت به اشتایان قسمت نمود آخر روز پذیجشندیه بحمام در آمد نمیسل کرد روز دیگر پیش از وقت نماز قاضی زاده بخانقاہ در آمد متفحص احوال حافظ گردید در حجره را بسته و خادمی بردر نشسته یافت کیفیت حال او از خادم امتفهه نمود گفت که فرموده اند تا که در حجره خود بخود کشاده نگردد جست و جوی احوال من نکنی قاضی زاده زمانی توقف نمود تا در حجره وا شد و با تفاق خادم بدرور در آمد دید که مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم کرد «اَللَّهُ وَ اَنَا الَّهُ رَاجِعُونَ - دران روز غریب شورشی در شهر افتاد از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه که نماند که در پای جنائزه آن بزرگوار حاضر نشد - و از غرائب اتفاقات که درینجا نمانج گشته کشته شدن

عذایتی بود مخصوص بار (زیان قلم از اعتدالی نورجهان پیغم و ارتقای او و منتسبان او قاصر است اگر در شرح این کار نامه بدیع دفترها پردازد از هزار یکی و از بسیار اندکی نتواند گفت فرصت من کی یا این شغل کفایت میکند) روز دوم آصفخان پیشکش عالی کشید قریب بیک لک روپیده از نفائس و فوادر انتخاب انداد و منصب او چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت کرن پس رانا امر سنگه بمنصب پنج هزاری ذات و سوار سرپرازی یافته در ملک امرای والا قدر منتظم گردید درین مدت هیچ یک ازین ملحله نزد سلاطین دهلي اختیار نوکری نکرده بود بلکه بقصد ملازمت مباردت ننموده و خود سروذگار بنشو بوده مطیع و فرمان پذیر نبوده ایند جل شانه غریب توفیقی نصیب شاهزاده بلند اقبال نموده و منشی دارالملک قضا طغای غرای این فتح بنام نامه والقب گرامی شاهزاده جوان بخت خرم بر صفحه جهانگیری رقمده کلک تقدیر ساخته * ع * اینها توکنی واژ توآید * (درین تاریخ از دختر بلند آخر آصفخان پسر والا گهر قدم بر اورنگ وجود نهاد و جد بزرگوار آن فروغ بخش دودمان خلافت را بسلطان دارا شکوه موسوم ساختند) درین ایام از عرضه داشت منهیان صوبه کشمیر تحریب واقعه بمسامع جلال رسید و بنابر شرایط احتیاط و مزید تاکید فراصین مطاعه شرف صدور یافت و بهمان دستور که در عرائض سابق ثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این سانحه هوش

گرفته بناوازشات خاص اختصاص بخشیدن و بعد از ادائی مراسم زمین
 پوس بخشیدن عظام کرن را به پیشگاه اقبال آورده نامیده اخلاص اورا بفروغ
 سجود نورانی ساختند آنگاه حکم شده تلاق داران بارگاه عزت و تواچیان
 بهرام صولت اورا بر جهروکه دست چپ مقدم ایهتداده سازند
 آنگاه بشاهزاده بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب مرصع
 و تسبیح مروارید گران بها و اسپ قیچاق با زین مرصع و فیل کوه
 شکوه با هاز طلا عنایت شد و پس ازان کرن بخلعت فاخره و
 شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و هائی منصبداران و
 بندهای پهندیده خدمت هریک در خور پایه خویش از مراحم و
 نوازش کام دل بر گرفته چون صید خاطر وحشی نزادان صحرا فوره
 از لوازم فرمان روائی و مراسم جهان کشائی بود کون را هر روز
 بعنایت تازه از امپان قیچاق و رهوار و فیلان مست صف شگن
 و اقسام ظرائف و لطائف از جواهر و مرصع آلات سرفراز
 می فرمودند بی اغراق از نفاییم و نوادر کم جنسی باشد که باو
 مرحمت نشده باشد *

آغاز سال دهم از جلوس اشرف واعلی

هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحويل آفتاب
 جهان تاب بیرج حمل دست داد و سال دهم از جلوس مبارک
 آغاز شد درین جشن هماییون اعتماد الدوله بمنصب شش هزاری
 ذات و سه هزار سوار بلند پایه گردیده و علم و نقاره نیز عنایت شد
 و حکم فرمودند که در پایی تخت نقاره مینواخته باشند و این

پیغمروں خاطر راه نیانته پیوسته عساکر مخصوصه حضرت عرش
 آشیانی ازار الله برهانه بقصد استیصال رانا تعین بودند هرچند
 کوشش بکار میرفت نتیجه بران مرتب ذمی گشت و حضرت
 شاهنشاهی از آغاز جلوس بر ارنگ خلافت همگی همت مصروف
 و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکرهای تازه زور پی در پی
 میفرستادند چون افتتاح این عقده دشوار به تیغ جهان کشای
 شاهزاده گیتی سنان شاهجهان رقمزاده کلک تقدیر بود ازان
 کوششهای عیش و سعیهای بی مود هیچ نکشود چون هنگام جلوه
 شاهد مراد رسید بکرم کریم کار ساز و خداوند بی نیاز برونق خواهش
 دولتخواهان این دودمان رفیع الشان تیهربنده گشت و شاهزاده والا
 قدر کرن را همراه گرفته متوجه ادرآک سعادت زمین بوس والد
 بزرگوار گشتند و چون بظاهر اجمیع نزول موکب مخصوص اتفاق افتاد
 بحکم اشرف جمیع امرا بدولت استقبال سعادت پذیر شده هر کدام
 در خور خویش پیشکشها کشیدند روز یکشنبه یازدهم اسفند ار ماه
 مال نهم از جلوس مطابق بیستم شهر محرم مال هزار و بیست
 و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه بر توسن جهان نورد سوار شد
 از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند امرای
 عالیقدر و سائر منصبداران واحدیان و برق اندازان در موکب عالی
 سعادت پذیر بودند بعد از انقضای دو پهرو دو گهری از روز مذکور
 شاهزاده بلند اقبال به سعادت ملازمت پدر والا قدر شرف اختصاص
 پذیرفته هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه
 برسم تضییق گذرانیدند و آن حضرت فرزند اقبال مند را در آغوش عزت

هاندند از شدت بیماری و ضعف قدرت بر نقل و حرکت نداشتند
 ناگزیر سوبهه کون نام خالوی خود را با هر داس جهاله که نوکر
 عمدگه او بود بخدمت شاهزاده بلند اقبال فرستاد و عجز و انکسار را
 شفیع ساخته بندگی و فرمان پذیری اختیار نمود و در مقام کولکنده
 یا نیم جانی چندکه همراه داشت خود نیز دولت ملازمت دریافت
 و لعل گران بها که از قدیم دران سلسله بود با هفت زنجیر نیل
 پیشکش کرد و از جانی که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم
 تسلیمات و سجادات می نمود چون بتخت دولت جبین سایی
 اخلاص گشت شاهزاده والا قدر بد و دست هراورا از زمین یارگرفته
 بمحاذی سینه مبارک خویش رهانیدن آنگاه بانواع پرسش
 و لجوئی راحت بخش خاطر رمیده و دل وحشتگزیده او گشتنده
 بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجادات و لوازم بندگی و زمین بوس
 حکم فشنستن شد و پس از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و خنجر
 مرصع و اسپ قیچاق با زین مرصع و فیل خاصه با یاراق نقره و پنجاه
 راس اسپ و یکصد و بیست هر و پا به مردم عمدگه او مرهمت
 فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتنده چون ران مطمئن خاطر
 بمنزل رسید کون نام پسر جا نشین خود را بخدمت فرستاد او نیز
 بدولت زمین بوس فرق عزت بر اقرارشده باقسام نوازش عز اختصاص
 یافت و مقرر شد که پسیچ سفر کرده در خدمت آن حضرت
 متوجه درگاه سلاطین پناه گردد و از تاریخیکه مواد اعظم هندوستان
 ینور اسلام فروع جاوید پذیرفته هیچ یگ از اجداد اینها پادشاه
 بدهلی را ملازمت نکرده و سلاطین دهلی را نیز این ارادگه دور از کار

خان در کلم حدیث رسیدر امامی رجال و تاریخ دانی از یکتاپان روزگار
 بود و میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان
 نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه نسبت قوی
 داشت آنحضرت سکینه پامو بیگم همشیره میرزا محمد حکیم را
 بشاه غازیخان پسر عم نقیب خان نسبت کرده بودند بحکم اشرف
 متصل به گنبد خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عاقبت
 محمد مقرر گشت میرزا نقیب خان و منکوحة او که در زمان
 نگرانی بودند در دو قالب متصل بهم واقعه شده انا لله و انا اليه
 راجعون درینوا میرزا و ستم را که حواله دل سنه ایزدی بود
 بحضور اشرف طلب نموده ازان حجاب برآورده و خلعت خاصه
 عنایت شد چون بعرض رسید که فدالیخان بخشی لشکر شاهزاده
 گیتی سلطان عوت شد راقم اقبالیه را بخدمت بخشیگری آن لشکر فرق
 عزت بر امراخته بدانصوب رخصت فرمودند - از اعاظم سوانح انتظام
 یانش رانا امر سنگه است در سالک دولتخواهان درگاه سلطان
 پناه چون حضرت شاهزاده بلند اقبال جهانگرانی گیتی سلطانی در
 اول پیوره جای حاکم نشین آن ملک بود رایت اقبال بر افرادش تهانی
 مقرر فرمودند و هرجا اشی و نشانی ازان آواره بادیه ادبیار می
 یانند یلغار جدا مینمودند و همگی توجه باستیصال او مصروف
 میباشند با آنکه اکثری ازان شعاب جبال هواهانی مسحوم و آبهای
 جانگد از داشت و بسیاری از میاه تاف شد پایی همت خشونه
 اساس عزیمت را قوی تر ماختند رفته کار برو تنگ شد و روزگار
 بیمهوت و دشوار کشید و همراهان جدائی گردند و معدولی گه

خرم از صبیغه قدر سیمه آصفخان مولوی زهره جبیین قدم بعالی وجود نهاد
 حضرت شاهنشاهی آن نوباره حدیقه قدس را بجهان آرا بیگم
 موسوم ساختند. و از موانع آمدن میرزا رستم صفوی است که
 بحکومت و حراست تنه کلاه گوشة نخوت کیم نهاده بغي شده
 بود و تفصیلش آنکه چون میرزا غازی ترخان نوت کرد خاقان
 ستدۀ خصال آن عالی تبار را بولا خدمت پنجهزاری ذات و
 پنجهزار مسوار بلند پایگی بخشیده دو لک روپیده بصیغه مدد خرج
 لطف نموده گوش معادت او را بتصایح خرد پسند گرانبار دانش
 ساخته بدانصوب رخصت فرموده بودند و چشمداشت این بود
 که با رعایا و متوطنان آنملک بعنوان پسندیده روزگار بسر برده مردم
 را از حسن سلوک خویش خرسند و راضی دارد او خود طریقی
 پیش گرفت که بر خلاف آئین مردم و مردمی بود و مردم از هتم
 و تعدی او بستوه آمدند و زبانها بشکوه او گویا شد و عزل او از
 حکومت آنملک بر فرمت عدالت آئین لازم آمد و چون بدرگاه
 پیوست خلق انبوی از ظلم و تعدی او داد خواه آمدند و باز خواست آن
 به مقتضای شریعت وعدالت ناگزیر شد لاجرم حواله این رای منکر داشت
 فرمودند و حکم شد که تا دل آسائی مستغیثان نه نماید بدريافت
 سعادت ملازمت راه ندهند و هم درین سال نقیب خان بجوار رحمت
 ایزدی پیوست فامش میرزا غیاث الدین علیست پدرش میر
 عبد اللطیف میفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی
 انارالله بر هانه بالا و احفاد بهندوستان آمد در سلک ملازمان عتبه
 خلافت مقتدرم گشت میرزا از اهل معادت و ارباب عزت بود و نقیب

آغاز سال نهم از جلوس معلمی

شب جمعه نهم شهر صفر مهه هزار و بیست و سه هجری تحويل
آفتاب بیرون حمل اتفاق افتاد سال نهم از جلوس معلم مانواع
آغاز شد ابوالحسن پسر اعتماد الدوّله که بخطاب اعتقاد خانی
سرفراز بود بخطاب آصفخانی فرق عزت بر افراد خاتم و اعتماد الدوّله
بنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بلند پایگی یافت ابراهیم
خان را که هفتادی و سیصد سوار بوده بنصب یکهزار و پانصدی
و ششصد سوار سرفراز ماخته بخدمت بخشیدگی عز اخلاص
بخشیدند این مناصب و مراحم در جنوب نصیحت نور جهان بیگم چه
نماید چه از غلامان و خانه زادان و منتسبان این سلسله متنفسی
ذمانته که بنصب وجایگیر خاطر خواه کامروا نشد بی مبالغه منتب
مالک وسیع هندستان جاگیر ملازمان و منصوبان مهد علیا
است درین تاریخ مهابتخان خان اعظم و عبد الله خان پسر او را
از او پیور بدرگاه والا آرده حکم شد که حواله آصفخان نماید که در
قلعه گوالیار نظر بند دارد و یکچندی پیش ازین شاهزاده خسرو
را بالحاج وزاری والده و همشیرهای او حکم شده بود که بکورنش
می آمد باشد چون آثار خیر و فروغ دولتمندی از میدعای او ظاهر
نبود و کم فکر باطل اندیش همیشه ملول و اندوهگین بحضور اشرف
می آمد باز حکم شد که بکستور سابق در تنگنای خمول و ناکامی
روزگار بسر برده از معادت کورنش و خدمت حضور محروم باشد
در بدایت این مال همایون فال در شبسستان شاهزاده بلند اقبال سلطان

وقتی که او در برهانیور بود اینخدست را باززد بالتماس کرده پیوسته
در مجالس و محادل میگفت که درین مبارزت اگر کشته شوم
شهید میروم و اگر غالب آیم غازی خواهم بود و آنچه از ازصالح
این کار درخواست نمود از کومنک و مدد و قوه خانه سراجم یافت
و بعد از اینکه بر سرکار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه رایات
جالل افتتاح این عقد دشوار و متعدد میدماید چون نزول میکب
اقبال بدارالبرکة اجمیع اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده را با عساکر
نصرت قرین بدانه سبب شرف رخخت ارزانی داشتند و مداراین مهر
بعده کارهای آن و کن السلطنه حواله شد و منظور فظر مبارک
آن بود که یک چشم زدن از خدمت شاهزاده خاک نبوده طریق
صواب و نیک اندیشی از دست فدای خود را نیکنام دین و دنیا
سازد اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان زده نیت خوبش
خواهد بود چون خواجه مومی الیه تبلیغ رسالت نمود از فوط خود
رائی دزیان کاری خوبش را آشنا کرد این مخن نساخت و بنا بر هدایتی
که با خسرو داشت حضرت شاهنشاهی بودن اورا در انصوب صلاح
دولت ندانسته حکم فرمودند که مهابت خان رفته اورا از او دیبورز
بدرگاه والا آورد و محمد تقی دیوان بیویات دستوری یافت که بمناسور
شناخته فرزندان و متعلقات اورا با جمیر رساند درینوقت عرضه داشت
با شاهزاده جهان و جهانیان رسید که فیل عالم کمان که رانرا بدان
دازش تمام بود با هفده زنجیر نیل دیگر که در شعب جبال پنهان
داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاد و امید هست که او نیز

درین زده گرفتار گردد *

روضه منوره معینتی در عمارتی که مجدداً احداث یافته بود نزول
 معاودت ارزانی فرمودند در ساعت فیض اشاعت ششم دی ماه که
 مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی القاب جهانگاری
 و کشورستانی با دشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر
 آراسته هم عنان فتح و فیروزی بدان صوب دستوری فرمودند و در
 وقت تسلیم رخصت قبایی طلا دوز مکل بکلهای مرصع که مروارید
 بر درر کلهای کشیده بودند و دستار زر دوزی و طرقه مروارید و نوطه
 زر بفت مسلسل مروارید و دو اسپ خاصه از عراقی و ترکی و فتح گنج
 نام فیل خاصه با ماده فیل و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع
 با تیول گناره گران بها عنایت شد و سوای فوجی که سابق
 بسیار گنگی خان اعظم بدین مهمنم مذسوب بود دوازده هزار موارخش
 امپه که آن فرقه العین خلافت خود انتخاب فرمودند در ملازمت
 ایشان مقرر گردید و سران سپاه در خور شایستگی خویش عنایت
 خلعت فاخره و امپان قبچاق و فیلان خاصه و انواع مراهم و نواش
 فرق عزت بر افراد خنده فدائیخان بخدمت بخشیدگری این لشکر شرف
 اختصاص یافته درینولا خبر فوت اسلامخان حاکم بندگاهه رسید و قاسم خان
 برادر او بصاحب صوبگی بندگاهه سرفراز گردید خواجه ابوالحسن
 بولا منصب بخشی کل خلعت امتدیاز پوشید مقارن اینحال بمسامع
 جلال پیویست که خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت
 شاهزاده والا قدر سلوک نایسنده دیده پیش گرفته بیهوده خود را رفعه
 میدارد ل مجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاده احکام منبی
 بریم و امید ب تقریر مشار الیه حواله فرمودند خلاصه مقال آنکه

اعضاييش برعيشه درآمد و آب از دهانش ميرفت تا جان داد
حقتعالي همه دردها را دوا آفريده است سوالي کفچه ماروسگ
ديوانه که پا زهر ندارد و بادشاهان هر چند تفحص فرمودند برای
آن افسوني و دوائي يانته نشد (درينولا يادگار عالي سلطان ايلچي
شاه عباس بعذایت اسپ بازيرن مرصع وکمر شمشير مرصع و چارقب
طلا دوزي و کلکي مرصع وسی هزار روپيه نقد سرفرازي بخشیده
رخصت معاورت ارزاني داشتند و خان عالم را بسفارت ايران
نامزد فرموده خلعت خاصه و کپسو با تيول کتارة گران بها که علاقه
مرواريد داشت لطف فرمودند بدانصوب دستوري يافت) *

نهضت موکب گيهان شکوه بصوب دارالبرکة اجمير

چون همواره عساکر فيدرزي مآثر بقصد استيصال رانايي مقهور
از پيشگاه سرادقات جلال تعين شده و ازین که کارها درگردد وقت
است آن مهم انتظام شايسته ونسق پسندideh نپذيرفت راه جهان
کشاي چندين اقتضا فرمود که خود بسعادت و اقبال متوجه استيصال
آن سياه بخت و خيم العاقبت شده روزي چند اجمير را معمکر
اقبال باید ساخت و باين عزيمت صائب بتاریخ دوم شهر شعبان
هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهر يورههال
هشتم از جلوس اشرف رايات اقبال بدانصوب ارتفاع يافت چون
دارالبرکة اجمير محل ورود موکب مسعمون گشت بعد از فراغ زيارت

را بیوز ماده رمانید و چفت شد و بعد از دو نیم ماه بهجه ژائید و
 کلان شدند و ازین غریب تریجه آوردن شیر است در اوراق سابق
 رقمزده کلک بیان گشته که درین دولت شیر بی قیه و زنجیر گله
 گله در میان مردم میگردید فه ضرر آنها بمودم میرسد و نه وحشت
 و غصه بر طبیعت آنها مستولی است بحسب اتفاق ماده شیری
 آیستن شد پس از ماه بجه آورد و هرگز نشده که شیر جنگلی
 بعد از گرفتار شدن بهماده چفت شود و چون حکما گفته اند که شیر شیر
 بجهت روشانی چشم بغایت مفید است معی بسیار کردند که
 از پستان او قطره شیری بر آید میسر نشد بلکه نم از پستان او پدیده
 نیامد ظن غالب آنکه از استیلای قهر و غصب او باشد - هم درین
 ایام از سگ دیوانه عجیب واقعه مشاهده افتاد شبی سگ دیوانه
 در جائی که فیل خاصه بادشاهی بسته بودند در آمدۀ پایی ماده
 فیل را گزید او فریاد های غیر متعارف کردن گرفت چندانکه فیل بانان
 خبر دار شده خود را رسانیدند سگ گوینته بزقوم زاری که دران
 حوالی بود پناه نموده بعد از زمانی باز خود را بفیل رسانیده دست اورا
 گزید و فیل اورا در زیر دست و پای مالش داده کشت چون مدت یکماه
 و پنج روز ازین واقعه گذشت روزی در هوای ابر و شورش رعد و برق ماده
 فیل فریاد بی اختیار کرد و تمام اعضا یش برعشه درآمد و بر زمین
 افتاده بهزار محته برخاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش
 میرفست و از چرا بیاز ماده بحال تباه روزی بشب و شبی بروزی
 آرد روز هفتم افتاد و جان داد بعد از یکماه فیل کلان نیز روزی که
 ابر و باد و رعد و صاعقه بود در عین مستی بر زمین افتاد و تمام

دو هجری کیخسرو خاور اندساب آفتاب بر تخت حمل جلوس
 فرمود و مال هشتم از جلوس همایون آغاز شد هوشگ پسر اسلام
 خان از بنگاه آمد و بدولت زمین بوس سرفراز گردید و جمعی از
 مردم مکبه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظرگذرانید
 ملک اینها پیگو و رخنگ است حیوانی چند بصورت آدمی جلو
 گرد از حیوانات برقی و بحیری هرچه بدهست می اند میخورند
 و هیچ جانداری از دست آنها خلاصی ندارد و خواهر خود را که
 از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند چهره اینها بقراطیا
 شبیه است لهجه اینها بزیان اهل تبت نزدیک است بترکی نمی
 ماند دین و آئین درست ندارند از دین اسلام و کیش سنتیه مهجراند
 (روز عید شرف مجلس عالی ترتیب یافته بود بحضوران بساط قرب
 پیاله در کچه عذایت فرمودند یکمehr هزار توله که دوهزار و پانصد
 مثقال باشد بیادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران لطف شد)
 از غرایب امور جفت شدن یوز است با ماده و بچه آوردن در معموره
 حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در علفگوان جوانی و دولت
 بیوز و شکار آن توجه مفترط داشتند قریب ذه هزار یوز در سرکار
 آنحضرت فراهم آمد و بسیار خواهان آن بودند که باهم جفت شده
 بچه بیارند هرچند توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز نر و ماده
 را قلاده بر آورده در باغات گذاشتند که بطور خود سیز و شکار کنند و
 جفت شوند صورت نه بست درینوقت یوز نری قلاده گسیخته خود

رسم سنت کشیده و باصرای عظام خلعتهای فاخره لطف فرمودنده و
میرزا رمتم صفوی را بحکومت ملک الله سر بلندی بخشیده موافق
منصب پنجهزاری ذات و سوار در آنصوله جاگیر تذخواه کردند و
مقرر گشت که میر عبید الرزاق معموری محال معموره الله را از
قرار هست و بود جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع او تذخواه دهد
درین هنگام خاطر قدسی مظاہر بنشاط شکار رغبت فرمود و در باغ
دهره خبر فوت سلیمان سلطان بیگم رسید و خاطر حق شناس از
منوح این واقعه ملول و محزون گشت والده ایشان گلرخ بیگم صدیقه
قدسیه فردوس مکانیست انار الله برهانه پدر ایشان میرزا نورالدین
محمد از خواجه زادهای نقشبندیه است بیگم بجمعیت خوبیها که
به پدریه عصمت زید آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالی بودند
گاهی مصراعي و احیاناً بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکردند
و این بیت از ایشان است

* بیدت
کاکلت را من زمستنی رشته جان گفته ام
هست بودم زین سبب حریق پریشان گفته ام
حضرت جنت آشیانی به بیرام خان نامزد فرموده بودند بعد از
شقار شدن ایشان در سال جلوس حضرت عرش آشیانی بعقد
از دراج خویش در آردنده بی اغراق خوب بیکمی بود خدایش
بیدامزد *

آغاز سال هشتم از جلوس اقدس

شب پلچشنه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و بیست و

جیل رسیده خاطر اشرف بشورش و آشوب گردید و انتظام آن مهم
مفعوس در فرستادن خانخانان دانسته او را با خواجه ابوالحسن
مرخص فرمودند در خلال اینحال خبر فوت آصفخان رسید و بر
خاطر حق شناس سخت گران آمد و راقم اینحرف تاریخ فوت ادرا
* صد حرف ز آصفخان * بدیهه یافته بعرض اشرف رسانید پسندیده

افتاد (آصفخان حرم خانه عالی داشت و در میاثرت مولع و حریص
بود آخر جان در سراین کار کرد) و مقارن اینحال خبر فوت میرزا
غازی رسید او پس از میرزا جانی ترخان حاکم ^{تنه} بود نقش طالع
او درین کارگاه خوب نشست تا آنکه قندهار بامضایات و ^{تنه}
باتوابع و لواحق به تیول او مقرر گشت و تا در قید خیات بود سلوك
با متربه دین بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم
ساخت جوان بیک نهاد قابل و مستعد بود لیکن شیفته شراب
گشته جان خود را بر سر آن باخت و با اهل سخن و مردم
صاحب طبع صحبت می داشت و خود نیز موزون بود و شعر
میگفت وقاری تخلص میگردید بعد از فوت او ابوالغدنی او زیک
بخطاب بهادر خانی و حکومت قندهار فرق عزت بر افراد خشت درینجا

جشن طوی شاهزاده والا شکوه سلطان حرم با صدیقه قدسیه اعتقاد خان
پسر اعتماد الدوّله متعقد گشت و شاهزاده جوان بخت مجلس
بادشاهانه ترتیب نموده پیشکش عالی بخدمت پدر والا قدر گذرانید
و بجهت بیگمان و پرگیان سرایق عفت زیورهای لایق چنانچه

نموده داد صردی و دلاری داده بزمهمای منکر بر زمین
آمده امیر پنجه تقدير گشت برگیان او را برداشته نزد عنبر بد
اختر بردن و عنبر اورا در قلعه دولت آباد محبوس داشت و جراح
بجهت علاج او گماشت او بعد از چند روز بهمان زخمها و دیعت
حیات سپرد و این حرف از مشهور است که شخصی بدغیری
گفته که فتح آسمانی است بهادر جواب داد که الحق فتح آسمانیست
اما میدان از ماست و ذو الفقار بیگ نیز بان خوده جان نثار
شد و چون لشکر بولایت بکلانه در آمد مخالفان از سرحد
خود عنان ادب معطوف داشتند و عبد الله خان بگجرات رفت و
چون راجه مانسته و خانجهان و امیر الامر و میرزا رستم از راه
پرار می آمدند این حرف موحش استماع نموده آنها فیز برگشته
در عادل آباد آمده بخدمت شاهزاده پرویز پیوستند نفس الامر
آنکه اگر این در موج دانسته و فهمیده قدم در پیش می نهادند
کار بر وفق مراد دولتخواهان صورت می بست هیچ شک نبود
(از نفاق و حق ناشناهی کار صاحب را ضائع و این ساخته
خود را مطعون کردند) چون این خبر در اکبر آباد بمسامع

(۲) و احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی
بتفصیل معرفه گشته و میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت
فرموده و ^{تند} بستور سابق عذایت کرده حکومت قندهار مستقل
مرحومت نمودند و ملک قندهار و حاصل تمغامی آنجا سوای جائیدر
در انعام بخشیدند وقتا در قندهار بود ملوك الخ

یافت - از موافق رفتن عبید الله خان از گجرات بدنکن و بناکه می
مراجعه نمودن او شرح این مسجمل آنکه رای جهانکشای چنین
اقدضا فرمود که راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامر میرزا
رحمت با لشکر برهانپور از راه برار بدنکن در آیند و عبید الله خان و
خانعالی و علی مردان خان بهادر و سیفخان و راجه رامداس با لشکر
کجرات از راه ناسک ترنیگ متوجه دکن گردند و انجو از یکدیگر
خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را بیمان گیرند و باین
تدبیر غالب ظن آنکه غنیم مستاصل شود عبید الله خان چون از
گریو گذشته بملک غنیم در آمده ده هزار سوار موجود مصتعده
خوش اسپه آرامته داشت از غایت غرور و نخوت خبر از فوج دوم
نگرفته و بنظر اعتبار در نیاوردہ اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده
گرم و گیرا با هدیصال مخالفان شتافت و چون عنبر از جانب او توهه
عظمیم داشت تمام لشکر و مردم کاری خود را با تشبازی و با بسیار
مقابل عبید الله خان فرمیتاد روز بر دور لشکر گشته برکی گیری
میگردند و شب تا وقت سحر با میزند هر چند این لشکر بدولت آباد
نریکتر میشد جمعیت غنیم بیشتر میگشت و عنبر پی در پی
کومک میفرستاد چون اثربی از فوج دوم پدید نیامد و هر روز
غنیم قویتر میگشت دولتخواهان ملاع دران دیدند که عطف عنان
نموده باحمد آباد باید رفت و کار را از لون دیگر پیش باید گرفت
بدین عزیمت از حوالی دولت آباد برگشتند و درین راه غنیم پیچیده
می آمد و هر فوج بانوچ مقابل خویش مبارزت مینمود علی مردان
خان بهادر قرار برگشتن خود داده بانوچ مقابل خویش مبارزت

بجهت تردید و ماندگی و تجهیز و تکفین شهدا و تیمار مجری و حاد
دران روز تعاقب در عقد ^(۲) توقف افتاد از اتفاقات حسنہ معتمد خان
که در آخر بخطاب لشکر خانی سرفراز گشته و عبد السلام پسر معظم
خان و دیگر بندها با میصد سوار و چهار صد موار توپچی تازه زور
درینوقت رسیدند و شجاعتخان این مردم را همراه کرده بتعاقب آن
گروه شناخت چون ولی برادر عثمان از عزیمت شجاعتخان آگاهی
یافت نجات خود را منحصر در باز گشت یافته کس نزد در تخواهان
فرستاده پیغام گذارد که عثمان که باعث این همه شورش و آشوب و فتنه
و نساد بود از گرانی وجود سبکبار گشت و حق تعالی شراو را از ما
کفایت کردم ما همه نهاده فرمان پذیریم اگر شجاعتخان قول بدهد غلامی
و بنده گی درگاه راسرمایه سعادت جاودانی دانسته روی امید بقدسی آستان
نهاده فیلان عثمان را برسم پیشکش میگذرانیم شجاعتخان و معتمد خان
و دیگر بندها دلایل آنها نموده قول دادند روز دیگر ولی برادر عثمان
و مجریز پسراو با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعتخان را
دیدند چهل و نه زنجیر فیل برسم پیشکش آوردند و شجاعتخان
نام پردها را همراه گرفته در جهانگیر نگر باسلام خان پیوست و چون
در اکبر آیاد نوید این فتح بمسامع اقبال رسید اسلامخان را بمنصب
شش هزاری دات ممتاز ساخته شجاعتخان و سایر بندها و که
در امتداد عثمان متصدر ترقیات پسندیده شده بودند باضافه منصب
سرفراز نشوند و شجاعتخان بخطاب رسمی زمان اختصاص

فریاد کنان بر گردید و قدیمی چند رفته افتاد و اسپ شجاعه خان
 بی آسیب و آزار بر خاست شجاعه خان سوار شد مقاره این حال
 مخالفان فیل دیگر بر علمدار شجاعه خان دوانیدند و علمدار
 را با اسپ زیز کردند شجاعه خان نعره کشیده علمدار را خبردار
 ساخت و گفت مردانه باش که من زنده ام جمعی دیگر که
 در پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر بردند زخم‌های کاری زده
 بقتل رهانیدند و علمدار را سوار ساختند و شجاعه خان در پایی علم
 ایستاده از باطن پیر و مرشد خود استمداد همت نمود درین وقت
 تفک که اکثری از مران پیاه جان نثار شدند و بقیه السیف بزخم‌های
 منکر دست از کار باز داشته منتظر لطیفه غیبی بودند که اقبال
 بادشاهه جوان بخت بجله در آمد و تفنگی از غیب بر پیشانی
 آن و خیم العاقبت رسانید و کس ندانست که این زخم از دست
 که بود لیکن عثمان دریافت که ازین زخم جان بری نیست مع هدا
 تا رمقی داشت لشکر را بجنگ ترغیب و تحریص می‌نمود چون
 آثار ضعف و زیونی در خود و در لشکر خود مشاهده نمود عثمان
 ادبار معطوف داشته نیم جان خود را به بندگاه رسانید و عساکر منصورة
 تا لشکر کاه تعاقب گرده عثمان باز کشیدند و چون دو پهراز شب
 سپری شد عثمان در گذشت ولی برادر عثمان و مریز پسر او
 خاک ادبار بر فرق روزگار خود پیخته و بندگاه را بر جا مانده در دل
 شب با دل سیاه تراز شب جسد آن باطل ستیر را بر داشته بمحکمه
 خود شناختند قراولان لشکر قیروزی اثرازین سانجه آگاهی یافته شجاعه
 خان را مطلع ساختند و دولتخواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن

تاخت و سید آدم بارهه و شیخ اجهه بمنفعه ارباب غلات پایی
 همت فشرده جان نثار گردیدند و افتخار خان سردار فوج بر انغار
 نیزهاد تهور و جلادت داده بسعادت شهادت رسید و جمعی از نوکر
 قدم او جان نثار گشتند و همچنین کشور خان سردار فوج جرانغار
 فیز مردانه کارزار کرده بوا پایه شهادت فایز شد تا آنکه بسیاری
 از مخالفان به هرانجام علف تیغ خون آشام گشته برخاک هلاک
 افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار
 شدند آن متہور بی باک از کشتهای خود حساب بر نگرفته بخته
 نام فیل مست را در پیش رو داشته خود بر فوج هراول تاخت
 و چون بعیان فریه و مبطن بود درین روز بر فیل هوده دار سوار بود
 و پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در سرای غنیم پایی همت
 فشرده داد امردی و جانفشنی داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند
 و گروهی زخمی هنگام برداشته از کار ماندند و چون فیل
 مذکور بشجاعت خان رسید آن برق دشمن بوز بیچه بر فیل زد بعد
 از آن دست بقبضه شمشیر برد زخم پی در پی بر چهره فیل رسانیده
 آنکه جمهه هر کشیده در جمهه هر زد فیل از غایت مستنی و دلاری
 غصب آکوده قدم پیش نهاده شجاعت خان زا با اسپ زیر کرد
 و آن شیر دل فیل انگن مانند برق لامع از اسپ جدا شده نام
 چهانگیر باد شاده بر زیان آورده راست ایستاد درین وقت جلو دار او
 شمشیر در دستی بز دستهای فیل زد و فیل از ضرب آن زخم
 بیانو در آمد و شجاعت خان بدستهایی جلو دار فیل بان را از قرزا
 فیل بزیر کشیده و بجمد هر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد فیل ازین زخم

هر چند های آن مملک مانده بودند عمدۀ آنها عثمان بود در زمان آن حضرت اورا مکرر با عهداکر اقبال مبارزتها اتفاق افتاد خصوصا در ایام حکومت راجه مانسنگه جنگهای نمایان کرد و استیصال او میسر نشد با اجمله درینولا که اسلام خان بصاحب صوبگی بنگاله سرفرازی یافت فوجی بسرداری شجاعتخان ترتیب داده بیرون عثمان خان تعیین فرمودند اکثر امرای فامی که در آن صوبه بودند مذکور خان پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان و سید آدم بارهه رشیخ اجهه و معتمد خان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندها بکومک او مقرر گشتند و بعد ازانکه در حدود متعلقه اور سیدنه نخست رسول زیاندان سخن فهم نزد او فرماده بنصایح خرد پسند رهمنوی فرموند چون بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته و دندیشهای ناصواب و افکار دور از حساب پیش نهاد ساخته خویش را بیهوده رفجه میداشت بجواب التفات نفرموده در کنار ناله که چهله و دلدل داشت عزم مبارزت چشم کرد عرصه نبرد آراست دولتخواهان از استنام این جرأت و تهور چانه پوشیده آماده قدر و جدال گشتند چون خبر به عثمان رسید که پهادران رزم دوست چیقلشی نموده پای همت پیش فهاده مستعد کارزار آند تو نیز بترتیب صفوت ادبار پرداخته در برابر آمد و هر فوج با فوج مقلد خود گرم و گیرا بمجادله و مقاتله پرداخته عثمان میل مست جنگی که اعتضاد قوی خود میدانست پیش از اخته بر فوج هر از ایال

حمل شد فرین جشن خسرو اوزبک که در از زیکه بخهود قرقچی
اشتخار دارد و از عمد های آن دولت یود بقدسی آستان آمده سعادت
زمین بوس دریافت و مقارن اینحال عرضه داشت اسلامخان
مشتمل بر قتل عثمان و پاک شدن آن مرز و بوم از لوث افغان رسید -
اگنون مجملی از خصوصیات بنگاهه بجهت شادابی سخن رقمزد ^۸
کلک بیان ساخته بزم مدعای میرود بنگاهه ملکیست وسیع از اقلیم دوم
طول آن از بندر چاتکام تا کدهی چهار صد و پنجاه کروه و عرض آن
از کوهستان شمالی تا مرکار مدارن در صد و بیست کروه و جمع آن
تخمیناً شصت کروه دام ام است که یک کروه و پنجاه لک روپیه باشد
در زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سواریک لک پیاده و
پیکه هزار غیل و چهار پنچ هزار کشتی از نواره جنگی و توپخانه و غیره
داشته اند از زمان شیرخان و سلیمان خان پسر او آن ملک در تصرف
افغانان در آمده و بعد از سلیمان خان سلیمانخان کرافی در تصرف
داشت و چون تخت ملکن و جهان بانی بجلوس بجهان افراز ^۹
حضرت عرش آشیانی آرامنگی یافت عساکر اقبال بتسخیر آنملک
تعین شده اموای عظام مدتی ترد و تلاش کرده افغانان را مستاهن
ساختند ^{۱۰} و از عهد حضرت عرش آشیانی ولایت بنگاهه در تصرف
ولیای ابد قریب است لیکن جمعی از افغانان تیره بخت در

(۵) عثمان بوهانی که در سرحد بنگاهه غنیم زیر دست
و متغلب بود و پاک شدن آن الح (۶) و بعد ازان داؤد
پسرش قارض و متصرف بود و چون تخت الح (۷) بیک نسخه

طغراي فرامين چندين نقش بست - حکم علیه عالیه مهد علیا
نورجهان بادشاهه بیگم - رفته رفته کار بجایی کشید که از بادشاهی بجز
نامی نماند مکرر میفرمودند که من سلطنت را بخور جهان بیگم
ارزانی داشتم بجز یک میر شراب و نیم سیر گوشت مرا هیچ در
نمی باید از خویی و نیکد اتنی بیگم چه نویسم هرجا کار افتاده را
عقده پیش می آمد و بخدمت او ملت جی گشت گره از کارش
کشده کامیاب مراد ساخت و هر کس بدرگاه او پناه برد از آسیب
ظلم و متم محفوظ ماند و هرجا دختری بود یتیم و بیکس
بقصد ثواب عروس کرد و خورحال اوجه از لطف فرمود و یمکن
که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرد
باشد) - در یو اعبد الله خان بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت
بر افراد خوش چهار لک روپیده بجهت سامان سپاه و تهیه لشکری که بکومک
او تعین شده عنایت نمودند و نجایی او راجه با سویمهم رانا دستوری یافت
درین تاریخ یکی از غلامان بادشاهی که در فن خاتم بندی و نجاری
بی همتا است کار نامه از منع خویش بنظر همایون در آورد
که چشم جهان بین اهل دانش و بینش مثل آن در هیچ ازمنه
مشاهده نکرده و هیچ گوشی مانند آن و نزدیک با آن نشانیده بالجمله
در پوست نفذی چهار مجلس از عاج تراشیده ترتیب داده - مجلس
اول از کشتی گیرانست که دو کس با هم کشتی میگیرند و یکی
فیزه بدهست گرفته ایستاده دیگری سنگ و رسمی در دست دارد
و دیگری دستها بر زمین فهاده نشسته است و در پیش او چوبی
و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است - مجلس در تختی ساخته و

نشسته بود برقیة سلطان بیگم والده سبیع خویش بخشیدند هدای
 در خدمت ایشان بنا کامی گذرانید چون هنگام مطوع کوکب بخت
 و طلوع اخته مراد در رمید اقبال به استقبال شفاقت طالع از گران
 خواب پیدا شد معاdet روی آورد دولت حججه آراست زمانه
 بمشاطکی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هرسو
 هجوم آورد درهای بسته را کلید آمد دلهای خسته را دوا شد
 بالجمله از نیزهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز
 بنظر دور بین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای
 خلافت انتظام یافت و آنگاً فانی پایه عزت و قبول ارتقا و اعتدلا پذیرفت
 نخست نور محل نام کردند و پس از روزی چند خطاب نور جهان
 بیگم عذایش شد جمیع خویشان و منتسبان او بازیاب مراحم و نوازش
 اختصاص یافتدند نسبت خویشی و کامرانی خویشان موقوف غلامان
 و خواجه سرایان اعتماد دولت هر کدام خطاب خانی و منصب
 ترخانی گرفتند پیر کنیز دائی دلارام نام که بیگم را شیر داده بود
 بجای حاجی کوکه صدر اذات شد و مدد معاشی که بعورات
 صریح است میکشد صدر الصدور بهزیر او معتبر میداشت * بیت *

کند خویش و تبار تو ناز و میزبند
 بحسن یک تن اگریک قبیله ناز کند
 بغیر از خطبه آنچه لوازم سزاوار سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل
 آمد یکچندی در جهروکه نشست و جمیع بکورش آمده گوش
 بفرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود * بیت *
 بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور * بنام نورجهان باشاده بیگم زر *

بعض اعادت زمین بوسن حضرت عرش آشیانی ائمۀ برهانه فاضیله
 اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بذوام خدمت وجوه
 رشد بولا منصب دیوانی بیوتات فرق عزت بر افراحت میرزا غیاث
 بیگ با نویسنده و معامله فهمی بغایت فیکدات و کارگذار بود
 تتابع شعر قدما بسیدر کرده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را
 بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمت خاصه اوقات
 صرف شعر و سخن میشد سلوك معاش او با اهل حاجت
 بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او ذرفت که آزرده
 گردیده باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بی پاک
 بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند
 علی قلی بیگ استجبلو که از تربیت کردهای شاه اسماعیل یانی
 بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منظم گشت و بحسب
 همنوشت دختر میرزا غیاث را که در قندهار بوجود آمده بود بوسی
 فسیحت فرمودند در آخر بخدمت جهانگیر بادشاه بخطاب شیرافگن
 و منصب مناسب ترقی و تضاعف نمود و بعد از جلوس اشرف در
 صوبه بندگان جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و
 خاتمت کار آن بی عاقبت و کشتن قطب الدین خان در اوراق
 گذشته بجای خود رقم پذیرگشته و چون شیر افگن بجزای عمل
 خویش گرفتار شده آواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان
 صوبه بندگان صدیقه میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس اشرف بخطاب
 اعتماد الدوله سریلندي یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت
 بنا بر غباری که از کشتن قطب الدین خان بر حواشی خاطر اشرف

زمین بوس دریافت اورا بحکومت کابل و استیصال احمد و رضی
افغانستان تعین فرموده صوبه پنجاب را به تیول مرتضی خان
عذایت نمودند و جاگیر خانخانان و اولادش در سرکار قندوج و کاپدی
و غیره تخریه شد و مقرر گشت که خود بمحال جاگیر شناخته
منمردان ملکوته و سایر مفهودان آن حدود را تنبیه بليغ نموده
بینخ و ریشه آنها را بر اندازد *

خواستگاری صبیه اعتماد الدله

از وقایعی که درینولا بلومع تقدیر پرتو ظهور افگانی خواستگاری
صبیه اعتماد الدله است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بداعی رقم
گردد دفترها باید پرداخت ناگیری ^{مجملی} از کار نامهای آسمانی
و نهیزگیهای فلک بر صفحه روزگار یادگار میگذاره - میرزا غیاث
بیگ پسر خواجہ محمد شریف طهرانیست خواجہ در میادی
حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد
خان بخدمت شاه جمیعه طهماسب صفوی پیوست و شاه وزارت
خود را بخواجہ محمد شریف تفویض فرمود و خواجہ را دو پسر بود
نخستین آنا طاهر دوم میرزا غیاث بیگ و خواجہ صبیه میرزا علاء
الدله پسر آناملا راجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری
نمود و بعد از وفات پدر با دو پسر و یگ دختر متوجه هندوستان
گشت و در قندهار صبیه دیگر حق تعالی ارزانی داشت در فتحپور

غایله بیگانگی بوده باشد و روابط معنوی را با اینلاف صوری متفق
 ساخته بارجاع و انجام مهام ممنون دانند حق سبحانه و تعالی آن
 ساله خاندان جاه جلال و خلاصه دودمان ایهت و اقبال را
 بتأثیدات غیب الغیب مؤید داراد - از وقایع ذامایم که دزینولا
 مانع گشت تاختن احداد بد نهاد است کابل را تفصیل این اجمال
 آنکه درین هنگام نا فرجام که خاندوان با سران سپاه در تمدن نیکفهار
 و حدود بندگش توقف داشت و معز الملک بخشی با محدودی از
 ملازمان خود و چندی از بندهای درگاه در کابل بود احداد بد سکال
 فرست مغتنم شمرده با سوار و پیادهای بسیار خود را بحدود کابل
 رسانیده و معز الملک باندازه قوت و قدرت خویش شهر را کوچه بند
 کرده بدفع شورش مخالفان پرداخت و چون افغان چند تونپ گرفته
 از اطراف بکوچه و بازار در آمدند معز الملک تاب مقاومت
 نیارده خود را اندرون حصار انداخت و کابلیان پایی همت افشرده
 از پشت بام و سرای خویش آن مخدولان تیده بخت را به تیر
 و تفک گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و افغانان دل به پایی
 داده از هول جان عنان ادبار معطوف داشتند بیمن اقبال بیزوال
 حضرت شاهنشاهی قریب یکصد کم علف تیغ اندقام شده با
 دویست اسپ گیرا شده ازان مهله که جان پتک پا بیرون بردند ناد علی
 میدانی درلوه کده بود چون اینخبر وحشت اثر بیوی رسید بصرعت
 هرچه تمامتر طی مسافت نموده آخر روز شهر پیوسته بتعاقب
 آن مخاذیل شفاقت و چون فاصله ی میان رشد بود کاری نساخته
 عطف عنان نمود مقاوم اینحال قلیچ خان از لاهور آمد و معادت

هزت بر سبیل تعجیل تعیین شده بمراسم تهذیت اقدام نماید لیکن
 چون مهم آذرالیجان و تسمیه ولایت شیروان در میان بود تا خاطر
 شهرآگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت در مستقر
 سلطنت میسر نبود و در لوازم این امر خطیر تقصیری واقع شد
 هرچند زنده و آداب ظاهري نزد ارباب دانش و بینش چندان
 اعتباری ندارد اما طی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که
 مطمح نظر ایشان جز امور ظاهري نیست طی مراتب دوستی
 امت لاجرم درین ایام خجسته فوجام که بینن توجه خدام ملائک
 احترام مهمات ولایت که از دست رفته بود بر حسب مدعای احبا
 صورت یافت و بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت
 اصحابان که مقرر ملطنت است نزول واقع شد امارت شعار کامل
 الاخلاص رامن العتقداد کمال الدین یادگار علی سلطان را که اباً
 عن جد از زمرة بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این
 دو دمانت روایه درگاه معلی فمود که بعد از دریافت سعادت کورنیش
 و قسیع و ادراک شرف تقبیل و تلیم بساط عزت و ادائی لوازم
 پرسش و تهذیت رخصت مراجعت یافته با خبار مسیر آثار
 سلامتی ذات ملائک صفات و صحت مزاج و هاج خورشید ابتهاج
 بهجت افزای خاطر مخلص خیرخواه گردد مرجو آنکه پیومنه
 در حمیت و داد مسروقی و مکتبی وحدیقه خلت و اتحاد صوری
 و معنوی را که باروای انهار موالات و اجرای جداول مصافات
 غایت نصرت و خضرت پذیرفته از نشوونما نیند اخته بارسال رسمل
 و رسایل که مجالست روحانی امت محرک سلسله یکانگی و رافع

محبّت و اتحاد معطر گشته بموانست روحانی و موافقیت جاوداًی
زنگ زدای خاطر دوستی دوست است * بیدت *

هم نشینم بخيال تو و آسمده دلم

کدين وصالیست که در بی غم هم چرانش نیست

المنة لله تعالى و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی بثمرة
مراد دارور شده و شاهد مقصود یکه سالها در پرده خفا مستور بود و
بنفسه و اینهال از بارگاه واهب متعال جلوه گری آن مسائل
میشد باحسن وجهی از حجله غیب بظهور در آمده پرتو جمال
بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته برفراز تخت
همایون و سریر سلطنت اید مقیون هم آغوش آن انجمان آرای
پادشاهی و زینت افزایی سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهانگشای
خلافت و شهریاری و چتر فلک فرمایی معدالت و جهانداری
آن رفت بخش افسرو اورنگ و عقد کشایی دانش و فرهنگ
ظلّ معدالت و مرحومت بر مفارق عالمیان انداخت امید که مهیمن
مراد بخش جلوس میمانت مانوس آن خجسته طالع همایون
بخت فرزنده تاج و فرزنده تخت را بر همکنان مبارک و مینمون
فرخنده و همایون گردانیده همیشه امباب سلطنت و جهانگانی و موجبات
حشمت و کامرانی در تزايد و تضاعف داراد آئین وداد و روش
اتحاد که بین البا و اجداد انعقاد یافته و بتازگی میانه این
مخلص محبت گزین و آن معدالت آئین استقرار پذیرفته
مقتنصی آن بوده که چون مژده جلوس آن جانشین مسند گورگانی
و وارث افسر صاحب قرائی بیدین دیار رمک یکی از محترمان حرم

و چمن ژار ابیت و کامرانی اعلیٰ حضرت فلک مرتبت خورشید
 مغزلت بادشاهه جوان بخت کیوان و قار شهریار نامدار پمپهار اقتدار
 خدیو چهانگیر کشور کشا خهرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه
 عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت افزایی
 ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی چهره کشای جمال
 جهانگانی مبدین رموز آسمانی زیور چهره دانش و بینش فهروست
 کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی
 بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آفتاب
 فلک اقتدار سایه عاطفت آفریدگار بادشاهه جم جاه انجم سپاه فلک
 بارگاه صاحب قران خورشید کله عالم پناه از جویبار عنایت آله
 و چشمۀ سار مرحمت فامنناهی سرمدیز بوده ماحمت قدسی
 مساحتش از آمیب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت
 شوق و محبت و کیفیت خلت و موهت تحریر پذیر نیست * ع *

قلم را آن زیان نبود که راز عشق برگوید

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده
 اما قبله همت والا نهمت به تسبیت معنوی و قرب باطنی است لله
 الحمد که بحسب وحدت فاتی میان این نیازمند درگاه دو اجلال
 و آن نهال سلسله ابیت و اجلال این معنی به تحقیق پیدو شده بعد
 مکانی و دو ری صوری جسمانی مانع قرب جنانی و وصال روحانی
 نگشته رو در یکجهتی است و ازین جهت گرد ملال بر آینه خاطر
 خورشید مثال نه نشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است
 و همواره مشام جان دو ریچ فوایح خلت و وداد و نسایم غیر شماش

چهل و دو من بوزن هندوستان بود برقاشته روانه شد فرمودند که یک نیله گار دیگر بر بالای آن چهار بقنه نتوانست برخاست بعد ازان حکم کردند که چون راست بایستد بالای آن بگذارند بالجمله هر پنج را گرفته روان شد و یقین که از پنجاه من فرزن تربوی که پانصد من بوزن خراسان باشد در خلال اینحال در مشکوی اقبال شاهزاده خرم از دختر مظفر حسین میرزا صفوی صدیه قدسیه بوجود آمد حضرت شاهنشاهی اورا پرهیز بانو بیگم نام کردند *

آغاز سال ششم از جلوس مقدس

ششم ماه محرم هزار و بیست هجری جمشید زرین کلاه خورشید براورنگ حمل برآمد هال ششم از جلوس والا آغاز شد جشن نوروز جهان انور آراستگی یافت و در جشن اشرف یادگار علی همطان ایلچی دارای ایران که به پرسش و تعریت حضرت عرش آشیانی و رسانیدن تهذیت جلوس مقدس آمده بود بسعادت ملازمت اختصاص گرفت و موغانیکه شاه عباس فرستاده بود از اسپان قپچاق و اقمشه نفیس و انواع تحف بمنظور اشرف گذرانید خلعت لائق و سی هزار روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد با ایلچی مذکور لطف فرمودند سواد مكتوب شاه درین اقبال فامة مرقوم میدگرد *

ریمة الوداد شاه والا جاه

نما رشحات مصحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت تمجش حدايق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانیانی

بشیر متوجه گشت و شیر نیز بجانب او برگشت و انویرای چوبی
 که در دست داشت دو بار دو دسته برسیر شیر فرد کوشت و شیر اورا
 بر زمین انداخته هردو مستش بدهن گرفته شروع در خانیدن گرد
 لیکن آن چوب و انگشتی ری چند که در دست داشت نگذاشت که
 دستهای او از کار بروند و انویرای در میان هردو دست شیر به پشت
 افتاده بود و یک دست بالای پایش حمایل کرد درین وقت شاهزاده
 شیر دل شیر شکار شمشیر از غلاف برآورده خواست که برگمر شیر
 فرود آورد قضا را دست انویرای بنظر مبارک ایشان در آمد و
 احتیاط بکار برده شمشیر را دور تراز دست انداخته رامداس هم
 رخمهی رسانید و خیاتخان نیز چند چوبی بر سر او زد انویرای
 بیهلو غلطیده بزر زانو راست ایستاد و سینه انویرای نیز با سیب
 ناخن شیر مجروح شده بود بعد از آنکه از زیر شیر برآمد و شیر
 او را گذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر علم گرده بر سر او زد
 و چون روی گردانید تیغی دیگر بر صورت او انداخت چنانچه هردو
 چشم شیر بریده شد و پوست ابروی او که بزخم شمشیر جدا شده بود
 بر بالای چشمهای او افتاده درین وقت صالح نام چرانچی مضریانه
 آمد چون شب تازیک شده بود از کورکی بشیر بر خود شیر بیک
 طبائیه او را انداخت امدادن و جان دادن یکی بود از اطراف مردم
 رسیده کار شیر تمام ساختند انویرای بخطاب اندیزی سکه دان
 و اضافه منصب هر افزایی یافت - مقارن اینحال یکی از شیران
 رخانه زاد که در شکار گاهها همراه میدارند مست و قوی هیکل
 بنظر اشرف در آمد حکم غریوند که چهار نیله گلو را برو بستند

کردن فرستاد چون اینخبر بعرض پادشاه غیل بند شیر شکار رمید
 جلو ریز متوجه آنتصوب گردیدند دران وقت شاهزاده والاقدار و
 رامداس و اعتماد رای و حیاتخان و دو سه کس دیگر که در موبک
 اقبال سعادت پذیر بودند در رسیدند بالجمله شیر در رسایه درختی نشسته
 بنظر در آمد اراده گردند که پر پشت اسپ بندوق اندازند چون اسپ
 شوخت میکرد و یکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده شد تفنگ را
 سر راست ساخته انداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نه
 تیر دوم انداختند شیر از جای خود برخاسته حمله کرد و میر
 شکاری را که شاهین بست در برای او ایستاده بود زخم زده بجای
 خود رفت و نشست و باز حضرت بندوق را پر کرد برهه پایه نهادند
 انوپرای سه پایه را مستحکم گرفته نشسته بود شمشیری در گمر و گنکه
 چونی در دست داشت شاهزاده عالمیان سلطان خرم بجانب چپ
 آن حضرت که جای دل ام است باندک فاصله ایستاده بودند و
 رامداس و دیگر بندها در عقب آنحضرت شیر غصب آلوه
 پرخاست حضرت شاهنشاهی فی الفور ماشه را زیر گردند و تیر
 و تفنگ از مکانی دهن و دنداش او گذشت و صدای تفنگ آتش
 افروز سبب صوات و غصب او شد جمعی که نزدیک ایستاده بودند
 قاب حمله او نیارده برهم خوردند و آنحضرت از صدمه پشت و
 پهلوی مردم یکدو قدم عقب رفته اندادند و میفرمودند که دو سه
 کس از آنها پا بر مینه من نهاده گشتند و بمدع اعتماد رای و
 کمال قراول باز خود را راست ساخته ایستادند درین وقت شیر بمردم می
 که در طرف دست چپ بودند قصد نمود اینوپرای سه پایه را گذشت

اقبال سلطان خرم با صدیقه مظفر حسین میرزا صفوی آواستگی یافت
 و حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کامرانی "بمنزل شاهزاده"
 عالی مقدار تشریف برد و مجلس در خور این جشن ترتیب فرمودند
 به اکثری از امرا خلعت عنايت شد چون مهم دکن از بی اتفاقی
 امرا و نفاق خانخانان در عقدگه توقف افتاد و عساکر اقبال بحال تباہ
 به برهانپور معاودت نمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدانصوب
 رخصت نمودند خان عالم و فریدون خان براس و یوسف خان ولد
 حسین خان تکریه و علی خان نیاری و باز بهادر قلماق و دیگر
 منصبداران قریب ده هزار سوار موجود بگوهر او مقرر شد وسای
 این دو هزار سوار احمدی که مجموعه دوازده هزار سوار باشد به مرادی
 اوقاین گشت و می لک رویه خزانه با چند حلقه نیل همراه
 ماختند خلعت فاخره با کمر شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه
 و پنجه لک روپیده بصیغه مساعده بخان اعظم عنايت شد و بعد از
 فراغ مهم مازی خان اعظم و روان شدن او بتصوب دکن خاطر اشرف
 پنشاط شکار توجه فرمود اتفاقا روزی در اذای شکار انوپرای که
 از خدمتگاران نزد یک بود بدرختی رسید که زغن چند بران نشسته
 بود کمان و تکه بدهست گرفته قصد زدن آنها کرد قضا را در حوالی
 درخت گاری نیم خورده بنظرش در آمد مقارن این حال شیری
 نز غایت گلایی و تنادی غصب آلو از میان پنهان چند که در آن
 حوالی بود بر خاسته روانه شد با آنکه از در گهری روز بیش نماند
 بود چون فوق آن حضرت بشکار شیر میدانست که در چه صریحه ام است
 بخود با چندی که همراه داشت شیر را نیل بدد کرده کم بجهت خبر

ناصوابه هر رشته تدبیر از دست داد و کار بجایی کشید که عمرت
 غله مردم را آشفته حال و مراستیه گردانید و اسپ و شتر بسیار
 سقط شد و از قضای آسمانی باران بیموضع که در واقع قهرو سخط الهی
 بود نازل گشت و چارواهای نیم جان که از لغزی و زیونی دم
 خیزشده حرکت نمی یارستند کرد برخا مانند ناگزیر بمخالفان
 تیره بخت صلح گونه که لائق سکان این درگاه نبود کرد تباہ حال
 بدرها پور معاودت نمودند بالجمله چون نقش بد نشست و لشکر
 بحال تباہ به بربا پور آمد دلخواهان حمل بر نفاق و بد اندیشه
 خانخانان کرد بدرگاه والا معروض داشته پای خود را از میدان
 کشیدند خصوصا خانجهان نوشت که آنچه شد از نفاق خانخانان
 است یا این خدمت را مستقلا بدوباید گذاشت یا او را
 بدرگاه طلب فرموده این نوخته و برداشته خود را بخدمت تسخیر
 دکن مقرر باید فرمود و می هزار سوار موجود خوش اسپه بکومک
 این فدویی مقرر داشت تا پیمن اقبال روز افزون شاهنشاهی
 در عرض دو سال تمام ملک پادشاهی را که در تصرف غذیم است
 مستخلص ساخته و قلعه را بدست آورده ضبط و نسق سرحدها نماید
 بلکه ولایت بیجا پور را که در تصرف عادخان است ضمیمه ممالک
 محروم سازد و اگر اینخدمت را در مدت مذکور نسق شایسته
 ندهد از سعادت کورنش محروم بوده روزی خود را به بند های
 درگاه نماید چون کار باشند حد رسید و بودن خانخانان درانجا صلاح
 دولت نبود سرداری آن لشکر بخانجهان تفویض یافت و خانخانان را
 بدرگاه والا طلب فرمودند درین تاریخ جشن طوی بادشاهزاده بلند

دروازه و برج و باره پرداخت افضلخان پاشنه گوب بدردن قلعه در
 آمد او سراسمه بدردن خانه افضلخان رفته در را حکم بست تا
 به په را فوجا زد و خوردم نموده تنه بنا می کش را بزخم تیر
 ضایع ساخت و بعد از آنکه عاجز را زبون شد و همراهان او از بیم جان
 قرار بی فرار داده راه ادبی سپردند از اخانه برا آمده افضلخان را
 دید و خان بجهت تسکین این فتنه و اطفای ناشره فساد فی الفوز
 او را بقصاص رسانید و این اخبار متعاقب بمسامع عزو جلال رسید
 فرمان شد که شیخ حسام بنارمی و غیاث بیگ و دیگر منصبداران
 را که در حراست شهر و قلعه تقصد نموده اند از همانجا سرو ریش
 تراشیده معجزه پوشانیده واژگون بی خر نشانیده روانه درگاه سازند
 و در شهرها و قصبهای که بر سر راه داقع است بمگردانند تا موجب
 عذر و بیداری سائر نا مردان کوتاه اندیش گرد و اعتضاد
 الخلافه الكبيری مرتضی خان بصاحب صوبگی پنچاپ که از اعاظم
 ممالک محروم است اختصاص یافت تا جخان که در صوفه ملتان
 بود بجهت کابل سرفراز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت
 آزادن خانخانان بدکن فرستاده بودند درینوا اورا بحوالی دار
 اخلاق است گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند
 روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین
 خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود بعد از رسیدن
 به برهانپور در هنگامیکه نقل و حرکت لائی نبود و سواری و تردد
 منافق سپاهگری و کارهای بود سلطان پر و بزرگ بالشکر گران بیارگهات
 برآورده و از بی اتفاقی سرداران و نفاق امرا و اختلاف ریهای

با پیشخورد آمدند ام اگر با من همراهی کرده امداد و معاونت نمایند
 بعد از آنکه کار من رونق پسندیده یابد شما شریک این دولت
 خواهید بود آن مفسدان ساده لوح^{۱۰} و بکلام ابله فریب از راه
 برده با خود متفق هاخت و متینق آنها شد که این خهرو است
 و جمعی کثیر از سوار و پیاده برگرد او فراهم آمدند و بصرعت هرچه
 تماسفر خود را به پنجه رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ
 بغارسی از اضطراب و هول جان باستحکام قلعه و بستن در نیارست
 پرداخت و مخدولان از دروازه قلعه بدرزون در آمدند او با غیاث بیگ
 از راه دریچه که بطرف دریا بوده راه ادبار سپرده خود را بکشی رسانیده
 فز افضل خان ردانه گردید مفسدان امباب و اموال افضلخان و
 خزانه پادشاهی را متصرف گشته بداد و دهش پرداختند ویسیاری
 از بیدولتان شهر و نواحی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت اثر
 در گورگ پور بفضل خان رمید و شیخ بغارسی و غیاث بیگ
 پخشی نیز خود را بفضل خان رسانیده صورت واقعه باز نمودند و
 لغشین او ساختند که این خسرو نیست و افضل خان با عنضاد
 اقبال بی زوال متوجه استحصال آن گوره و خیم العاقبت شد و چون
 خبر آمدن افضلخان بوی رمید قلعه را بیکی از معتمدان خود
 سپرده با جمعی سوار و پیاده که گرد او فراهم آمده قدم ادبار پیش
 نهاده در کنار آب پن پن عرصه مبارزت آراست از آنجا که اقبال روز
 افزون همه جا و همه وقت قرین حال فدائیان جان نثارست
 واندک زد و خورده سلک جمعیت مخالفان از هم گسینخت و دیگر
 بار قدم ادبار بدرزون قلعه نهاد لیکن از اضطراب نتوانست باستحکام

من قبله راست کردم برسمت کجع کلاهی

میان خانه این سرود بود حضرت شاهنشاهی بجانب ملا علی
احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیهست از پیش
آمده معروف‌صداست که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان
المشایخ شیخ نظام الدین اوایلا کلاهی برگوشة سر کجع نهاده برباب
آب جون پر پشت یامی نهسته تماشای غسل هنود و عبادت آنها
میکردند درین وقت امیر خسرو حاضر میشوند شیخ بجانب امیر
متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت این‌جماعت را می‌بینی
و این مصراع میخوانند

هر فوم راست راهی دینی و قبله گاهی

میبری تامی روی بجانب شیخ کرده بزرگان جاری میسازند که
من قبله راست کردم برسمت کجع کلاهی

ملا علی احمد مصراع ظانی را تمام ناکرده بیخودانه افتاد و تمام
شد - از عجائب امور که درین‌ولا مانع گشت بهم رسیدن خسرو
جعلی است در پنده - و شرح این‌واقعه بر سبیل اجمال آنکه افضلخان
حاکم صویه بهار بجانب گورکهپور که مسجددا بجاگیر او عنایت شده
بود و از پنده شخصت گروه مصادت است متوجه گردید و در پنده
شیخ حسام بنارسی و غیاث بیگ را که دیوان آن‌صویه بود با جمعی
از منصبداران گذاشت اتفاقاً قطب نام مجهولی از مردم اوجد
در لباس درویشان و زی ایشان بولایت ارجینیه که در نواحی
پنده واقع است رسید و با آن مفسدان واقعه طلب رایطه آشناشی و
رکجه‌ندی بهم رسانیده اظهار نمود که من خسرو ام از قبیله زندان گریخته

وایی محمد خافرا گرفته سیر میفرمود و خواست که از جوی
بکندرد و در اثنای گذشتن ولی محمد خان که کیف هرشار داشت
در میان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در آب (نداخت
که مبادا خان غریق شود و دست خانها گرفته از آب برا آورد)
بالجمله ولی محمد خان پنجاه و پنجمروز در اصفهان گذرانیده از شاه
دستوری خواست و چون از بیکان پی در پی نوشتگات فرستاده
اورا طلبیده بودند و قزلباش را منافی و مخل میدانست بگویمک
و مدد مقید نشده جریده عطف عنان نمود بعد از آنگه بسرحد
خود رسید به تهیه سپاه واستعداد جنگ نپرداخته گرم و گیرا بتحت
ملک در آمد و با امام قلیخان بجنگ در آمده در نواحی همراه
شکست خورد و امیر سرپنجان تقدیر گشته بقتل رسید و مدت
سلطنت او شش سال کشیده - از غرائب اتفاقات که در مجلس
بپشت آئین بظهور آمد واقعه نوت ملا میرعلی احمد مهرکن
است او در صنعت مهر کنی از یکتایان روزگار بوده و آنچه او بر
فولاد میگزد مگر ملا میرعلی بر کاغذ تواند نوشت پدرش ملا
حسین نیز مهرکن بود و نقشی تخلص می داشت مرد درویش
نهاد مبارک نفس بود و در مکتب خانه حضرت شاهنشاهی راه
داشت و تکرار مبق پایشان مینمود و بایان نسبت آنحضرت ملا
علی احمد را خلیفه میفرمودند - شرح این سانحه غریب برمیگذرد
ایجاز و اختصار آنکه شب پنجشنبه جمعی از قوالان سرود میگفتند
و شیادی برسم تقلید ممایع میگردند برسم بیت امیر خسرو که بیت *

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

شیر بی بند و زنجیر در میان مردم بگردید چهارده پانزده شیر فقیر
 دیده که در فضای جهروکه طرف دریا میگشند و شیر بازان همراه
 بوده محافظت مینمودند درین حال همایون فال صدیعه مظفر
 حهین میرزا پسر سلطان حمیدین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه
 احمد عیل میرزا صفوی را بجهت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان
 خرم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سوای جلس برسم
 ماقق ارسالداشتند بسیادت پناه مرتضی خان موافق پنجهزاری
 ذات و پنجهزار سوار جاگیر تخلواه فرمودند اهل مخان صاحب صوبه
 بذگله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید چون مکرر
 بعرض رمید که مهم دکن بشکری که همراه شاهزاده پرویز تعین
 یافته متمشی نمیشود و دنیاران دکن لشکرها فراهیم آورده باعتضاد
 عنیر بد اختر پای ضلالت و ادب افشرده قدم جرأت و بیباکی
 پیش نهاده دم استقلال و استکبار میزند خانخاندان را باده دوازده هزار
 سوار دیگر که سیفخان باره و حاجی بیگ او زیگ و سلام الله عرب
 براد رزاده مبارک عرب که حاکم چویزه و سقول باشد ازان جمله بودند
 بکوشک و مدد شاهزاده تعین فرمودند سلام الله نزد شاه عباس
 بغايت عزيز و گرامی بود در شجاعت منفرد بحسب تقدیر از شاه
 توهی بخاطر آرده بدین آستان روی امید نهاد و بشومی شراب
 در پنجا هم کاری نساخته لباس زندگی را بآتش خمر بسوخت
 و خلعت خاصه زر دوزی و کمر شمشیر مرصع و اسپ خاصه بازین
 مرصع و فیل خاصه و تومن و طوغ بخانجهان عغايت نمودند و براقم
 اقبالنامه حکم شد که فزد عید الله خان شدافت از جمله دوازده هزار

ممتاز گشت امیرالامرا و دیگر سوان سپاه بکومک شاهزاده مقرر شدند
درینولا فاندری شیری پیشکش کرد بغايت تناور و قوي و عظيم
جهه در خردی بدمست آورده تریدت کرده بود و لعل خان نام
نهاده و چنان رام شده که آدم را آزار نمیرسانید روزی بحضور طلب
فرمودند که با گار جنگ اندازد و خلق انبوه نجابت تماشا فراهم آمده
بود و جمعی از جوگیان نیز در یک جانب ایستاده محو تماشا بودند
شیر بجانب جوگیان دویده یکی از آنها را که برهنه بود گرفته و
بطريق ملاعيت نه از روی غصب چنانچه بماده خود چفت میشود
بحركت در آمد و بعد از انزال گذاشت اصلا از ناخن و دندان و
آزاری نرسیده بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر برآورده بگذارند
که در فضای جهروکه طرف دریا بطور خود میگشته باشد و همه
چهار شیر بان کلته چویها در دست گرفته همراه او باشند و این ادا
مکرر ازو بوقوع آمده چون خاطر اشرف بتماشا شیر و نگاه
داشتن آن توجه فرمود شیر بچه بسیار برمی پیشکش آورند و در فضای
طرف دریا بی زنجیر و قلاده میگشند و بهر شیری دوشیریان
موکل بوده طعمه میدادند رفته شیرهای کلان تناور بهم رسید
یکی موندانه نام داشت و یکی فیل جنگ و یکی شیر دل مکرر
اینها را با هم بجنگ انداختند جنگ شیر در خور شیر نیهستا در
محنتی و وزر جوانی چند کس را ضائع هم ساختند مانه شیری با
یکی از آنها چفت شده بچه آورده و شیر میداد تا بطعمه خوردن
رسیدند و کلان شدند و این از غرایب امور است که در عهد دولت
جهان گیر پادشاه بظهور آمده و در هیچ عهدی و عصری نبوده که

لی و هم تم ارغون و حاجی پی قوشچی و علی هیله پی منقبت
 دیوان بیگی و شاه کوچگ پی دیوان بیگی که خود ترییت نموده
 پیمرتیه امارت رسانیده بود بگمان آنکه اینجماعة بدرادر زاده های او
 امام قلیخان و نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بقتل رسانیده
 و دلهای خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت
 گزید در خلال این حال امام قلیخان و نذر محمد سلطان بتحریک
 چندی از امرای اوزبکیه برو خروج کرده بسیاری از ملک او
 پتصرف در آوردن ولی محمد خان هر چند دست و پا زد بجهانی
 نرسید اقبال روحی بر تاخت و دولت پشت داد هرچه بجهت
 پهلو و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه بر عکس میداد چون
 دانست که روز برگشته و فلک ستیزه کاری پیش گرفته ناگزیر
 دل از ملک و دولت برگنده بخدمت دارای ایران شاه عباس پناه
 برد که مگر یامدای و کومک او کاری پیش برد شاه نیز مقدم اورا
 گرامی داشته خود باستقبال برآمد و از کرم خویی و دلچشی
 با غراظ که درینطور اوقات بغاوت پسندیده و خوشنما ام است دقیق
 فرو گذاشت نموده و مجلسهای عالی ترتیب فرموده خوش وقت
 میداشت شنیده شد که روزی درباغ خود مجلس عالی آراسته
 خان را ضیافت کرد اتفاقا جوی آبی در میان مجلس جاری بود
 اطراف آن چراغان افروخته و فرشها انداخته تخته چوبی بردی
 جوی گذاشته بودند که مردم ترد توانند کرد اتفاقا شاه دست

سوارگاه باستیضال زانای مقهور با او مقرر اند چهار هزار سوار از
گرفته در نواحی اوجین و مندو بخانیجهان رسانیده معاودت نماید
و نیز حکم شد که یک لک روییه بمردیمی که همراه خواهد برد برینم
معادلت بدهد درین تاریخ موكب کیهان شکوه بعزم شکار بصوب
پرگنه باری نهضت فرمود *

آغاز سال پنجم از جلوس مقدس و مبارک

روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذیحجه هزار و هیجده هجری
خورشید گذتی افروز به بیت الشرف حمل معاودت تحول ازانی
داشت و سال پنجم از جلوس میمند مانوس بفرخی و فیروزی
آغاز شد چش نوروز در شکار گاه پرگنه باری آرامشگی یافت چون
هوا روزی بگرمی نهاده بود علیان معاودت بمستقر الخلافت معطوف
داشند درین اثنا از عرائض صاحب صوبه و واقعه نویس کابل
بمسامع اجلال رسید که ولی محمد خان والی توران بخدمت شاه
عباس فرمان روان ایران التجا برد - تفصیل این مجمل آنکه چون
ولی محمد خان را تخت دولت میسرشد از آغاز سلطنت تا چهار
سال بقایون عدالت و اطوار پسندیده رزگار بسر برده بامداد
داد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خرمند داشت
و آخر از بد فرجامی نحوست ازلی که در طالعش و دیعت نهاده
دمت قدرت بود ترک اطوار متوجه نموده از سرش نیک
خویش برگشت و ستمگاری و دل آزاری پیش نهاد خود ساخته
چند سر از امرای او زیکده را که عمدتی دوست او بودند مقل

شاهنشاهی مرحومت نمودند صاحب نفس قوی هیکل بود و کارهای
 عمدۀ ازو متمشی میگشت و در مسلمانی و حق پرستی رسون تمام
 داشت درینولا مهابت خان را منصب سه هزاری ذات و دو هزار و
 پانصد سوار و خلعت و اسپ و غیل و کمر خنجر مرصع لطف نموده دیگر امرا
 که بگویم او تعین شده بودند هر کدام را در خور پایه و مرتبه اسپ
 و غیل و خلعت و خنجر مرصع لطف نموده باستیصال رانی
 مقهور رخصت فرمودند و دوازده هزار سوار موجود با سرداران
 کار دیده بگویم او مقرر گشتند و پانصد نفر احدي و در هزار
 توپچی پیاده و هفتاد توپ و کجناه وغیره و شصت زنجیر غیل و
 پیست لک روپیه خزانه عنايت شد میر خلیل اللہ پسر میر میران
 بیزدی که مجملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته بمرض
 اسهال و دیعت حیات سپرد و در چهارم ماه ربیع الآخر را ق اقبالناهه
 بخطاب معتمد خان ممتاز گشت و همدرین تاریخ خانخانان سپه سالار
 بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و در تسدیح
 مروارید و چند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش گذرانید قیمت
 آنها سه لک روپیه شد و سوای جواهر اقسام نفائس از هرجنس
 بنظر در آورده راجه مانسنه دستوری یادت که بوطن خویش رفته
 سامان یورش دکن نموده بدانصور شتابد چون خانخانان تعهد
 صاف ساختن ولايت نظام الملک که در شفارش حضرت عرش
 آشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود نموده و ذوشته داد که
 در عرض دو سال این خدمت را بانصرام رساند مشروط باشکه سوای
 لشکری که دران صوبه تعین سنت دو ازده هزار سوار دیگم باشد لک

حیوانات خوش نما است و بر قدرش می افزاید و در انسان ناطق
بخلاف آن مکروه و زشت میباشد باز و جره و شاهین و باشه
و شکره و زاغ و کبک و کنچک و دراج و بوزن و طاووس و آهو
و چکاره تویغون دیده شد - از خوارئ و قاتع آنکه جلال الدین مسعود
پیغمبر گیسو و بیعت حیات سپری و مادرش از غایت تعلق و دل بستگی
در حالت احتضار فرزند دلند افیون از دست او خورده بعد از
فوت پسر بیک دو ساعت رحلت نمود مقارن اینحال لعلخان
کلاونت از عالم گذشت و حضرت عروس آشیانی عنایت مفرط
بوی داشتند اورا کنیزی بود که توجه خاطر با و ظاهر میباخت
و افیون از دست او میخورد بعد از فوت لعلخان افیون خورده
رفیق راه عدم شد - در هندوستان رسمیست مستمر که زنان هندوان
بعد از مردن شوی زنده باشند در آمدۀ جان فدائی محبت می
سازند و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زن و کنیز زنده باشند
در آمدۀ خود را باستقلال تمام سوخته اند اما از مادر نهبت
بفرزند شفیده نشده * درین هنگام عشت فرجم صالحه بانو صدیق قائم
خان پسر مقیم خان را در عقد ازدواج خود در آورده بپادشاه محل
مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بندگاه رسید
اسلام خانرا بجای او صاحب صوبه بندگاه و اتابیق شاهزاده
جهاندار گردانیده حکومت صوبه بهار و پنده را بافضلخان پسر شیخ
ابو الفضل مقرر فرمودند و جهانگیر قلیخان لاله بیگ نام داشت
از غلام زاده های میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدمت
عرش آشیانی پیوست و آنحضرت بفرزند بلنگ اقبال خود حضرت

اـسـپـ وـ فـيـلـ لـطـفـ نـمـوـذـنـدـ وـ چـوـنـ اـزـ سـلـوـكـ وـ مـعـاـشـ بـرـادـرـانـ مـرـتـضـيـ
خـانـ مـرـدـ گـجـرـاتـ مـقـشـكـيـ وـ مـسـتـغـائـيـ بـوـدـنـدـ اـورـاـ بـدـرـگـاهـ طـلـبـ
فـرـمـوـذـنـدـ وـ لـاـيـتـ گـجـرـاتـ رـاـبـهـ تـيـولـ خـانـ اـعـظـمـ مـيـرـزاـ عـزـيزـ كـوـكـهـ عـنـايـتـ
نـمـوـذـنـدـ وـ مـقـرـرـ شـدـ كـهـ خـوـدـ دـرـ مـلـازـمـتـ باـشـدـ وـ جـهـانـگـيرـ قـلـيـخـانـ
پـسـرـ کـلـانـ اوـبـهـ نـيـابـتـ پـدـرـ بـحـكـومـتـ وـ حـرـاسـتـ آـنـمـاـكـ پـرـداـزـ *

آـغـازـ سـاـلـ چـهـارـمـ اـزـ جـلـوـسـ اـقـدـسـ

شـبـ پـلـجـهـشـنـدـهـ چـهـارـ دـهـمـ ذـيـحـجهـ هـزـارـ وـ هـفـدـهـ هـجـريـ نـيرـ
اعـظـمـ فـيـضـ بـخـشـ عـالـمـ بـهـ بـرـجـ حـمـلـ تـحـوـيلـ فـرـمـوـذـهـ سـاـلـ چـهـارـ
اـزـ جـلـوـسـ عـالـىـ آـغـازـ شـدـ مـيـرـزاـ بـرـخـورـهـارـ خـلـفـ عـبـدـالـرـحـمـنـ دـولـتـيـ
بـخـطـابـ خـانـعـالـمـ فـرـقـ عـزـتـ بـرـ اـفـرـاخـتـ اـزـ زـمـانـ حـضـرـتـ صـاحـبـ
قـرـانـيـ تـاـ حـالـ كـهـ فـوـيـتـ سـلـطـنـتـ بـحـضـرـتـ شـاهـذـهـاـهـيـ رـمـيـدـهـ اـجـدادـ
اوـ دـرـيـنـ دـوـدـيـمـاـنـ رـفـيـعـ الشـانـ حـقـوقـ خـدـمـتـ ڈـاـبـتـ دـارـنـدـ وـ پـشتـ
بـرـ پـشتـ اـمـرـاـ آـمـدـهـ اـنـدـ جـهـ کـلـانـ اوـمـيـرـ شـاهـ مـلـكـ اـزـ اـعـظـمـ اـمـرـاـيـ
صـاحـبـ قـرـانـيـ بـوـدـ وـ تـاـ بـوـدـ بـغـيـرـ اـزـ دـوـ لـخـواـهـيـ وـ حـقـ شـنـاسـيـ اـزـ
بـظـهـورـ نـيـامـدـهـ چـوـنـ ذـكـرـ اوـ دـرـ دـيـگـرـ تـوـارـيـخـ مـشـرـحـ وـ مـبـسـوـطـ نـكـاشـتـهـ
كـلـكـ وـ قـاـيـعـ نـگـارـ مـوـرـخـانـ شـدـهـ بـتـغـصـيـلـ آـنـ نـپـرـدـآـخـتـهـ بـاـيـنـ دـوـ سـهـ
كـلـمـهـ مـخـتـصـرـ مـاـخـتـ چـوـنـ مـهـمـ رـاـنـاـ چـنـانـچـهـ بـاـيـدـ اـزـ مـهـاـيـدـخـانـ
مـتـمـشـيـ نـشـدـهـ اوـرـاـ بـخـدـمـتـ حـضـورـ طـلـبـ دـاشـتـهـ عـبـدـ اللـهـ خـانـ رـاـ
بـجـائـ اوـ سـرـدارـ آـنـ لـشـكـرـ فـرـمـوـذـنـدـ دـرـيـنـ سـاـلـ شـاهـزـادـهـ پـرـويـزـ
بـحـكـومـتـ صـوـيـهـ دـكـنـ دـسـتـورـيـ يـاـنـتـ وـ بـيـسـتـ لـكـ روـيـهـ خـزانـهـ
بـجـيـهـ مـلـدـ خـرـجـ لـشـكـرـ دـكـنـ هـمـرـاـ دـادـنـدـ آـصـفـخـانـ بـوـلاـ پـاـيـهـ اـتـالـيـقـيـ

روپیده خزانه داده شود حکم بدبیانیان نظام شد که بزودی هامان
 نموده رواهه سازند درینلا بقصد زیارت حضرت عرش آشیانی
 ازار الله برهانه از دولتخانه تا بهشت آباد که قریب مه کروه
 مسافت خواهد بود پیاده شناختند امرای عظام و ارکان دولت و
 هائی ملازمان عتبه خلافت در موكب اقبال سعادت پذیر بودند
 بعد از فراغ زیارت عمارت روضه مقدس را بتعقی نظر دیده و سنجیده
 تصرفاتی که بخاطر مشکل پسند رمید فرمودند و مبلغهای کلی
 برهم خیرات باهل حاجت عنایت شد و بعمارت روضه آن
 حضرت پانزده لک روپیده که پنجاه هزار تومان رایج عراق و هفتاد
 پنج لک خافی رایج نوران به نزخیله امروز شایع ست خرج شد -
 از غرائب آنکه حکیم علی نقی در خانه خود حوضی ساخته و
 در کنج حوض خانه در زیر آب پرداخته بود در غایت روشنی و دزان
 خانه بچیه رختی و چند کتابی نهاده و هوا نمیکند اشت که یکقطر
 آب پانخانه در آید و هر کس بتماشای آن رغبت مینموده ران
 کنج سری به آب فرمی برد زینه چند پیش می آمد دو سه
 زینه پایان رفتہ بدرون خانه در می آمد در آنجا لنج تر خود
 را کشاده لک خشک می بست و می نشست و دران خانه
 جای ده دوازده کس بود که با هم نشسته صحبت می داشتند
 آنحضرت بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفتہ خود با آب
 در آمده تفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب در هزاری
 سرقراز ماخته بدولتخانه معاویت فرمودند - درین تاریخ خانخانان
 بضبط ولایت دگن دستوری یافت خلعت با کمر و شمشیر مرصع و

معاودت لوایی آسمان صامی از لاهور به مستقر خلافت
 روز یک شنبه فهم ماه شوال نهضت موکب اقبال بصوب دار
 الخلافت آگرہ اتفاق افتاد قلبی خان بحکومت دارالسلطنت
 لاهور و میر قوام الدین خوافی بدیوانی صولت مذکور مقرر
 گردیدند - روز پنجشنبه هزاره دی یقعده دارالملک دهلي محل نزول
 رایات اجلال گشت و در منزل سلیمان گنده که سلیمان خان افغان در ایام
 حکومت خود برلب آب جون اساس نهاده چهار روز مقام قرمندند
 الحق مر منزل بکیفیت دل نشین مدت چون ساعت در آمدند
 بدارالخلافت نزدیک بود از دهلي یکشتنی نشسته متوجه مقصد
 گردیدند راجه مانستگاه از قلعه رهتاس آمده دولت باریافت یکصد
 زنجیر فیل برمم پیشکش گذرانیده ۰

آغاز میال صوم از جلوس مسعود

روز پنجشنبه درم ذیحجه سنه هزار و شانزده هجری آمنتاب
 مالمناب به برج حمل معاودت تحويل ارزانی فرموده مال طوم از
 جلوس جهانگیری آغاز شد در موضع رنگه که در پنج کروهی از
 دارالخلافت اکبر آباد واقع امتحن جشن نوروزی آزادگی یافت
 درین جشن دل افروز خانخانان بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار
 سوار سرفراز شد خواجه جهان خوافی به خدمت بخششگیری ممتاز
 گشت - روز دوشنبه پنجم ماه مذکور ساعت معاودت قرین داخل
 اورک دارالخلافت شدند راجه نرسنگدیو یوز تویغون پیشکش کرد در
 جمیع جاندار از انسان و حیوان تویغون خوب میدشود لیکن در

«هور نزول اجلال فرمودند میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد
 میر میران از اولاد امجاد شاه نعمت الله ولی که ململه آنها از
 غایت اشتها محتاج به تعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان
 بیزرنگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمین
 بوس دریافت و منصب یکهزاری ذات و دو صد سوار لطف نموده
 جاگیر معموره تنخواه فرمودند عجالة الوقت دوازده هزار روپیه برسم
 صد و خرج غایت فرمودند دزینولا آصفخان التماس خیانت نمود
 با اهل محل بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایه قدرش افزونه
 موازی دو لک روپیه از جواهر نادر و اقمشه نفیس و چینیهای
 غغفرزی و خطایی برسم پیشکش معروضداشت آنچه پسند افتاد
 برگزیده تدمه باو بخشیدند و مرتضی خان از گجرات انگشتی
 لعل بدخشانی که نگین و نگین خانه و حلقة آن از یک پارچه لعل
 تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بعایت خوشیگ و
 خوش آب که از گجرات برسم پیشکش فرمیاده بود مقبول خاطرمشکل
 پسند افتاد والحق تا حال مثل این تحفه بنظر در نیامده و لعل دیگر
 قطبی شش پهلو تراشیده بوزن در مثقال و پانزده سرخ در غایت
 خوبی و لطافت قیمت هر کدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن
 اینحال فرستاده شریف مکه مکتوب محبت طراز و پردا در خانه
 مبارک کعبه رسید هشت هزار روپیه بفرستاده شریف لطف
 فرمودند بمتصدیان بیوتات عالی حکم نمودند که موازی یک لک
 روپیه را از هرجنس که یا ب آن ملک باشد بجهت شریف

هوار عازنک و منزل بمنزل باین (سوانی می آفرده باشند - از گرایی به
 آنکه قایم خان لنگ که بخطاب دیالتخانی سرفرازی داشت و با
 حکیم فتح الله نقار خاطر ظاهر میگرد روزی اورا بناورتخواهی
 مذموم - ساخته عرض نمود که در هنگامیکه خسرو راه سعادت گم
 گردید آواره داشت ادبیار گشت فتح الله پمن گفت که صلاح دولت
 درین است که ولایت پنجاب را بار داده این میبحث را کوتاه باید
 حلخت فتح الله منکرش و ظرفیین رجوع بسوگند نموده میاهله کردند
 و ده پانزده روز نگذشته بود که آن بی معادت بشامیت گردان
 خویش گرفتار آمد و موگند دروغ کار خود گرد و چون جلال آیاد
 محل نزول رایات جلال گشت غیرتخان حاکم آنجا بحکم اشرف
 دریافت ارزنه شکار قمرغه طرح اتفکد و در یکروز میصده چاندار از
 قوچ کوهی و غیره شکار فرمودند و شاه بیگخان از قندهار آمد دولت
 زمین بوس دریافت او از تربیت یافته های حضرت عرش آشیانی
 است انار الله بیرهانه و درین دولت مصدر خدمات شایسته گشته
 شمشیرهای نمایان زده بمناصب عالی و مرتباً بلند ترقی و
 تضاد نموده مدت ها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اندیار
 روزگار پسر بود درینوا بخطاب خان دورانی و صاحب صوبگی کابل
 و ضبط افغانستان سرفراز ساخته کمر خنجر مرصن و فیل معمت
 و اسپ خاصه مترجمت نموده از مقام بابا حسن ابدال رخصت
 آن صوب فرمودند پیر خان پسر دولتخان لویی را که بمنصب مه
 هزاری و خطاب ملا ایانی عز اخذا صاص داشت بخطاب والی
 خانجهانی بلند مرتبه گردانیدند - و در ازد هم ماه شعبان بهارسلطنت

بعرض شاهنشاهی و مانند آنحضرت از محل برآمده صلاحتخان را
طلبیدند و او بسرعت هرچه تمامتر آمد سعادت کورش دریافت
بندگان حضرت آپه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند صلاحتخان
معروضداشت که لحظه پیش ازین آصفخان بمنزل من آمده این
حرف را ظاهر ساخت بالجمله حضرت شاهنشاهی بر سریر فرمان
روانی تمکن جسته حکم باحضور آن خون گرفتها فرمودند یکی
از آنها میرزا محمد اوزبک بود و دیگری بداع تركمان که درین
نژد یکی از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود صلاحتخان عرض
کرد که تا یکی از آنها بنوید جان بخشی مطمئن خاطر نشود ممکن
نیست که حقیقت قرار واقع بعرض اشرف رم حکم اندس شده
که میرزا محمد را قول داده باز پرس نمایند او بعد از اطمینان
قلب حقیقت حال مشروح و مبسوط معروضداشت بعد از ثبوت
نورالدین محمد ولد آصفخان مرحوم محمد شریف پسر اعتماد الدوله
و هندری اعتبار خان و بداع تركمان را بردار کشیدند و صلاحتخان
التماس نمود که اگر حضرت در مقام تفحص و باز پرس در آینه
کار بدشواری میکشد صواب آنست که آن نوشته هندری اعتبار خان
بنظر در نماید و بند احکم اشرف آنرا در آتش اندازد تا پرده
ناموس بندگان دریده نگردد آنحضرت التماس اورا قبول داشته
موافق مدعای او حکم فرمودند و این معنی سبب حیات و فجات
خلقی شد ازینجمله اگر آصفخان دران ورز بصلاحخان نرسیدمی
این حرف سویسته ماذدی غالب ظن آنکه او نیز سردار را رنگین
ساخته و درباب حکیم فتح الله حکم شد که تشہیر کرده بر خرد از گون

بهجهت بیماری در لاهور توقف گزید و آصفخان را از تغییر اعتماد
 الدوله و وزیر الملک بمذکوب وزارت و کالت بلند پایگی بخشیدند
 خسرو را حواله انتبار خان خواجه سرا نمودند درین وقت آنحضرت
 بحکیم فتح الله ولد حکیم ابو الفتح بی لطف شدند میان نورالدین
 محمد و حکیم فتح الله را بدهشی قوی بود هر دو بخاطر آوردن
 که خسرو را از قید و حبس برآورده بسلطنت بردارند محمد شریف
 پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همدستان شد و هندوی انتبار خان را
 که صاحب اعتماد مردم او بود و در خلوت نزد خسرو راه داشت
 با خود همراز گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را که به تبعیت خود
 در آورند هندوی مذکور در خلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشانی
 بهجهت او فرستد و در طومار فدائیان نام او ثبت شود مدت پنج
 شش ماه این هنگامه را گرم داشته و با آنکه قریب چهار صد کس
 در زمرة فدائیان انتظام یافته بودند در لخواهان ازین مقدمه آگاهی
 قداشند و بد اندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر
 نمودند که در اثنای راه قصد آن حضرت یکرده خسرو را از قید
 برآورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازنده اتفاقاً یکی از اینها بتقریبی
 از دنگای خواش رنجیده بر هنمونی توفیق خواجه ویسی دیوان
 شاهزاده جهان و جهانگیران سلطان خرم را ازین مقدمه آگاه ساخت
 د او گرم و گیرا بخدمت شاهزاده عالمیان شناخته عرض این ماجرا
 نمود شاهزاده فی الفور موار شده بخدمت پدر و الا قدر رفته حقیقت را
 معروض اشتند مقارن اینحال آصفخان نیز خیر یادته بمنزل صلاحتخان
 رفت و آنچه شنیده بود مذکور ساخت بالجمله چون شاهزاده

معادت زمین بوه دریانست و هر کار هیومنان را به کیبل او
مرحمت نموده بدانصوب رخصت فرمودنده در خلال ایصال خبر
رسید که میرزا شاهrix در ماله و دیعت حیات پرده حق تعالی
غیریق بحر مغفرت خویش گرداند از میرزا شش پسر مانه اول
حسن و حسین که توامان قدم بعال و وجود فهادنده بعد ازان میرزا
سلطان که درخدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس از
میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هر کدام در خبر
شایستگی خویش بمناسب مناسب اختصاص یافتند *

مراجعه موكب همایون از کابل بلاهور

در جمعه هفتم جمادی الاول بمعارکی از کابل کوچ گردید
متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان
بکابل تاش بیگ خان از شهر و نواحی خبردار باشد . و از سوی
پد اذیشی هوا داران خسرو و گرفتار شدن آنها بشامت عمل ترشت
خویش وبقصاص رسیدن - و تفصیل این اجمال آنکه در ایندا روزی
چند خسرو را با امیر الامریا و آصفخان حواله فرموده بودند و مقرر
شد که یک روز مردم امیر الامریا و یک روز ملازم آصفخان پاسدارند
در روز نیست آصفخان نور الدین محمد پسرعم او با جمعی از
نیوکران او پاسیانی مینمود و در جانیکه خسرو می بود نور الدین نهایا
میرفت و با او در خلوت صحبت مینهاشت و قرار داده بود که هرگاه
قابو بددست افتاد به ترتیب امباب شورش پرداخته او را لزقیده
برآورد و چون موكب منصور بجانب کابل نهضت فرمود امیر الامریا

دیوارها گچ گرفته در خایت سفیدی و درمیان خانه قبری گندله
و دری یک لخته بیان نهاده و چون پرده آن در برداشته شد
تابوتی بنظر در آمد بعد ازانکه تخته از بالای تابوت پرگرفته
میست را دیدن که با آنین اسلام و بقبله خوابیده است درست
چپ را بجهت متر عورت دراز کرد و مقدار نیم فرع گریاس
هم بالای همدر مانده از اعضا یش آنچه بر زمین پیوسته است
پوسیده و از هم ریخته و آنچه از زمین جدا است درست مانده خاک
تصرف نکرده می سر و آبرو و مرده تمام ریخته بینی درست
و چشمها برهم و از میان لبها دو دندان نمایان یکی از بالا دیگری
از پایان و گوشتنی که بر زمین پیوسته است لختی از خاک
خورده است و اینکه بزخم مشتبه شده زخم و پنبه زخم غلط بود
انگشت و فاختهای درست و با درست پوست خشکی بر استخوان
کشیده و خط پرگاری درمیان کمر بفونی که انگشت وسطی
درمیان آن درست بشیند معلوم نشد که مجب این چیز است
ایام و غات یا شهادت معلوم نشد بغير ازان که بعد از تفحص و تحقیق
پیری را از دیهی آورده خالی از معقولیت و شعور نبود احوال
خواجه تابوت از پرسیدم گفت که از پدر وجد خود شنیده ام که در
جهنگ چنگیز خان او سلطان جلال الدین منکری این مرد شهید
شده و العلم عند الله دریغولا ارسلان نام اوزیکی حاکم که همرو آمد

(۷) دو دندان بالا دو دندان پایان از میان لب نمایان

گوشتنی که این

مسجد غریب خانه عنکبوتی بنظر آنحضرت درآمد که بگانه خرچنگی بود گلوی ماری که بدرازی در درع شرعی باشد گرفته می شارد لحظه توقف فرموده تماشا میگردد تا مارجان داد چون مکرر بعرض رسید که در حسکاک و بامیان که مرحد کابل است کوهی واقع شده دران کوه سه پی ماخته اند و مدفن خواجه تابوت نام عزیزی است و مدت هفتاد و هشتاد سال از تاریخ فوت او نشان میدهدن و اعضا ایش از هم غریخته و مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زخمی است برگردانش که چون پنده را از فراز زخم برگیرند خون ترشح نماید تا همان پنده را بالای زخم نهند خون نمی ایند چون این حرف غرایت تمام داشت بر اتم اقبال از امام حکم اشرف شد که خود بدآنجا رفته بتعمق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت تاکید بکار برده حقیقت را آمد بعرض همایون رساند و نجابت دیدند زخم جراحی نیز همراه کردند کمترین مشش منزل طی مسافت نموده بمقصد پیوست و شب در موضع بامیان که جمعی از سادات سبزوار در آنجا توطن گردیده اند گذرانید روز دیگر بذیدن خواجه تابوت رفت در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو درع و نیم از زمین بلند تریکی را بر فراز آن برآوردم تا او دست دیگران گرفته بالا کشد و خود نیز برآمدم (درون دالان مه درع در طول و یک و نیم درع در عرض محسوس گشت و درون آن دالان دری دیگر) و درون آن در خانه مربع چهار درع در چهار درع صحن و سقف و

رخصت حکم شده بود سزا یی کردار ناهمچار در دامن روزگار او نه
 قطب الدین خان بمحرب رو و فرمان بی تامل و توقف جریده برس بیبل یلغار
 متوجه بردوان که به تیول شیر افگن مقرر بود می بود او از آمدن قطب
 الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلوه دار تاخته
 رسید در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فرا گرفتند چون
 از روش آمدن قطب الدین خان بد مظنه شده بود از راه فریب
 گفت که این چه روش توزک و طرز سلوک است خان مردم را
 مانع آمده تنها با او همراه شده بسخن پرداخت و شیر افگن از چهره
 حال نقش غدر استنباط نموده پیش ازانگه دیگری دست بکار برد
 گرم و کیدرا شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان زخم کاری زد چنانچه
 زوده و احشای او بیرون افتاده وا به رو دست شکم را گرفته با از بلند
 می گفت که حرام خور را نگذارید که بدر رود پیر خان کشمیری که از
 بندهای عمدۀ بود و از شجاعت و جلاعت بهره تمام داشت اسپ
 را بر انگلیخته زخم شمشیری بفرق او زد و شیر افگن شمشیر سیخکی
 به پیر خان زده کارش تمام ساخت درین وقت ملازمان قطب الدین
 خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش با نجات و سانیدن
 و چون قطب الدین خان نسبت گوکلداشی داشت و از امرای عظیم
 الشان بود این سانجه بر خاطر حق شناس گرانی کرد و جهانگیر
 قلیخان صاحب صوبه بهار بجای وی مقرر گشت و اسلام خان
 صاحب صوبه بهار مقرر گشت - و از غرایب آنکه در حوالی علی

که همراه قطب الدین خان بودند بقتل رسانیدند. و تفصیل این اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسماعیل پسر شاه غفران پناه طهماسب صفوی بود بعد از فوت شاه اسماعیل از راه قندهار بهند و سدان آمد در ملستان بخانخانان که متوجه فتح تهته شده بود پیوست و خانخانان غایبانه در سلک بندهای درگاه منتظم ساخت و دران یورش مهدو خدمات شایسته و پسندیده گشت و چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معاویت نمود حسب التماس او بمنصب لایق سفرگردید و در همان ایام صبیغه میرزا غیاث بیگ را نامزد او کردند و چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی اناه اللہ برها نه از اکبر آباد متوجه فتح دکن شد و شاهزاده رئی عهد باستیصال ران دستوری یافت علی قلی بیگ یکومک ایشان مقرر شد و حضرت التفات خود را شامل حال او نرموده بخطاب شیرافگن اختصاص نخیلندند و بعد از جلوی چاگیر او در صوبه بذگله لطف نموده بد منصور فرستادند چون بعرض رسید که طبیعتش بفتحه جوئی و شورش طلبی مجبول و مفطور است در وقت رخصت قطب الدین خانرا اشارت رفته بود که اگر پر جاده صواب و مداد ظایبت قدم یابد بحال خود دارد و لا روانه درگاه والا سازد و اگر در آمدن خود تعلل نماید بسرا رساند اتفاقا قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش او بد مظنه گشته هر چند بحضور طلب نمود او عذرهاي دور از کار پیش آرده اندیشهای فاسد بخاطر راه داد قطب الدین خان حقیقت حال را بد رگاه والا عرض داشت نمود فرمان صادر شد که اورا روانه درگاه سازد و اگر از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بنوعی که در حضور هنگام

و مال درم از جلوس اندس بخوبی و خرمی آغاز شد جشن نو روز
 جهان افروز آرامتگی یافت درین جشن عالی پادشاهزاده جهان
 و جهانیان سلطان خرم را منصب بیست هزاری عنایت نموده
 علم و نقاره و تومان و طوف مرحومت فرمودند هفتدم شهر ذیحجه پساعت
 مسعود و زمان مسعود رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت
 قلیخ خان بحکومت و حراست لاهور سرفراز گشت در کوه بی
 دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلاً بمبزه و درخت نمیروید ظاهرا
 ازین سبب کوه بدولت میگویند - و از وقایع آنکه چون امیر الامرا را
 بیماری صعب رویداد در رکاب ظفر انتساب نتوانست آمد درین
 تاریخ آصفخان بولا منصب وکالت فرق عزت بر افراخت خلعت
 خاصه و دوات و قلمدان مرصع لطف فرمودند او لعلی که بچهل هزار
 روپیه خریده بود برسم پیشکش گذرانید و خواجه ابوالحسن را به
 همراهی خود التماس نموده که سرزنش دفتر و کامد با او باشد - روز
 پنجشنبه هفدهم ماه صفر هزار و پانزده هجری باع شهر آرای کابل
 محل نزول رایات اجلال گردید از پل مسستان که در کنار شهر راقع
 امتد تا باع مذکور راست و چپ دو رویه زرنشار کردند و فقرا
 و محتاجان کام دل بر گرفتند و در پهلوی باع شهر آرای باعی طرح
 افگنده بجهان آرا موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از
 گذرگاه می‌آید در میان این باع‌هاری سازند درین ایام که موکب گیهان
 شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضداشت منهیان صوبه بذگله
 بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استجلو که بخطاب شیرافگن
 اختصاص داشت قطب الدین خان را کشت اورا نیز بندهای پادشاهی

وجاگیرش تغییر فرموده روزی چند از چشم افاده نظر بند داشتند
درین هنگام نشاط انجام جشن طوی شاهزاده سلطان چریز زنگ
زدایی دلهایی خاص و عام گشت و بعد از فراغ جشن طوی خاطر
فیض مآثر بنشاط شکار رغبت فرموده بجانب گرجه‌اک و نندانه
که از شکار گلهای مقرر صونه پنجابست نهضت موکب گیهان
شکوه اتفاق افتاد مدت مه ماه و شش روز بنشاط شکار پرداخته عنان
معاودت بدار السلطنت لاهور معروف فرمودند پانصد و هشتاد
و یک جاندار از بزکوهی و قچکار کوهی و نیله گاو و گورخر و آهو
شکار شد بزکوهی که از همه کلان تر بود رزن فرمودند دومن و بیست
و چهار سیزبر آمد که بیست و یکمین بوزن خراسان باشد و قچکار کوهی
دومن و سه آثار برا آمد که هفده من خرامانی باشد و نیله گاو چهارده
من که یکصد و دوازده من خرامان باشد و گورخر نه من و شانزده
سیزکه هفتاد و شش من خراسان باشد در خلال اینحال از عرایض راقعه
نویسان صوده بیهار بمحامی جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راحه
سنگرام که از زمینداران عمدان آن ملک است مبارزت اتفاق افتاد
و جهانگیر قلیخان تردات نمایان کرد اعلام فتح و فیروزی برافراشت
و سنگرام بزخم تغذک آواره صحرایی عدم گردید *

آغاز سال دوم از جلوس اشرف ونهضت رایات عالیات بجانب کابل

روز چهار شنبه بیست و دوم شهر ذی قعده هزار و پانزده هجری
آفتاب جهانتاب بخانه شرف خویش معاودت تحويل ازانی فرمود

(۱۰) حاکم ولایت خاندیش در خبرت و غیبت حضرت عرش آشیانی نوشته بود عنایتی که آنحضرت بخان اعظم داشته یمکن که بفرزندان صلبی نداشته باشد لما چون طینت آن حق ناشناس بخوبی و نفاق سرشنی شده بود در بدی و بد ازدیشی بی اختیار بود باین حال مصاحبه بود بی نظیر و همال و در مدعای نویسی و مسلسل گوئی و تاریخ دانی سرآمد روزگار بود نعمت علیق را بغایت خوش می نوشت بالجمله کتابتی که برآجه علیخان) نوشته از خوبی و غیبت هیچ فروگذاشت نکرده و آنچه بزیان قلمش آمده بی مجابا و ملاحظه روی کاغذ بله روی دل را سیاه کرده و چنان صاحب و قبله را بزشت نامی متمم ساخته بعیدبودی منسوب داشته که نسبت دادن بسکان او از بد ذاتی و سگ نفیسی است اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعه امیر در اموال راجه علیخان برآمد و بدمت خواجه ابوالحسن افتاد خواجه سالها با خود داشت در آخر نتوانست ضبط خود کرد و حوصله اش بیرون انداخت و بنظر حضرت شاهنشاهی در آورد و آنحضرت در میان مجلس خان اعظم را پیش خوانده نوشته اورا بدستش دادند که بخواند آن بی آزم دیدها را سخت کرده بیمجابا خواند ایستادهای پایه امیر خلافت دهان بلعن و طعن کشوده بدانچه سزاوار بود بر زیان آورند هر چند که استحقاق انواع و اقسام سیاست و خواری داشت باز همان نعمت عنایت عرش آشیانی بفریاد او رسید

سعادت زمین بوس در یافت و میرزا علی اکبر شاهی بکومنت کشمیر
سرفراز گردید و مقر بخان نیز که بجهت آوردن حشم و فرزندان شاهزاده دانیال
وقته بود پسران شاهزاده را ازد کن آورده ملازمت نمود از شاهزاده مروع
سنه پیغمرو چهار دختر مانده بود پسر کلان طیمورث دوم ^(۵) با استغیر سوم
هوشنج درین ایام پیرا پسر دولتخان لودی که نوکر عمده خانخانان
عبدالرحیم بود در آخر شاهزاده دانیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به
پسرش ظاهر میگردند و در محاوارت بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده
بعواطف بیکران مخصوص میداشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب
الحمد بدرگاه آمده دولت زمین بوس در یافت و منصب سه هزاری
و خطاب صلاتخانی عنایت نمودند ^(۶) (و هم درین سال مرتضی خان
بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی بافت) و قطب الدین خان گوکلناش
بصاحب صوبگی بندگله از تغیر راجه مانسونگه بلند مرتبه گردید
خلعت با کمر مرصع و اسپ قبچاق با زین مرصع مرحمت
فرمودند و منصب او پنجه هزاری ذات و سوار مقرر شد و دولت
روپیه بصیغه مدد خرج بمشار الیه و سه لک روپیه بکومندان او
لطف نمودند - و هم درین تاریخ صدیه شاهزاده سلطان مراد برادر
خود را بشاهزاده پرویز نسبت فرموده یک لک و سی هزار روپیه
از نقد و جنس پرضم ساقق فرستادند و بجهت سامان طوی یک لک
روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد - از غرایب موانع ظاهر
شدن کنایت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که پراجه علیخان

پیاله دو آتشه میخورد و کله گوشته نخوت که نهاده غنیم را موجود تصور نمیکند) و پیومنه بعیش و طرب مشغول بوده همه روز افواج ترقیب داده بمقابلة مقاوله بیرون میفرستد و آثار غلبه و تسليط ظاهر میسازد بعد از استماع این خبر حضرت شاهنشاهی جمعی از امرا و منصبداران را که قرا خان ترکمان و بخته بیک کاپیسی مخاطب بسردار خان از انجمله بودن بسرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی تر خان بکومک شاه بیگخان تعیین فرمودند اتفاقا شاه عباس رفتن میران سرحد را بر سر قندهار و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده رقمی بنام آنها مصحوب حسین بیک نامی فرموده که دست از قلعه باز داشته هر کدام بجای مقام خود شتابد و فرمود که حسین بیک لشکر را از گرد قلعه خیزانیده خود بخدمت بندگان حضرت بزود و مراسله که در عذر این چراحت و گستاخی نوشته شده بگذراند بالجمله بیش از آنکه افواج چهارگیری بقدنهار برمد لشکر قزلباش بحکم پادشاه ترک محاصره نموده باز گشتند درین تاریخ حسین بیک مذکور بدرگاه والا آمده دولت زمین بوس دریافت و بحکم اشرف سردار خان بحکومت قندهار فرق عزت بر افراد و شاه بیگخان روانه درگاه والا شد بعد از چند گاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را بمیرزا غازی لطف فرمودند (۲) و بین مرحوم آنحضرت هم ملک تهده را داشت و هم قندهار را و بغايت عالي همانه و بزرگانه روزگار بسرومنی بود) درین تاریخ شاهزاده پرویز از مهم را نا آمده با کوکیدان

کردند و شیخ خطاب مرتضی خانی سر بلندی یافت و بجهت میامن
و عبرت حکم شد که از در باغ کامران تا در قلعه دو رویه داره انصب
کرده جمعی از مفهودان میدا بخت را که با خمه رو زیق طریق بگی
و ضلالت بودند با قسم عقوبت بردار کشند در اوراق سابق ممت
ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصه شهامت
به تصریح ملک ران تعین شد و چون شورش خسرو بیدان آمد حکم اشرف
شده بود که جمعی از بندها را بر سر آن مهمن گذاشته خود با آصفخان
متوجه دارالخلافت اکبرآباد گرد و درین وقت که بیدامن اقبال بی
زوال اطفاء ناثر خسرو شد حکم فرمودند که فسخ آن عزیمت نموده
عازم درگاه والا شود - روز چهارشنبه نهم ماه صفر بیماری داخل شهر
لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میدان دارها گذرانیدند تا
همراهان خود را بآن عقوبت دیده از عمل زشت خویش عبرت
برگیرد درین هنگام بمسامع جلال زمید که حسین خان شاملو
حاکم هرات خبر شدقار شدن حضرت عرش آشیانی و شورش
خسرو شنیده حاکم فرات و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر
خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره کرده و شاه بیگ
خان با عتیضاد اقبال روز افزون با محاکم پرچ و باره و انتظام مصالح
قلعه داری پرداخته مردانه پایی همت انشرده بالای ارک جائی
بجهت فشستن خود قرارداده که غذیم از بیرون مجلس او را
مشاهده مینماید (و در مدت محاصره هرگز کمر نه بسته و هر برهنه

بروند و یراق ازو گرفته نظر بند داشتند. روز دوشنبه سلیمان شهر محرم
 الحرام هزار و پانزده هجری خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران
 بهمراه اقبال و مید حکم شد که امیر الامر بوجناح استعجال شناخته
 خسرو برگشته بخت و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم مرد و دیگر
 را بدرگاه والا حاضر سازد روز پنجم شنبه سوم صفر خسرو را دست بسته
 و زنجیر در پا بدوره چنگیز خانی از طرف چپ به پیشگاه قهرمان
 جلال در آورده حسن بیگ را بر دست رامت و عبد الرحیم را
 بر دست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو در میان هر دو
 ایستاده میلرزید و میگریهست حسن بیگ بگمان نفع موهم
 بهرزه گوئی و زلزاخانی در آمد پوشان گفتند آغاز کرد چون عرض
 از به پیشگاه خاطر فیاض پرتو انگند بحرف زدن نگداشتند حکم
 فرمودند که خسرو را مصلسل و محبوس دارند و حسن بیگ را در
 پوست گار و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده و از گون بردار
 گوش نشانیده بر دور شهر گردانند چون پوست گار زود تراز پوست
 خر خشک شد حسن بیگ بیش از چهار پهر زنده نماند و به تنگی
 نفس در گذشت و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بدور شهر
 میگردانیدند از غایت بی آزمی پوست سگ بر روی کشیده در کوچه
 و بازار از قسم خیار وغیره آنچه رطوبت داشت و بدمتش می افتاب میخورد
 آن روز و شب زنده ماند روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند
 در یک شبانه روز کرم بسیار در پوست افتاده بود بهر حال جان برد
 و چون در پرگنه بهیرون وال شیخ نتیج کرده بود حسب التماس شیخ
 دران مقام پرگنه آباد ساخته بفتح آباد مسحوم فرموده بشیخ عذایت

از هدوء متعلقة خودش خبردار بوده هرجا از او افری ظاهر شود معنی در گرفتن او نمایند لاجرم در گذرها احتیاط و تاکید بضیار میشند بخست بگذر شاهپور رفته خواستند که ازان گذر عبور نمایند هرچند تردد نمودند کشته بهم فرسید ناگزیر بگذر سوده رفتند چون شب بود صریم او بتفحص و تردد بسیار یک کشته بیملاج بدست آورده و کشته دیگر پر هیمه و کاه یافتد ملاحان کشته هیمه را بلطف و عنف راضی ساخته بین کشته سوار شده خواستند که از آب بگذرند ملاحان اضطراب اینها را دریافته کشته را در میان آب بجایی بردند که بر روی یک نشست و خودها در آب جسته بشناه گذشته این خبر به مردم سوده ره گفتند اتفاقاً چوده ری پرگنه سوده ازین شور و غونا خبردار شده بکنار آب آمده ملاحان را از گذشتن و گفرانیدن مانع آمد و از غوای او مردم آنطرف فراهم آمده میر ابو القاسم تمکین را که در پرگنه گجرات بود آگاه ساختند مقارن اینحال صبح دمید و جهان را در چشم او تیره و قاریک ساخت میر ابو القاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا و دیگر منصبداران که دران حدور بودند فراهم آمده آن غریق بحر ضلالت و ادب را با حسن بیگ از کشته برا آورده به پرگنه گجرات

(۲) و او با دیگر منصبداران و خواجه خضری که دران نواحی بودند بکنار دریا رسیده بملایمت و چاپلوسی در آمده ایشان را در گجرات بمنزل خود برد چون با خسرو و حسن بیگ پنج شش کس بیش نبودند لاعلاج شده تن بقسا در دادند روز دوشنبه الخ

گفتند که میان درآب و پرگاناتی را که دران سمت واقع سمت تاخت
 و تاراج کرد، بجانب دارالخلافت اکبرآباد باید شناخت اگر کاری
 از پیش رفته فبها و نعم و الا بحدود ولایت شرقیه "باید" رفته ممکن
 آنست که از راجه مانعه نیز معاونتی و مددی بشما برسد و درین
 عین و مسافت دور بندگان حضرت را کجا تاب آنست که اینهمه
 محنت و تعجب را متحمل گشته دست از شما باز ندارند حسن
 بیک گفت این کنکاش غلط است شمارا بجانب کابل باید شناخت
 چه از اسپ و آدم دران حدود کمی نیست وبالفعل خزانه من
 در قلعه رهناص موجود است بمجرد زمین بحدود رهناص ده
 دوازده هزار سوار مغل کار آمدندی در خدمت شما فراهم می آیند
 اگر پادشاه از بی شما بیایند ماجنگ را آماده ایم و اگر اینحدود را
 بشما ارزانی دارند یک چندی بروزگار در ساخته انتهاز فرست و
 قابو را طلبگار خواهیم بود تا آنچه نصیب است از نهانخانه تقدیر چهره
 کشا گرد فردوس مکانی با بر شاه و جنگ آشیانی همایون پادشاه
 بیاوری همین کابل فتح هندوستان کردند که را که کابل باشد
 هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و معهدهایشان خزانه
 بدهشند و من چهار لک روپیده در رهناص دارم پیشکش میکنم
 چون عنان اختیار خود را بعینه اقتدار آن برگشته روزگار سپره بود
 کنکاش او را مرجح داشت و افغانان جدائی گزینه بجانب
 هندوستان رخت ادبار کشیدند و خسرو با حسن بیگ خواست که
 از آب چناب عبور نموده خود را بر رهناص رماند چون باطراف
 همالک فرامیین رفتند بود که گماشتهای چاگیر داران و کورپان و غیره

پیش گرفتند و قریب چهارصد سوار از ایماقات بدخشان علف
 تیغ انتقام شده در زیر سم بادپایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند
 خسرو با حسن بیک قرار بر فرار داده آواره بادیه ناکمی و زشت
 نامی گشت اندظام بمحسن ململه خلافت شیخ فرید رایت فتح و
 فیروزی بر انراشنه کوس شادی در عرصه مبارزت بلند آواز ماخت
 صندوقچه جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود میداشت
 با مکهای سواری او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد شیخ
 آنرا بخدمت حضرت خلافت پناهی ارماده است آخرهای همان
 روز بشارت فتح و فیروزی بسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی
 بر جناح استعجال تومن اقبال بر انگیخته متوجه عرصه کلزار شدند
 و چون مشخص نبود که خسرو بکدام سمت روی ادبار قهاده راجه
 بامو را که از زمینه اران معتبر کوهستان شمالیست بدان سمت
 فرستادند که هر جا ازان سرگشته بادیه ضلالت آگاهی یابد گرم و گیرا
 شتافته او را بدست آورده شیخ یک میدان راه پیش از ناوردگاه
 فرود آمده بود و در سه ساعت شب گذشته موکب منصور بمعمک
 دولت پیوست شیخ از خیمه خود بر آمده مردمک دیده را بسم
 بادپای اقبال سود و آنحضرت از اسپ فرود آمده شیخ را در آغوش
 عاطفت گرفته عنایتی و صرحتی که هرگز در مخیله او نگذشته بود
 ظاهر ساختند و شب در خیمه شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه
 دارالسلطنت لاهور گردیدند چون خسرو خسزان زده بحال تباه از
 ناوردگاه برآمده سرگشته بادیه ادبار گشت از همراهان خود کنکش
 خواست چندی از اقبالان که رذیق طریق بگی و ضلالت بودند

خود نیز از پی او شناخت قضا و دران شب باران عظیم شد و جمعی
 از اویاش واقعه طلب که ببرگره او فراهم آمده بودند چون هیچ کدام
 خیمه با خود نداشتند بدیهای اطراف و نواحی در آمده از تطاریل
 و تعدی زن و دختر مردم را بزرگشیده مطعون و مردود از ل وابد
 گردیدند و صحیح بهمان حال سوار شده خود را بسرحله از باب زوال
 و فکال رسانیدند آخرهای روز شیخ فرید در کنار آب بیاه خبر آمدن خسرو
 را شنیده بکشتنی و پل مقید نشده بارگی توکل بآب راند و تمام فوج
 او به میامن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نموده و در
 آنطرف آب میر جمال الدین حمین انجو از پیش آمده جمعیت
 خسرو را بغارت گران ظاهر ماخت و اظهار این مقدمه که موجب تردید
 خاطر همراهان بود از میر ناپسندیده نمود و شیخ جواب نا ملایم بمیر
 گفته رخصت داد و خود با جمعی که همراه داشت چلتہ پوشیده
 میستند کازار گشت مقارن اینحال فوج مخالف نمودار شد و
 بین الغریقین نائمه قتال و جدال اشتعال پذیرفت و سادات باره
 که هوابل لشکر منصور بودند داد جرأت و جلاحت داده بسیاری
 از مخالفان را به تیغ بیدریغ برخاک هلاک انداختند و خود زخم‌های
 کاری برداشتند از اینهمه مید جلال الدین وغیره قریب شصت نفر
 از سادات بزخم‌های جانهنان سرخ روی دین و دولت شدند
 درینوقت مید کمال بخاری که التمش بود با برادران خود بکومک
 فوج هوابل شناخته ادای حقوق تربیت نمود بهادران فوج برنغار
 نیز تومن شهامت بر انگلیخته به میامن اقبال روز افزون مخالفان را
 از پیش برداشتند و اکثری از آنها دست بکار نه بردۀ راه فرار

دنبال ارداشت و بتوک معرفت امیرالامرا و مهابتخان از خصوصی
 که با شیخ داشتند حرفهای مخل معرفه داشتند و اورا بنادو لخواهی
 متهم می ماختند و عرض مینمودند که شیخ فرید دیده و دانسته
 خسرو را پیش اندخته میرود و قصد گرفتن او نمیکند و الا هرگاه
 خواهد خود را باو میرساند و کارش را تمام میسازد تا آنکه مهابتخان
 را نزد شیخ فرماده ازین مقوله تهدیدات فرمودند شیخ اصلا از جا
 در نیامده در خور اخلاص و قرارداد خود پاسخ گذار شد و دلاورخان
 بالهور رسیده با تفاوت میرزا حسین دیوان و نورالدین قلی کوتوال
 باستحکام برج و باره پرداخته و توپها را بالابرده بشرابط تحصن
 همت گماشتند مقارن اینحال خسرو بالهور پیوهست چون در دولت
 را برزی خود مهدود یافت بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر
 و ترتیب اسباب صالحت و ادبیار پرداخت و از درون و بیرون نائز
 قتال و جهال اشتعال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب ده
 دوازده هزار سوار فراهم آورد و چون آگاهی یافت که شیخ فرید
 با عساکر منصورة بحوالی آب سلطانپور رسیده و موكب اقبال حضرت
 شاهنشاهی نیز لشکر منقلا را قوی پشت دارد و درین زودی تسخیز
 قلعه متعدد بود ناگزیر دست از محاصره باز داشته بتنقابل عساکر
 اقبال شنانت میر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت
 خسرو از درگاه آمد و بود در ظاهر شهر ملاقات نمود هرچند بنصایح
 ارجمند رهمنوں معاویت و نیکبختی شد از غایت غرور و پندار اثر
 نکرد و نتیجه بران مرتب نگشت میر مذکور را همان شب رخصت
 انعطاف ارزانی داشته صبح پگاه که در حقیقت شام ادبیار او بود

بدخشی که بحکم اشرف از کبل بدرگاه والا می آمد بخسرو خهران زده
 دو چار میشود و بغمون او از راه رفته آواره بادیه ضلالت میدگرد و در
 مخاطبات خان بابا گفته مدار اختیار خود را بقیضه اقتدار او حواله
 مینماید و چون حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن
 نبود ازین طلب استشمام بیعنایتی مینمود و در اصل سرشت
 بدخشیان یفتنه رشوش و فساد میگویی سرت قرار به مرادی او میدهد
 و با میصد جوان بدخشی عطف عنان نموده طریق بغي و کفران
 نعمت پیش میدگیرد در اثنای راه از سوداگر و غیره هر کس که پیش
 می آمد اموال او را غارت کرده و سرها را باشش بیداد نوشته ازدود
 دل مظلومان اندیشه نکرده طی راه ادبار مینمود خصوصاً اسپان
 سوداگری و طوایل پادشاهی هر جا بنظرش در می آمد متصرف گشته
 به مرادیان خود قسمت میگرد و پیادها را سوار ساخته همراه میگرفت
 قضا را دلارخان که متوجه لاهور بود در مقام پانی پت خبر آمد
 خسرو شنیده فرزندان خود را از آب جون گذرانیده بسرعت هرچه
 تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر ازو بحصار لاهور در آمده باستحکام
 قلعه و برج و باره پردازد عین الرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف
 متوجه درگاه بود بدلارخان پیش آمد و دلارخان حقیقت فرار
 نمودن خسرو خاطرنشیین او ساخت و او توفیق نیافت که فرزندان خود
 را از آب گذرانیده خود بی دلارخان موافقت و موافقت نماید بالجمله دلار
 خان به تیز روی بجانب لاهور شد افتزاو پیش رفته خسرو را دید و خسرو
 اورا ملک الوزرا خطاب داده دیوان خود کرد القصه بسرعت هرچه تمامتر
 طی مسافت نموده بجنوب لاهور رخت ادبار کشید شیخ فرید سردر

پدر رمیله و متوجه میباود هر چند آنحضرت بندوش داروی شفقت
 والتفات مدارا و لجوئی میفرمودند او بیدشتر متوجه و متعدد میزیست
 تا آنکه شب یکشنبه بیستم (هشت) فی الحجه بعد از اذان قصاید یک ساعت
 نجومی با محدودی که محرم را و محل اعتماد او بودند از ارک دار
 الخلافت اکبر ایاد برآمده راه ادبی پیش گرفت و بعد از نفسی
 امیر الامرا خبر یافته بخدمت حضرت شهادت این خبر متوجه شد را
 معروض داشت نخست رای جهان آرای چندین تقاضا فرمود که
 پادشاهزاده جوان بخت سلطان خرم را بتعاقب آن سرگشته با دیگر
 خلالت و خصت فرمایند امیر الامرا التماس نمود که صلاح دولت درین
 ایام که بندۀ باین خدمت دستوری یا پاد حکم شد که چندین باید در آخر
 ملهم غیبی بخاطر قدسی مظاہر پرتو انگلند که شاهزاده عالمیان را
 بجای خود سر بر آرای دولت فرموده اعتماد دولت را در خدمت
 ایشان بازدارند و موکب اقبال هم عنان فتح و فیروزی بتعاقب او
 شتابد و باین عزیمت صائب شیخ فریاد میر بخشی را با اشتباهی از
 اسرا و منصب‌داران که بسعادت حضور اختصاص داشتند گرم و گیرا
 بطريق منقار خصت فرمودند و با ختیار ساعت مقید نشده آخرهای
 شب خود رایت فتح و فیروزی بر افراد شدند و در شواد شهر (صبح مراد
 دمیده) جهانرا بفروع اقبال رشنى بخشید درین وقت) میرزا حسن پهلو
 میرزا شاه را که رفیق طریق بگی بود و در ظلمت ادبی راه را گم
 کرده سراسیده میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفته در
 زندان مکانات مقید و محبوس فرمودند و اهتمام خان گوتوال
 بقراولی و خبرگیری مقرر گشت در نواحی متهره حسن بیگ

فخر مولده و زیر خان بیدیوانی ولایت بنگاله و تدقیع جمع آنسویه
دستوری یافت *

آغاز سال اول از جلوس صیمنت مانوس
جهانگیری و فرازهودن خسرو از اکبر آباد بتصویر
پنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او

یازدهم شهر ذی قعده سال هزار و چهارده هجری که نیز اعظم
به بیت الشرف حمل معادت تحویل ارزانی فرموده نخستین سال
از جلوس همایون بمبارکی و فرشی آغاز شد و افسرده دلان خاک
نشین را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت * * رباءی *

درخت غنچه بر آذره و بلدان مهند
جهان جوان شد و پیاران بعيدش بنشستند
نشاط سبزه لگدکوب شد بپای نشاط
ز بهده عارف و عامی برقص بر جستند

و با آین حضرت عرش آشیانی دولتخانه را با تمشک گران بها و انواع
ظرائف و نفائس آذین نسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند تا روز
شوف هر روز یکی از سران دولت پژم نشاط آرامته بلوامن نثار
و پیشکش پرداختند * از اعظم سوانح که در مباری این سال پرتو
ظهور آنداخت گریختن شاهزاده خسرو است از معادت خدمت پدر
والقدر و تفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بمخولیایی مسلط
موهوم و راز خائی خوش آمد گویان خانه بر انداز آشفته و مرسیمه
گشت و این مخولیایی در مغز خاطرش جا گرفت همواره از خدمت

بیدالین گاه شان خضر ایستاده * بعد همراهی انصاف داده
بمرگ از زندگی صد بار خوشنر * خجل از کرد خود با سکندر
نهاد آئینه دل در برابر * از نسخه گرفت از عکس دلبر

ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور

چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش آشیانی
با توجهی که آنحضرت را باستیصال رانای مقهور و مخدول بود
بحسب تقدیر آن مهم نسق شایسته نیافت در اواخر مدت سلطنت
شاهزاده ولی عهد را با لشکر عظیم بدان مهم رخصت فرمودند و
ایشان نیز دل نهاد آن کار نشده بی استرضای خاطر اشرف بصوب
آله باس عطف عنان نمودند واستیصال آن وخیم العاقبت در عقد
توقف بیاند بعد از آنکه تخت خلافت بجلوس جهان امروز آراستگی
یافت انتتاح این عقد دشوار را بر جمیع مقاصد مقدم اشته شاهزاده
پرویز را با لشکر گران و توپخانه عظیم بدانصوب رخصت فرمودند و
آصف خان به اتالیقی شاهزاده سر بلندی یادت لیکن در دیوان
قصاص برآمد این کار و کشایش این عقد دشوار بدلید همت صاحب
قران شاهجهان پادشاه غازی رقمزدگ کلک تقدیر بود درین مرتبه
نیز کاری از پیش فرقت سلطان پرویز ناکام عطف عنان نموده در دار
السلطنه ^{لاهور} بخدمت پدر عالیقدر پیوسته چنانچه بجای خود
نکشته کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالى فر خلال این
حال محمد قلیخ خان بحکومت صوبه گجرات فرق عزت بر افراد است
و دلور خان افغان را بحکومت لاهور سرفراز ساخته بدانصوب رخصت

آصفخانی و منصب معیر بخشی ترقی و تصاعد فرسوده بولا پایه
وزارت بلندی گرایی شد و بی اغراق خدمت دیوانی بغایت خوب
کرد نفشن الامر آنکه آصفخان جوانی بود بظاهر و باطن آزاده فهم رشد
و فطرت بلند داشت این حرف از دست که هرچه در زیده نفهم یقین
که تزیق و بی معنی است شعر خوب میگفت و نثر را پسندیده می
نوشت تاریخ دان بود مثنوی در بحر خسرو شیرین گفته شعر های
خوب دارد و این چند بیت از انجانو شده میشود * مثنوی *
زنوشین جام شب در چشم ساقی * اثر از می چو می درشیشه باقی
مالح جنگ در دستش چنان چهست

که گوئی همچو شیر از پنجه اش رست
زشوق انجه انجا دید فوهاد * مرا اینجا قلم از دست افداد
در گرس رادر بیابان خطر ناک * زبی آبی فتاد اندر جگر چاک
چو دست می کوته شد ز چاره * نفسمها اوفتاد اندر شماره
میمیج بخرا و مصالح بیابان * امانت دار گنج آب حیوان
لیالی بکوزه صافی زهر دره * بنزدیک لب هریک چو آردد
سموی آن یار دیگر کرد اشارت * چنین تا زندگی شان شد بغارت

(۲) این چند بید است از واردات طبع اوست * شعر *
شهر گنجایش غمبهای دل ما چون داشت * آفریدند برای دل ما محرا را
رسید و مضریم کرد و آنقدر نشست * که آشنای دل خود کنم تسلی را
جعفر ره کوی بار دانست * مشکل که دکر ز پا نشیند
* شعر * زنوشین جام الخ

من و داخلی آنگهی بیستی * که مادر میینادم این نیستی *
 بالجمله استعفای او بر خاطر اقدس گران آمد بحال تباہ رخصت بندگاه
 فرمودند چون بدار الخلافت اکبر آباد رسید بخدمت مولانا قاسم کاهی
 شنافت مولانا پرمیک که ای جوان توکیستی و از کجا می آئی و کجا
 میروی میرزا جعفر مجملی از احوال خود معرض داشت و گفت
 که بحکم اشرف روانه بندگاه شده ام قضا را دران ایام آب و هوای بندگاه
 بغایت معصوم بود کسی را که گذاه گار میگردند به بندگاه میفرستادند
 و اغلب ظن این بود که زنده بر فخرده ملا قائم گفت که تو نفر ک
 جوانی حیفم می آید که بندگاه بروی گفت اختیار من نیست
 توکل بخدا کرده میروم هرچه مقدار امانت خواهد شد ملا گفت زنها
 بر خدا توکل مکن همان خداست که در دشت کرلا جگر گوشاهی
 پیغمبر را شهید ساخت ازین نهض کلماتی چند خوش طبائعه کرد
 جعفر بیگ چون به بندگاه پیوست خانجهان حاکم بندگاه بیمار بود
 بعد از روزی چند و دیعت حیات مپرد و مظفر خان بجای او
 منصوب گشت شورش معصوم کابلی و باعی شدن فاتحالان بیمان
 آمد و مظفر خان را شهید ساختند و میرزا جعفر بیک و خواجه
 شهش الدین محمد خانی و ائمری از بندهای درگاه بمخالفان
 موافقت نمودند و نام بردگاه ازین آشوب گاه رخت حیات بساحل
 هلامت کشیده در فتحپور بسیجود قدمی آستان جدین اخلاص
 نووانی ساختند ازینکه او را بخواری و ناکامی از درگاه راند بودند
 او بر هنرمندی سعادت و بدرقه تونیق باز خود را بدرگاه والا رهانید
 بر خاطر حق شناس پسندیده آمد و در آنک مدتی بخطاب

از بی رشدی دیوان بجانب خود کشیده «حال جاگیر را با رباب طلب تخریه مینموده ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته و مسجیده بود بزرگی و دولت ازو قدر و شرف داشت نه او از بزرگی و دولت شجاعت را با «خاوت فراهم آورده خیر بالذات بود در غیض بر روی خلق باز کرده هرگه باو رسیدی چهرو فاکسی در آئینه خیال ندیدی در آغاز ملطافت مصدر خدمتی شده که اماس این دولت بدان استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجایی خود گذارش خواهد یافت* راجه مانسنه را بمرابع بیکران اختصاص بخشیده خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرضع و اسپ خاصه لطف نموده بصاحب صوبگی بذکاره خصوص فرمودند خان اعظم میرزا عزیز گوکلناش را بانواع عواطف و اقسام نوازش بمرفراز ساخته در ملازمت اشرف نکاه داشتند و زمانه بیلک پسر غفور بیگ کابلی بخطاب مهابت خانی سرفرازی یافت - و شیخ قطب الدین متوجه پری دخترزاده شیخ سلیم فتح پوری که گوکلناش آنحضرت بود بخطاب قطب الدین خانی مقرر گشت و شیخ حسین پسر شیخ میدان خطاب مقرب خانی فرق عزت بر افرادت و میرزا جعفر خطاب پاصف خان از صوبه بپار آمده دولت آستان بوس دریافت وی پسز میرزا بداع الزمان بن آقا ملا مشهور است در منفوان شباب از عراق بهندوستان آمده بوسیله عم خویش میرزا غیاث الدین علی اصف خان بسعادت زمین بوس جمیعن اخلاص نورانی ساخت حضرت عرش آستانی منصب بیستی داخلی باصفخان لطف فرمودند او راضی نشده ترک خدمت و آمد و رفت درگاه نمود این بیعت هر چند از گفتنهای او نیمه است چون درین مقام مناسب افتاده نوشته شد * بیعت*

وala سر بلطفی یافتدند بدین تفصیل است شریف پسر خواجه
 عبد الصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی اورا از
 برها پیور بجهت نصائح و رهمنوی بشاهراه مقصود بخدمت حضرت
 شاهنشاهی فرموداده بودند او بخلاف آن باعث براغوای ایشان
 گشته و در هنگامی که آن حضرت برهمونی دولت و بدروغه توفیق
 متوجه ملازمت پدر عالیقدر گردیدند او از توهمند کردار نا پسندیده
 خویش بشعاب جبال دهربنده پناه پرده از اثر هوایی مخالف
 و آب های مسموم نیم جانی بیش نداشت از امتناع این نوید
 جان بخش گرم گیرا آمدۀ فرق خدمت بسجود قدسی آستان
 نورانی ساخت و بخطاب امیر الامرائی و منصب جلیل القدر
 و کلام مرفعت بغلک سود مهر اشرف اوزک را بجواهر قیمتی
 آراسدۀ بدست مبارک خود پیرایه گردن عزت او ماختند - و میرزا
 جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیر المالک
 اختصاص بخشیده با میرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک
 نمودند - و میرزا غیاث بیگ که سابق هفت صدی بود بخطاب
 اعتماد الدوله و هزار و پانصدی منصب سرفرازی یافت - و شیخ
 فرید بخاری را بمنصب پنجه بزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردانیده
 بولا پایه میر بخشی سرفرازی بخشیدند شیخ از سادات مسنویست
 و در صغرسن بخدمت حضرت عرش آشیانی ازار الله برها نه پیوسته
 به یامن تربیت آن حضرت ترقی و تضاعف نموده بمنصب میر بخشی
 فوق عزت بر افراحت اگرچه همت بخشی داشت لیکن بخشی بود
 وزیر نشان و چند سال دفتر تن را که لازمه بخدمت دیوانی همت

کرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ظل‌اللهی و دیعت نهاده
دست قدرت بود *

بتأریخ روز پنجم شنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار
و چهارده هجری بساعت همسعو و زمان مسحود که مختار انجام
شناسان رصد بند بود در ارک دارالخلافت اکبرآباد حرسها الله
تعالی عن المکاره و الافات تخت سلطنت و اورنگ خلافت
بجلوس جهان امروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاردانی یافت خطبه
جهانگیری و گیتی سلطانی بنام نامی و القاب سامی سامعه افروز
گشت سکه دولت و اقبال با اسم همایون چهره مراد امروخت و چون
خطیب بالقاب مستطاب حضرت شاهنشاهی زیان را در بارگردانید
خرم خرمن زر و گوهر نثار شد مستندان کام دل برق قرنده و آرزو
مندان جیب نیاز را گوهر آمود ساختند و زرهای مسکوک بتازه
روشی چهره مواد امروخت خطاب خجسته القاب ابوالمظفر
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی برمناشری دولت یافت شد ارکان
دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص داشتند
و مران سپاه که در صونجات شرائط خدمت و جانفشنی بتقدیم
میرسانیدند در خورشایستگی خویش بازدید مراتب و مذاصب فرق
عزت برافراختند جبین اخلاص بندناهی بسیج بسیج شکر این موهبت عظیمی
نورانی گشت زیان نیاز بتوای تهنیت بلند آوازه گردید - مقرر شد که
پدر بزرگوار خادان گیتی سلطان را عرش آشیانی میگفته باشد و بعد
ازین درین کتاب اقبالنامه هرجاکه عرش آشیانی نوشته آید مراد
ازان حضرت خراهد بود - امامی جمعی که روز جلوس به مذاصب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقبال نامه جهانگیری

شایسته سریع سلطنت و فرمان روانی و زیبندگ افسر خلافت
و کشور کشائی بلند اقبالی تواند بود که نهال مواردش از چوپیار
رحمت ایزدی سرمیز و شاداب باشد و خل دولتش درگلشن عدالت
سر برکشد و شمع مواردش بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن
و منور دارد و لمعات تیغ همتش زنگ زدای ظلمت کفرگردد
ورشحات صحاب مکرمتش افسرگیهای جهان بی آب و زنگ
را طراوت و نضارت بخشد و چشممه مار دین و دولت به آبیاری
مرحمتش تسلیع لبان بادیه ناکامی را میراب امید مازد و از فیض
فضل معدلتیش چار چمن ملک رشک هشت بهشت شود و
بدستیاری سیاستش خارپن فتنه و آشوب از بینخ و بن برکنده
آید و نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد بکف کافی
و رای صافی او منوط و مربوط گردد چون استعداد و استحقاق این

۳۰۶	ذکر اولاد و اولاد نهاد حضرت جنت مکانی
ایضا	ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه
۳۰۸	ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند
ایضا	ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند
ایضا	ذکر شعراء که معاصر آن حضرت بودند
گوینده و بیانگر	گوینده و بیانگر که در زمان آن حضرت بودند
۳۰۹	نهمه سرایان هند



آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف ۱۷۸

شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن ۱۸۶

ارتفاع رایات جهان کشا بسوی کشمیر بار دوم ۱۸۹

آغاز سال هفدهم از جلوس معلی ۱۹۱

نهضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور ۱۹۴

ورزد موکب همایون بصوب دار الخلافت آگرہ ۱۹۸

آغاز سال هزدهم از جلوس اقدس ۲۰۱

رخصت شاهزاده پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو ۲۰۴

متوجه شدن رایات عالیات بصوب بهشت نظیر کشمیر ۲۱۳

آغاز سال نوزدهم از جلوس میمنت مانوس حضرت ارفع ۲۱۵

نهضت فرمودن رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور ۲۲۹

متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت نظیر کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلی ۲۴۰

نهضت رایات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب دار السلطنت لاهور ۲۴۶

نهضت موکب مسعود بصوب بلده فاخره کابل ۲۴۹

آغاز سال بیست و پنجم از جلوس معلی ۲۵۲

نهضت رایات عالیات از کابل بصوب هندوستان ۲۷۳

نهضت رایات عالیات بعزم سیر و شکار کشمیر ۲۹۰

آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی ایضاً معادوت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر بجانب لاهور و در اثنای راه توجه فرمودن از جهان فادی بقدسی سرای جاودانی ۲۹۲

۳۹	آغاز سال پنجم از جلوس مقدس
۴۹	آغاز سال ششم از جلوس مقدس
	رقیمه الوداد شاه والا جاه سلطان عباس ایضا
۴۶	خواستگاری صدیق اعتماد الدوله
۵۹	آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی
۶۸	آغاز سال هشتم از جلوس اقدس
۷۱	نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکت اجمیر
۷۴	آغاز سال نهم از جلوس معلی
۷۹	آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلی
۸۷	آغاز سال یازدهم از مبدأ جلوس جهانگیری
	دستوری یادن شاهزاده عالمیان شاه خرم بتسبیح ملک دکن	
۹۰	و توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهی
۱۰۰	آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک
۱۰۴	توجه موکب گیهان شکوه بصوب ملک گجرات
۱۱۱	آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون
۱۱۷	مراجعةت موکب همایون از احمد آباد بدار الخلافت اکبر آباد	
۱۲۵	آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی
۱۲۷	توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر
۱۳۷	آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس
۱۴۹	معاردت موکب منصور بصوب لاهور
	دستوری یادن شاهزاده گیتی سلطان شاه جهان به تنبیه حکم دکن	
۱۷۵	نویت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهی بدار الخلافت آگرا	

فهرست

صفحه

ذکر جلوس جهانگیر بادشاہ بر تخت ملطفت ۲۰
ذکر فرمادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور .. ۷
آغاز سال اول از جلوس میدمت مانوس جهاد میری و فرار
نمودن خسرو از اکبر آباد بصوب پنجاب و توجه موکب
مسعود در تعاقب او ۸
آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نهضت رایات عالیات
بجانب کابل ۲۱
ذکر احوال شیرانگن خان ۲۲
صراجعت موکب همایون از کابل بلاهور ۲۷
معاودت لوایی آسمان سای از لاهور به میدقر خلافت .. ۳۲
آغاز سال سوم از جلوس مسعود ایضا ۳۴
آغاز سال چهارم از جلوس اقدس ۳۶

اقبال نامه جهانگیری

تصنیف

معتمد خان بخشی جهانگیر پادشاه بن اکبر پادشاه

مَعْتَمِدُ خانِ بَخْشِيِّ جَهَانْگِيرِ پَادِشاهِ بْنِ الْأَكْبَرِ
Mu'tamid Khan

کہ آنرا اشیائی مومیتی بناکا

پتصحیح

مولوی عبد الحیٰ و مولوی احمد علی صاحبان

باہتمام

کپتان ولیم ناسولیس صاحب

در کالج پریس طبع کرد

کلکتہ منہ ۱۸۷۵